

دستور زبان کُردی (کرمانجی)

نوشته‌ی: پروفیسور ژویس بلو- وِیسی باراک
استادان زبان و ادبیات کُردی- دانشگاه سور بن پاریس

ترجمه‌ی: علی بلخکانلو

سرشناسه	: بلو، ژويس
سرشناسه	: Blau, joyce
عنوان و نام پديدآور	: دستور زبان كردي (كرمانجي)/نوشته ي ژويس بلو - ويسی باراك؛ ترجمه ي علي بلخكانلو
مشخصات نشر	: ۱۳۸۷
شابك	: 978-964-5821-40-90
وضعيت فهرست نویسی	: فیا
يادداشت	: عنوان اصلي: . Mannel de kurde: kurmanji, c1999
موضوع	: كردي - - مكالمه و جمله سازي - - فرانسه.
موضوع	: كردي - - راهنماي آموزشي - - فرانسه زبانون.
موضوع	: كرمانجي - - دستور.
شناسه افزوده	: باراك، ويسی
شناسه افزوده	: Bark, Veysi
شناسه افزوده	: بلخكانلو، علي، ۱۳۵۵ - ، مترجم.
رده بندي كنگره	: ۱۳۸۷ ب۸ ۴۲ ك/ ۳۲۵۶ PIR
رده بندي ديويي	: ك ۴۹۹
شماره كتابشناسي ملي	: ۱۲۲۲۴۰۳

دستور زبان كردي (كرمانجي)

نویسنده: پروفیسور ژویس بلو- ویسی باراک

مترجم: علی بلخكانلو

سال: ۱۳۸۷

شابك: ۹-۴۰-۵۸۲۱-۹۶۴-۹۷۸ 978-964-5821-40-9

این اثر را به دوستانمان پییر و ژانین لوکوک تقدیم می کنیم. کتاب حاضر بدون کمک
خیر خواهانه و حمایت بی دریغشان به انجام نمی رسید.
از آقای صالح ییلک و موسسه کردی پاریس به خاطر مساعدتهای فنی و پشتیبانی با
ارزششان سپاسگزاریم.
سرانجام از آقای برنارهورکاد، مدیر واحد مشترک تحقیقات در موسسه « دنیای ایرانی »
وابسته به مرکز ملی تحقیقات علمی، به خاطر تشویق و مساعدت، ممنون هستیم.

ژویس بلو
وِیسی باراک

فهرست مطالب

گفتاری کوتاه	۹
کردی کرمانجی	۱۳
۱. الفبا	۱۸
۲. ارزش و اهمیت نشانه‌ها	۱۹
۳. تکیه کلمات	۲۳
۴. جمله ساده	۲۴
۵. اسم	۳۰
۶. اضافه	۳۵
۷. صفت	۳۷
۸. اضافه اسمی یا اضافه ثانوی	۳۸
۹. صرف اسم	۴۱
۱۰. ضمیر	۴۴
۱۱. فعل	۴۶
۱۲. صرف فعل	۴۹
۱۳. فعل BÛN	۵۴
۱۴. التزامی	۵۶
۱۵. حرف اضافه	۶۴
۱۶. صفات مقایسه	۶۹
۱۷. زمانهای گذشته	۷۰

۷۳		۱۸. تطابق افعال متعددی در زمان گذشته و ساخت فاعل کنایی
۷۶		۱۹. زمان گذشته استمراری
۷۷		۲۰. زمان کامل (ماضی نقلی)
۷۹		۲۱. زمان گذشته استمراری روایتی
۸۰		۲۲. زمان گذشته کامل (ماضی بعید)
۸۱		۲۳. اشاره
۸۶		۲۴. اعداد
۹۰		۲۵. عبارات حرف اضافه
۹۳		۲۶. عبارات فعلی (یا افعال مرکب)
۹۹		۲۷. کلمات نا معین
۱۰۱		۲۸. افعال بی قاعده
۱۰۶		۲۹. سوالی نمودن
۱۰۹		۳۰. التزامی کامل
۱۱۱		۳۱. شرطی
۱۱۵		۳۲. حروف ربط
۱۱۷		۳۳. مجهول یا حالت
۱۱۹		۳۴. شکل‌های اسمی فعل
۱۲۰		۳۵. قید
۱۲۱		۳۶. نحو
۱۲۴		۳۷. کلمه سازی
۱۳۰		۳۸. فعل سازی
۱۳۳		فهرست متداول ترین افعال ساده
۱۳۵		اسم کوچک افراد
۱۳۶		خانواده
۱۳۶		رنگ‌ها
۱۳۷		میوه‌ها و درختان
۱۳۷		سبزیجات
۱۳۸		در آشپزخانه/ غذاخوری
۱۳۹		حیوانات اهلی و مزرعه

۱۴۰	 اندامهای بدن انسان
۱۴۱	 لباس و پوشاک
۱۴۳	 سال و ماه
۱۴۴	 روزهای هفته، ساعت
۱۴۵	 آب و هوا
۱۴۶	 شهرها و کوهها
۱۴۷	 در شهر
۱۴۹	 مکالمه متداول
۱۵۰	 چند نمونه متن (با ترجمه)
۱۷۵	 واژه نامه کردی - فارسی
۲۰۴	 واژه نامه فارسی - کردی
۲۳۰	 جوابهای صحیح
۲۴۷	 کتابنامه

خانم ژویس بلو، فرانسوی و استاد زبان و ادبیات کردی در موسسه ملی زبان‌ها و تمدن شرقی دانشگاه سوربن پاریس و عضو گروه تحقیقات "دنیای ایرانی" در مرکز تحقیقات علمی می‌باشد. وی کتاب‌ها و مقالات متعددی درباره زبان و ادبیات کردی نوشته است که از جمله می‌توان به دستور زبان کردی کرمانجی، دستور زبان کردی سورانی، فرهنگ کردی - فرانسه، کردی - انگلیسی، کردی - ترکی و کتاب‌های دیگر اشاره کرد که در اول همین اثر به آن اشاره شده است. او به زبان‌های کردی، عربی، فرانسه، انگلیسی، روسی و ترکی مسلط است. ویسی باراک، متولد شهر دیاربکر کردستان دارای مدرک مطالعات آموزش پیشرفته زبان‌ها و فرهنگ‌ها از دانشگاه سوربن جدید (۳) می‌باشد. او استاد زبان کردی در دانشگاه سوربن است. وی در موسیقی کردی نیز استاد می‌باشد. آقای باراک به زبان‌های کردی، ترکی، فرانسه و انگلیسی مسلط است.

دیگر آثار ژویس بلو:

- Dictionnaire kurde/ Kurdish dictionary. Centre pour l'Etude des problèmes du monde Musulman Contemporain. Bruxelles 1965.
- Kurdish Kurmandji Modern Texts. Otto Harrassowitz. Wiesbaden 1968 .
- Le kurde de 'Amadiya et de Djabal Sindjar, C.Klincksieck, Paris 1975.
- Traduction du russe de I.M. Oranskij, Les Langues Iraniennes, C.Klincksieck, Paris 1977 .
- Méthode de kurde, dialecte sorani, C.Klincksieck, Paris 1980.
- Mémoire du Kurdistan, recueil de la tradition littéraire orale et écrite, Findakly, Paris 1984 .
- Contes kurdes, Conseil International de la Langue Francaise, Paris 1986.

- Les kurdes et le Kurdistan, bibliographie critique, IFRI, Téhéran-Paris 1990.
- L'Islam des Kurdes(éd, avec Martin van Bruinessen), INALCO,Paris 1999.

علی بلخکانلو، متولد شهرستان ماکو دانشجوی ارشد مترجمی زبان فرانسه در دانشگاه علامه طباطبائی می‌باشد. مقالات متعددی درباره زبان کُردی در نشریات کردی و کتاب اعلامیه جهانی حقوق بشر به زبان کُردی از وی چاپ شده است. او به زبان‌های کُردی، انگلیسی، فرانسه، ترکی، فارسی و آذری مسلط است.

Gotareka kurt

Bi gelemperî, her tiştê ku mirov bi arîkarîya wê bikaribe yên din ra têkilîyan çê bike, hizr , raman û xwestekên xwe bigihîne, ziman e. Zimanê mirov bi du awayan tê bikar anîn: devkî û nivîskî. Tu kes dîroka destpêka zimanê devkî nizane, lê ya nivîskî pir û kêr dîyar e. Mirov bi weşê û ziman hizr û raman dike û bê wan, ev yek nabe, yanê ziman ji hizr û raman cuda nîne û nikare ji bibe. Ji ber vê jî, hatiye gotin ku her kes bi zimanê xwe difikre, ziman jî rêxistina(system) hizr û bîra her gel an ferdekî ye.

zimanê her gelî, şinasa wî ye. Dema ku ziman ji holê hat rakirin, bîr, raman û hizra wî gelî û ew gel bi xwe jî li bêyn diçe û bi dîrokê tê sipartin. Mirov û gerdûn her dem pêşve diçin û têkilî girîngtir dibe. Xeleqa zincîra vê têkilîye jî ziman e. Ew jî divê xwe pêşveçûnên civakî ra hevgav bike ta ku navbera wan pirtir nebe. Lê ziman çawan dikare vê hevgaviyê pêk bîne? Gelo ziman jî wek mirov e? Zimannas vê yekê baş didin dîyar kirin, ziman nehadek pûya(dînamîk)ye, yanê hin pêwîstîyên wê hene ta ku xwe li ser lingan bigire, xurttir bibe, erka xwe pêk bîne pêşve biçe, kurt kurmancî, nemire. Pêwîstîyên wê ev in: zarok di dibistanê da xwendin û nivîsînê bi zimanê dayikê dest pê bikin û heya zanîngehê bi wî zimanî perwerde bin, ew ziman di nivîsaran da bi awayekî berfireh bê bikar anîn, yanê di

govar, rojneme, pirtûk bernemeyên dîtînî û bihîstinîyan da bê xebitandin; bikar anîna ziman di her warî da bi berfirehî.

Akî ev pewîstî pêk bîn, ziman namire, ev yek nebe, ziman dimire, dema mir, şîna mirov, gel, civat û çand li bêyn diçe û mêjiyê xwedîyên wî zimanî dikeve bin hîkarîya gelên serdest yanê mirov naçar dibin bi zimanên din raman bikin, ji çanda xwe ya pêşîn tê qut kirin. Li gorî vê kurte nivîska jorîn, em têdigihên çima bernameyên diji zimanê me bikar tînin.

Ev pirtûka yekemîn car û mixabin yekemîn pirtûka rêzimanê kurmançî ye ku di Rojhilat da bi farisî tê çap kirin. Hêvîdar im ku kurdên me di vê rîyê da çalakîyên xwe pir bikin.

این کتاب در اصل برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات کردی دانشگاه سوربن پاریس نوشته شده است که به فارسی برگردانده شد. تا آنجایی که نگارنده مطلع است متأسفانه در ایران هیچ کتابی در باره کردی کرمانجی چاپ نشده است. لذا امید است افراد توانمند در این زمینه گام بردارند. کرمانجی زبان بیش از هشتاد درصد کل کردها می باشد که در این مکان - های جغرافیایی تکلم می شود: کردستان ترکیه، سوریه، بخشی از کردستان عراق، ماکو، چالدران، شوط، پلدشت، قره ضیالالدین، خوی، سلماس، ارومیه، خلخال، قزوین، خراسان شمالی، بلوچستان، پاکستان، افغانستان، ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، اوکراین، روسیه، لبنان، بیشتر کردهای مقیم غرب، سودان (به بیشتر این کشور های اخیر تبعید شده اند). این زبان شاعران مشهوری همچون احمد خانی، فقی طیران، ملای جزیری، جگرخوین، رمان نویس هایی چون عرب شمو، محمد اوزون (برنده جایزه تورگونی سگروشت سال ۲۰۰۱)، شیموس داختکین (برنده جایزه مالارمه از فرانسه سال ۲۰۰۷) ... را به جامعه ادبی وارد کرده است. در آخرین طبقه بندی زبان ها که بر اساس مدل جاذبه ای (مجله بین المللی Le français dans le monde سال ۲۰۰۸ شماره ۳۵۵) ۸۸ زبان اول دنیا مشخص شده اند جایگاه کردی قابل تحسین است: انگلیسی اول، فرانسه دوم، اسپانیایی سوم، ...، عربی هفتم، ترکی بیست و ششم، کردی سی و یکم، فارسی چهلم، آذری چهل و هفتم. این کتاب می تواند برای دانشجویان رشته های ادبیات فارسی، زبانشناسی، و دیگر علاقمندان نیز مفید باشد.

حروف الفبای کردی (۳۱ حرف) با تلفظ تقریبی فارسی :

a b c ç d e ê f g h i î j k l m n o p q r s ş t u û v w
x y z

a- av آ - آ / b- bar بار - ب / c- car دفعه - چ / ç- çar چهار - چ / d- dar د
گ / g- guh ف - پرواز کردن / f- firîn / - شب / ê- êvar / - من - آ / e- ez / درخت -
قرد گللهی الحسللی می کنند که) (این حرف تقریباً حالت ساکن را دارد خوانده نمی شود
ل / l- lêv کلاه - ک / k- kum / درد - ژ / j- jan / ای - امروز / î- îro / گرفتن - خریدن
پ / p- par / آ - دین / o- ol / ن - مرکز / n- navend / م - بزرگ / m- mezin / لب
س / s- sal / ر - سیاه / r- reş / ق - فریاد زدن / q- qîrîn / پارسال - سهم
او - / û- ûsiv / گ - گردن / u- ustî / ت - تشنه / t- tî / ش - فرستادن / ş- şandin
و (دندان روی لب / w- wir / (مثل حرف اول ولی فارسی) خالی) و / v- vala / یوسف
z - / (مثل یک) ی - یک / y- yal / خ - دایی / x- xal / قرار نمی گیرد) - آنجا
zarok ز ض ظ - بچه

از خانم پروفسور ژویس بلو به خاطر قرار دادن متن فرانسه کتاب در اختیار بنده و آقای احمد
محمدزاده برای کمک در نشر این اثر صمیمانه تشکر می کنم .

آن دسته از خوانندگانی که علاقمند هستند که از طریق اینترنت کردی کرمانجی خود را
تقویت کنند می توانند به سایتهای / cakbini.com / rizgari.com /
/ peyamner.com / nefel.com و ... مراجعه کنند.

Elî Belxkanlû

کُردی کرمانجی؛

این کتاب مقدمه و درآمدی بر کُردی کرمانجی می‌باشد. کُردی زبان ارتباطی کردها می‌باشد که اکثریت آنان در خاورمیانه، در سرزمینی وسیع زندگی می‌کنند که به شکل هلالی کشیده شده و دنیای مسلمان عرب را از دنیای مسلمان غیر عرب جدا می‌سازد که کردها، و اهل فن آن را کردستان می‌نامند.

کردستان بخش عظیمی از مناطق کوهستانی را در بر می‌گیرد که از دریای سیاه در شمال تا دشت‌های بین‌النهرین در جنوب و رشته‌کوه‌های بلند زاگرس در شرق، را شامل می‌شود. کوه مشهور آرارات که ارتفاع‌اش به بیش از ۵۰۰۰ متر می‌رسد و [دیگر] کوه‌های بلندی که این سرزمین را تشکیل می‌دهند به ندرت کمتر از ۱۰۰۰ متر ارتفاع دارند. این کوه‌ها به ایجاد رودخانه‌های بزرگی چون دجله، فرات و ارس و مصب‌های متعدد این رودخانه‌ها، منجر شده‌اند که دره‌های حاصلخیزی را آبیاری می‌کنند. اما کردستان هنوز از نظر بین‌المللی رسمیت نیافته و این سرزمین از زمان پایان جنگ جهانی اول میان کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه قرار گرفت.

جمعیت زیادی از [کردها] در خارج از کردستان استقرار یافته است. حدود نیم‌میلیون کرد به صورت جوامع پراکنده در چندین جمهوری اتحاد شوروی سابق زندگی می‌کنند، جایی که ویژگی ملیت برای بعضی از آنان به صورت رسمی شناخته شده بود. حدود ۸۰۰۰۰۰ کرد در خراسان، واقع در شمال شرقی ایران، و در بلوچستان زندگی می‌کنند، جایی که این کردها، اصالتاً اهل منطقه ارومیه، از سوی شاهان صفوی در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی برای

پاسداری از ایالت‌های مرزی امپراطوری [صفوی]، انتقال داده شده‌اند. در لبنان نیز چندصد هزار کرد زندگی می‌کنند. از سال‌های دهه‌ی شصت میلادی، چندین میلیون کرد به خاطر جنگی که در سرزمین‌شان رخ داده، مجبور به ترک شهرها، قصبه‌ها و روستاهایشان و اسکان در شهرهای ترک، فارس، عربی عراق و سوریه شده‌اند. استانبول با داشتن بیش از سه میلیون کرد به بزرگترین شهر برای کردها، تبدیل شده است. حدود ۷۰۰۰۰ کرد نیز منطقه را ترک نموده و در اروپای غربی، آمریکا و حتی استرالیا اسکان یافته‌اند. این بزرگترین مهاجرت در تاریخ کردها می‌باشد.

زبان کُردی؛

کُردی از گروه زبان‌های ایرانی-آریایی یا شاخه ایرانی خانواده بزرگ زبان‌های هندو اروپایی می‌باشد. این زبان از دیگر زبان‌های ایرانی-آریایی مانند فارسی، پشتو، بلوچی، اُست(در قفقاز تکلم می‌شود)، گیلکی و مازندرانی(در سواحل دریای خزر تکلم می‌شود) متمایز می‌باشد. معمولاً زبان کُردی را به سه گروه بزرگ لهجه‌ای تقسیم می‌کنند. گروه شمال یا کرمانجی که از نظر تعداد سخنوران مهم‌ترین می‌باشد. کرمانجی زبان بیش از دو سوم کردها می‌باشد. کردهای ترکیه، سوریه و جوامع کرد ساکن در جمهوری‌های مختلف جامعه کشورهای مستقل(شوروی سابق) به آن تکلم می‌کنند. همچنین، زبان آن دسته از کردهای ایران می‌باشد که در شمال غربی و غرب دریاچه ارومیه زندگی می‌کنند و از سوی کردهای شمال غربی عراق(موصل، دهوک، زاخو، آکره، عمادیه، ... که در آنجا آن را بادینانی می‌نامند) نیز تکلم می‌گردد.^۱ اولین آثار ادبی کُردی به کرمانجی نگاشته شده‌اند. شیخ احمد نیشانی (۱۶۴۰-۱۵۷۰) ملقب به مَلاّی جُزیری، مشهورترین می‌باشد که شاگردان متعددی را تربیت نمود که عبارتند از محمد میکیس، بیشتر به نام فقی تیران (۱۶۶۰-۱۵۹۰ حدود) مشهور است، احمدخانی (۱۷۰۷-۱۶۵۰) که در میان کردها به همان اندازه مشهور است که فردوسی در میان پارسیان و هومر در میان یونانیان.

۱. کردهای خراسان نیز به کرمانجی سخن می‌گویند. (مترجم)

گُردی کرمانجی قربانی سیاست مقامات ترکیه در قبال مردم کرد شده و از اوایل دهه‌ی سی میلادی، تکلم و کاربرد آن ممنوع گشته است. این وضعیت در آغاز دهه‌ی نود میلادی از میان برداشته شد. تکلم و کاربرد کرمانجی در سوریه که در ۱۹۴۵ مستقل گشت، سال‌هاست که دچار مشکل می‌باشد. در عوض، این زبان و ادبیاتش توانسته‌اند در سایه جوامع کرد در جمهوری شوروی ارمنستان از سال‌های دهه بیست میلادی، رشد و توسعه یابند. از سال‌های دهه هفتاد میلادی، کرمانجی شاهد رشد شگفت‌آوری در میان جامعه مهاجر کرد اروپا بوده است.

گروه مرکزی شامل آن گُردی می‌گردد که در شمال شرقی عراق تکلم می‌شود و سورانی نامیده می‌شود که به نام ایالت سوران بوده که بخشی از این منطقه را در بر می‌گرفته است. همچنین، گویش‌های مناطق همجوار با کردستان ایران را شامل و مَکری نامیده می‌شود. آن در استان کردستان ایران نیز تکلم می‌شود که در آنجا به نام سنه‌یی، از نام سنندج، مرکز استان، است. سورانی در آغاز قرن نوزدهم میلادی توسعه و گسترش یافت. ملاخدییر احمدی چاویسی میکائیلی، مشهور به نالی (۱۸۵۶-۱۸۰۰)، معمولاً به عنوان پیشاهنگ ادبیات سورانی تلقی می‌شود و شاگردان متعددی تربیت نمود. سورانی به توسعه و گسترش خود ادامه داد و از زمان تشکیل جمهوری عراق در ۱۹۲۰، زبان رسمی مناطق کردنشین آن شد. همچنین، سورانی به یک زبان ادبی مهم گُردی تبدیل شده است. گروه جنوب متشکل از چندین لهجه نامتجانس می‌باشد که در جنوب کردستان ایران تکلم می‌شود، مانند کرمانشاهی در استان کرمانشاه، سنجایی، کلهری، لکی، لُری پشت کوه، [فیلی]، ... که نتوانسته‌اند در ایجاد یک زبان ادبی موفقیتی حاصل نمایند.^۱

نوشتار؛

گُردی نمونه‌ای از زبان‌هایی می‌باشد که در طول تاریخ‌اش، نوشتار خود را تغییر داده است. همیشه در سه روش نوشتاری به نگارش درآمده است. همان‌طور که ادیبان و افراد باسواد

۱. گُردی متداول در استان ایلام نیز در این گروه قرار دارد. (مترجم)

فارس در نیمه قرن نهم میلادی و ترک‌ها در پایان قرن سیزدهم میلادی، الفبای عربی را به عنوان نشانه تعلق به تمدن اسلامی اتخاذ نمودند، کردها نیز اینگونه کردند. با اینکه نوشتار عربی با حرف‌نویسی کُردی تناسب خوبی ندارد اما تا پایان سال‌های دهه بیستم میلادی، از سوی شعرا و دانشمندان کرد، مورد استفاده قرار گرفت. هنگامی که کردها این نوشتار را اتخاذ نمودند آنان اصلاحات و تغییراتی را ایجاد کردند که فارس‌ها، برای ایجاد واج‌های خاصِ زبانشان، در این الفبا ایجاد کرده بودند.

پس از جنگ جهانی اول، یک کمیته تشویق برای لاتینی نمودن الفبا در جمهوری‌های جدید سوسیالیست در آذربایجان، تأسیس شد، که در واقع در جهت غرب‌گرایی داشت و الفبای لاتین نیز از نظر آن، نشانه مدرن بودن تلقی می‌شد. [نمی‌دانیم] آیا از لاتینی نمودن خود زبان روسی نیز بحث می‌شد یا نه؟ در ماه مارس ۱۹۲۶، در کنگره‌ی ترک‌شناسی، لاتینی نمودن ترکی اتحاد جماهیر سوسیالیست شوروی در نتیجه بحث‌هایی اتخاذ شد که انعکاس زیاد و توجه مهمی را ایجاد نمود، تصمیم گرفته شد در ترکیه مصطفی کمال نیز لاتینی نمودن الفبا را ایجاد کند، چون او قصد داشت یک دولت مدرن لائیک به شیوه‌ی غربی درست کند.

جوامع کرد ارمنستان شوروی از این الگو پیروی کردند. کارهای ق.ای. ماروگولو، فیلسوف آشوری، غرب‌شمو [رمان‌نویس] کرد، تحت تأثیر الفبای لاتین آماده شد. در سال‌های ۱۹۱۰ توسط ای. آ. آرپلی، ایران‌شناس، در ۱۹۲۹ به ایجاد یک الفبای لاتین سی و هفت حرفی منجر شد که شکل نهایی آن در ۱۹۳۴ صورت پذیرفت. نشریات آموزشی و ادبی همچنین مطبوعات (روزنامه ریائتز «راه نو»، ۱۹۳۰)، که در این دوره از اتحاد شوروی منتشر شدند، از الفبای جدید لاتین استفاده کردند. تلاش‌های مقامات شوروی برای ایجاد اتحاد سیاسی در جماهیر شوروی و گسترش میهن‌پرستی در فردای جنگ جهانی دوم، کاربرد الفبای سیریلیک را برای زبان‌های متعدد اتحاد شوروی به همراه داشت که زبان کُردی نیز یکی از آنها بود. در سال‌های دهه‌ی چهل میلادی، الفبای سیریلیک جایگزین الفبای لاتینی-کُردی گردید که برای ایجاد

واج‌های ویژه‌ی کُردی نوشتاری، نشانه‌های اعرابی نیز به آن افزوده شد. بعداً، این الفبا در تمام نشریات کُردی اتحاد جماهیر سوسیالیست شوروی مورد استفاده قرار گرفت.^۱

روشنفکران کُرد در دولت جدید عراق الفبای لاتین را اتخاذ نمودند که خواندن کُردی به آن بهتر صورت می‌گیرد و سرعت نوشتاری زیادی را امکان‌پذیر می‌سازد.^۲ تلاش برای لاتینی نمودن الفبای عربی-فارسی، در عین حال که از سوی افراد برجسته توصیه شد، با مخالفت طبقات سیاسی مواجه شد. کردها در عراق، خود را به عنوان شهروندان دولتی می‌بینند که در آن، آشنایی با زبان عربی و همچنین یک جامعه عرب‌زبان بر تمام ساکنان آن تحمیل شده است.

در پایان سال‌های ۱۹۲۰، روشنفکران کُرد که در ترکیه کمالیست شکنجه دیدند و زبان و فرهنگشان به صورت رسمی انکار شد، راه تبعید در پیش گرفتند. تعدادی از آنان در دمشق پیرامون شاهزاده‌های بدرخانی مانند جلادت (۱۹۵۱-۱۸۹۳) و کامران (۱۹۷۸-۱۸۹۵) جمع شدند که به صورت تبعیدی بودند که آن نیز در آن زمان تحت قیمومت فرانسه بود. این روشنفکران و میهن‌پرستان برجسته، به منبع شکوفایی قابل توجه کرمانجی تبدیل شدند. اعضای این گروه معتقد بودند که استحکام احساس اشتراکی کُرد با تثبیت زبانشان و توسعه آموزش به زبان کُردی امکان‌پذیر خواهد بود. اولین نگرانی آنان، ایجاد یک الفبا و درست‌نویسی املای زبان بود که تسریع نوشتار به کرمانجی را فراهم آورد. جلادت بدرخان که ذهنش به واسطه باسواد نمودن سریع میلیون‌ها کُرد کرمانجی مشغول بود، پس از تلاش‌های متعدد، یک الفبای لاتینی-کُردی را تنظیم نمود که نزدیک همان الفبایی بود که مصطفی کمال برای زبان ترکی اتخاذ نموده بود.

مؤلفان بر این قصد بودند تا ابزاری را ایجاد کنند که در ایجاد یک «کرمانجی استاندارد» مفید باشد که تمام لهجه‌ها بتوانند در آن نمود پیدا کنند. این الفبا که کمتر دارای نشانه‌های

۱. این الفبا از زمان تشکیل جامعه کشورهای مستقل، کاربرد کمتری پیدا کرده است.

۲. مراجعه شود به اثر جویس بلو تحت عنوان «اصلاحات زبان کُردی» در کتاب «اصلاحات زبان‌ها» انتشارات

ایستوان فودور و کلودهاژژ، هامبورگ، ۱۹۸۹، ص ۷۷.

اعرابی می‌باشد و سپس به نام «الفبای هاوار» به نام مجله‌ای شد که آن را تعمیم بخشید^۱، دارای سی و سه حرف است که دو حرف $\ddot{x}$ (غ) و h (ح) در آن اختیاری می‌باشند. این الفبا با سرنوشتی خوب مواجه گشت، چون فوراً به ابزار کاری اکثریت تحصیل‌کردگانی تبدیل شد که به گروه کردی جنوب تعلق داشتند.^۲

کردی بررسی شده در این اثر، در اصل بیشتر کرمانجی متداول در شهر دیاربکر در ترکیه می‌باشد که مرکز استانی به همان نام می‌باشد که امروزه از نظر تعداد جمعیت مهم‌ترین شهر کُرد در ترکیه است (حدود یک و نیم میلیون نفر در ۱۹۹۸). طبیعی است که در زندگی مردم کُرد نقش مهمی ایفا می‌کند. ما برای حرف‌نویسی از الفبای مجله هاوار استفاده کرده‌ایم که امروزه کردهای کرمانجی در تمام نشریاتشان از آن استفاده می‌کنند. همان‌طوری که گفتیم، این الفبا تمام واج‌های این زبان را بیان نمی‌کند. بدین خاطر هر گاه لازم باشد، هر مدخل لغوی کردی-فرانسه^۳ در پایان این اثر با حرف‌نویسی آوا شناختی میان‌کروشه، قرار خواهد گرفت.

همچنین از رسم نوشتاری پیشنهاد شده توسط مدرسه دمشق استفاده کرده‌ایم، و در عین حال که نسبت به موارد مربوط به پیشوند فعلی تأسف می‌خوریم. بهتر بود عناصر شرکت‌کننده در شکل‌گیری این عبارات فعلی را جدا سازیم. آندسته از مؤلفان متون ادبی که برای این اثر ما به آنان دسترسی داشتیم، از دیاربکر هستند، به جز عثمان صبری و فکر کردیم که حیف است خوانندگان ما از متن زیبایی که وی برایمان فرستاده است محروم بمانند.

۱. الفبا؛

۱. مجله هاوار (فریاد)، منتشره در دمشق (شماره یک، آوریل ۱۹۳۲ تا شماره ۵۷، اوت ۱۹۴۳)، نخست با حروف عربی-فارسی و لاتین و سپس فقط با حروف لاتین منتشر می‌شد. الفبای لاتین بعداً در تمام آثار و نشریات دوره‌ای چاپ سوریه تا ۱۹۴۶ به کار رفت.

۲. در عراق، کُردی بادینانی نیز بخشی از کُردی جنوب می‌باشد و امروزه همراه سورانی، با الفبای عربی-کُردی در این کشور نوشته می‌شود.

۳. کردی-فارسی. (مترجم)

الفبای کُردی کرمانجی شامل سی و یک حرف می‌گردد که عبارتند از هشت حرف صدادار، دو حرف نیمه‌صدادار و بیست و یک حرف بی‌صدا.

هشت حرف صدادار عبارتند از:

سه حرف کوتاه e i u

پنج حرف بلند a ê î o û

متوجه می‌شویم که دو حرف صدادار (a و o) به خاطر راحتی نوشتاری، با اینکه کشیده هستند، ولی دارای علامت اکسان سیرکنفلکس (^) نیستند.

دو حرف نیمه‌صدادار عبارتند از y و w.

بیست و یک حرف بی‌صدا عبارتند از:

f	p	s	t	ç	ş	x	q	k	بی‌واک
v	b	z	d	c	j	(γ)		g	واکدار
				l	r				لرزشی
		m		n					خیشومی
						h		h	دمشی

ترتیب حروف الفبا همانند فرانسه [و انگلیسی] بوده و حروف دارای نشانه‌های اعرابی بلافاصله پس از حروف (مربوطه) ساده و بدون نشانه قرار می‌گیرند:

a b c ç d e ê f g h i î j k l m n o p q r s ş t u û v w x y z.

۲. ارزش و اهمیت نشانه‌ها؛

۱-۲- حروف صدادار:

کُردی دارای سه حرف صدادار کوتاه و پنج حرف صدادار بلند است:

۱-۱-۲ حروف صدادار کوتاه عبارتند از:

e (آ) بیانگر یک حرف صدادار متوسط و میانه می‌باشد که غیر مدّور است. می‌توان آن را با تلفظ کلمه «آست» مقایسه نمود. این حرف صدادار گاهی در اول کلمه به صورت حلقی صدادار «عین» تلفظ می‌شود که در نوشتار مشخص نمی‌شود و ما در حرف‌نویسی آوا شناختی آن را به کمک علامت [ʹ] بیان کرده‌ایم.

مثال: derî [dāri:] «در» ؛ ser [sār] «سر» ؛ اما توجه کنید:

ecêb [adʒe:b] «عجیب» ؛ efû [afu] «بخشش» ؛ erd [ard] «زمین».

i [ɪ] بیانگر یک حرف صدادار با گشادگی متوسط و میانه می‌باشد که آزاد است. هنگامیکه هجا تکیه‌دار نباشد، به سمت ناپدید شدن تمایل دارد. می‌توان آن را با حرف تعریف «Le» در زبان فرانسه مقایسه نمود.

مثال: kirin [kɪrɪn] (کُرُن) «انجام دادن»؛ bira (بِرا) [bɪra:] یا [bra:] «برادر».
u [ʊ] بیانگر یک حرف صدادار مدور می‌باشد که گشادگی آن متوسط می‌باشد. می‌توان آن را با تلفظ [ʊ] در کلمه فرانسوی peu (کم) مقایسه نمود اما خیلی کوتاه‌تر می‌باشد. تلفظ آن می‌تواند از یک گوینده به گوینده دیگر متفاوت باشد.
مثال: tu [tʰʊ] تو؛ gul [gʊl] گُل؛ ku [kʰʊ] که (ضمیر موصولی).

۲-۱-۲- حروف صدادار بلند عبارتند از:

a [a:] بیانگر یک حرف صدادار است که گاهی کمی مدور می‌باشد. می‌توان آن را با تلفظ کلمه bâ (پالان) در زبان فرانسه مقایسه نمود.
مثال: bav [ba:v] پدر؛ [a:v] آب.
ê [e:] بیانگر یک حرف صدادار بسته و پیشین می‌باشد. می‌توان آن را با تلفظ کلمه été (تابستان) مقایسه نمود.
مثال: tê [te:r] سیر، سیر شده؛ sê [se:v] سیب.
î [i:] بیانگر یک حرف صدادار پیشین، خیلی بسته با حداقل گشادگی می‌باشد. می‌توان آن را با تلفظ کلمه dire (گفتن) مقایسه نمود.
مثال: îsot [i:so:t] فلفل؛ sipî [sɪpi:] سفید؛ penîr [pani:r] پنیر.
o [o:] بیانگر حرف صدادار دهانی و گرد می‌باشد. می‌توان آن را با تلفظ کلمه فرانسوی peau (پوست) مقایسه نمود.
مثال: eylo [aylo:] عقاب؛ sor [so:r] قرمز؛ kor [kʰo:r] کور.
û [u:] بیانگر یک حرف صدادار گرد با حداقل گشادگی می‌باشد و دارای کشیدگی است. می‌توان آن را با تلفظ کلمه فرانسوی lourd (سنگین) یا tour (برج، نوبت) مقایسه نمود.
مثال: dûr [du:r] دور؛ mû [mu:] مو، گُرک.

۲-۲- واژه‌های مرکب:

زبان کردی دارای دو سری واژه مرکب است که به -w یا -y ختم می‌شوند.
-ây [a:j] ، -êy [e:j] ، -ûy [u:j]

مثال: deyn [dajɲ] بدهی؛ çay [tʃa:j] چای؛ têt [te:j] تومی آیی؛ xûy [xu:j] خوی، خُلُق، ماهیت.
 -aw [a:w] ، -êw [e:w] ، -ew [aw]
 مثال: law [La:w] پسر؛ dêw [de:w] دیو، اهریمن؛ mêwe [me:wa] میوه؛
 dew [daw] آبدوغ.

۲-۳. حروف بی صدا و نیمه صدادار:

الفبای کردی دارای ۲۷ حرف بی صدا است:
 [b] بیانگر یک همخوان انسدادی، دولبی و صوتی است.
 مثال: ba [ba:] باد؛ bîst [bi:st] بیست.
 [dʒ] بیانگر یک همخوان کامی و صوتی است. (به آوای dj در فرانسه و j در انگلیسی مراجعه شود).

مثال: car [dʒa:r] دفعه، بار؛ cîh [dʒi:h] محل.
 [tʃ] بیانگر دو واج است: سایشی و کامی و بیواک [tʃ] و سایشی کامی، بیواک و دمشی [tʃ].
 [tʃ] دومی در بعضی موارد نوعی صدای «عین» حرف صدادار a [ā:] را به همراه دارد. (که اغلب به صدای [a] می‌رسد).

مثال: çar [tʃa:r] چهار؛ çare [tʃa:ra] راه حل، درمان؛ çav [tʃa:v] چشم؛ [tʃaʔ]
 çal [tʃam] حفرة؛ çem [tʃam] رودخانه؛ çek [tʃak] اسلحه؛ çil [tʃil] چهل.
 [d] بیانگر یک حرف انسدادی، دندانی و صوتی می‌باشد.
 مثال: dayîn [da:ji:n] دادن؛ dil [dɪl] قلب.

[g] بیانگر یک حرف انسدادی، نرمکامی و صوتی است.
 مثال: gazî [ga:zi:] دعوت، فراخوان، ندا؛ gelek [galak] زیاد.
 [f] بیانگر یک حرف سایشی، لب و دندانی و بیواک می‌باشد.
 مثال: fireh [fɪrah] گشاد، وسیع؛ firotin [fɪrotɪn] فروختن.
 [h] بیانگر دو واج می‌باشد: سایشی چاکنایی و بیواک /h/ و سایشی حلقی بیواک [h].
 که در نوشتار مشخص نمی‌شود.

مثال: havîn [hā:vi:n] تابستان؛ her [har] هر، همه؛ heta [hata:] تا، زمانی که؛
 heşt [h,əʃt] هشت.

[ʒ] زیانگر یک حرف سایشی صوتی است. همانند آوای فرانسوی [ʒ] می‌باشد.
 مثال: jin [ʒɪn] زن؛ jî [ʒi:] همچنین.
 K [K] بیانگر دو آوای متمایز می‌باشد: همخوان انسدادی، نرمکامی و بیواک [K] و همخوان نرمکامی بیواک و مکشی [K']. این تقابل هنگامی از بین می‌رود که واج در پایان کلمه باشد.
 مثال: ker [kar] الاغ؛ ker [k'arr] کر؛ kêr [ke:r] چاقو.
 l [l] بیانگر یک حرف صوتی کناری و کشیده است.
 مثال: lep [lap] دست، بازو؛ lal [la:l] لال.
 m [m] بیانگر یک همخوان انسدادی خیشومی و دندانی می‌باشد.
 مثال: mal [ma:l] خانه؛ mam [ma:m] عمو.
 n [n] بیانگر یک همخوان انسدادی، خیشومی و دندانی می‌باشد.
 مثال: nan [na:n] نان؛ nav [na:v] نام.
 در قبل از همخوان‌های نرمکام /k/ و /g/ به صورت /ŋ/ درمی‌آید. مانند sing در انگلیسی.
 مثال: deng [dan] آوا، صدا؛ bang [ba:ŋ] ندا، اذان، فراخوان؛ [dʒɪlda:ŋk] cildank کمد.
 p [p] بیانگر دو واج متمایز می‌باشد. همخوان انسدادی، دولبی و بیواک [p] و همخوان انسدادی، دولبی، بیواک و مکشی [p']. این تقابل هنگامی از بین می‌رود که واج در پایان کلمه قرار می‌گیرد.
 مثال: paqij [p'aqɪj] پاک، تمیز؛ payîz [pa:ji:z] پاییز؛ pismam [pɪsmam] پسر عمو؛ pê [p'e:] پا؛ piçûk [pɪtʃ u:k] کوچک.
 q [q] بیانگر یک صامت انسدادی، ملازی و بیواک می‌باشد.
 مثال: qîrîn [qi:ri:n] فریاد کشیدن، دادزدن؛ qaz [qa:z] غاز.
 r [r] بیانگر یک همخوان لرزشی، با ضربه‌های منحصر به فرد /r/ و یک همخوان لرزشی با چندین ضربه /rr/ می‌باشد. هنگامی که صامت لرزشی دارای چندین ضربه در موقعیت پایانی قرار می‌گیرد در نوشتار دوبرابر می‌گردد. اما در اول کلمه، /r/ همیشه بیانگر یک صامت لرزشی با چندین ضربه است.
 مثال: pîr [pi:r] پیر، عاقل؛ pîrr [p'ɪrr] زیاد؛ kirin [kɪrɪn] انجام دادن؛ [kɪrri:n] kirrîn خریدن.

s [s] بیانگر یک صامت سایشی، صغیری و بیواک می‌باشد.
 مثال: ser [sar] سر؛ sal [sa:l] سال.
 [ʃ] بیانگر یک همخوان سایشی، صامت پاشیده و بیواک می‌باشد.
 مثال: şev [ʃav] شب؛ şîn [ʃi:n] آبی، مجلس ترحیم.
 t [t] بیانگر دو واج متمایز است: صامت انسدادی، دندانی و بیواک [t] و صامت انسدادی، دندانی، بیواک و مکشی [tʰ]. این تقابل هنگامی از بین می‌رود که این واج در پایان کلمه باشد.
 در بعضی موارد واج "عین" در کنار حروف صدادار /a/ و /e/ ظاهر می‌شود.
 مثال: ta [ta:] تب؛ ta [tʰa:] نخ؛ tişt [tʰɪt] چیز، شیء؛ tu [tʰØ] تو؛
 tu [tʰØ] هیچ، هیچ چیز، هرگز؛ toxim [toxɪm] تخم، بذر، دانه؛
 اما توجه کنید به:
 tav [tʰa:v] آفتاب؛ tam [tʰa:m] طعم، مزه؛ tarî [tʰa:ri:] تاریک؛ tal [tʰa:l] تلخ.
 v [v] بیانگر یک آوای سایشی لبی-دندانی و صوتی است.
 مثال: av [a:v] آب؛ nîv [ni:v] نصف، نیمه.
 w [w] بیانگر یک آوای نیمه صدادار دو لبی می‌باشد.
 مثال: welat [wala:t] کشور، میهن، سرزمین؛ we [wa] شما.
 x [x] بیانگر دو واج متمایز می‌باشد: یک همخوان سایشی نرمکامی بیواک [x] و یک سایشی نرمکامی صوتی [ɣ].^۱
 مثال: xêr [xe:r] خوبی، نیکی؛ xal [xa:l] دایی؛ xem [ɣam] غم؛ [dʒɫɣa:ra] سیگار.
 cixare
 y [j] بیانگر نیمه صدادار کامی است.
 مثال: yanzdeh [ja:nzdah] یازده؛ yek [jak] یک.
 z [z] بیانگر یک همخوان سایشی صغیری، لثوی و صوتی می‌باشد.
 مثال: zana [za:na:] دانشمند، دانا؛ zarûk [za:ru:k] بچه، کودک.

۱. صدای (غ). (مترجم)

۳. تکیه کلمات؛

تکیه اصلی در کلمه جای ثابتی ندارد.

۳-۱- در کل، تکیه اصلی در شکل‌های غیر فعل روی هجای آخر قرار می‌گیرد. در کلمات مرکب و شکل‌های اسمی فعل، روی هجای آخر نیز قرار می‌گیرد.

مثال: derman درمان؛ bajar شهر؛ heval دوست، رفیق؛ aşvan آسیابان؛ çavnebar حسود؛ mêranî شجاعت؛ ketin افتادن؛ standin گرفتن، بدست آوردن؛ karwançî کاروانچی، مسئول کاروان؛ çayçî چای فروش، مسئول چایی.

وجود یک پی‌واژه (ابهام، اضافه، صرف) معمولاً جایگاه تکیه اصلی را تغییر دهد.

مثال: cîranek یک همسایه؛ şivanek یک چوپان؛ hevalê min رفیق من، دوست من؛ xanîyên me خانه‌های ما؛ li nav malê در خانه، داخل خانه؛ li bajêr در شهر.

تکیه هنگامی روی ماقبل آخر قرار می‌گیرد که مصدر یک فعل بیش از دو هجا داشته باشد.

مثال: xemilandin تزیین نمودن، آراستن؛ danûstandin مبادله کردن، داد و ستد کردن.

در حالت خطاب، تکیه روی هجای اول قرار می‌گیرد.

مثال: Xezalê، Zînê، Eyşê، Misto، Hemo، Miho.

۳-۲- تکیه در شکل‌های فعل، روی پیشوند فعلی - /bi - در وجه التزامی قرار می‌گیرد. تکواژ دستوری منفی کردن نیز تکیه می‌گیرد.

تکیه روی هجای اول ریشه فعلی تمام دیگر اشکال صرف می‌باشد.

مثال: ji bo ku bibîne برای اینکه ببیند، اما [به این کلمات توجه کنید] bigire بگیر؛ bixwîne بخوان؛ ew naxwe او نمی‌خورد؛ tu neketî تو نیفتاده‌ای.

۴. جمله ساده؛

ترتیب قرار گیری کلمات در جمله ساده معمولاً به صورت فعل + فاعل می‌باشد.

مثال: meriv dibêje انسان می‌گوید؛ hesp direve اسب فرار می‌کند.

فعل در جملات پیچیده‌تر در آخر جمله قرار می‌گیرد (به جز در مفعول (متمم) غیر مستقیم و متمم جهت، به مطالب آتی نگاه کنید). فعل ربطی + گزاره + فاعل

مثال: hesp mezin e. اسب بزرگ است؛ hesp û mehîn reş in. اسب و مادیان سیاه هستند.

فعل + مفعول (متمم) + فاعل
مثال: ez hespê dibînim. من اسب را می بینم؛ tu kitêbê dikirrî. تو کتاب را می خری.

فعل + مفعول (متمم) + مبین + فاعل
مثال: dotmama Azad dixwe. دختر عمومی آزاد می خورد.

متمم های غیر مستقیم و جهت پس از فعل قرار می گیرند:
مفعول (متمم) غیر مستقیم + فعل + مفعول (متمم) مستقیم + فاعل
مثال: ew pirtûkê dide Zînê. او کتاب را به زینه می دهد.

متمم جهت + فعل + فاعل
مثال: jinik diçe bajêr. زن به شهر می رود؛ meriv tê malê. انسان (فرد) به خانه می آید.

تمرین برای خواندن:

agir	مذکر	آتش	ala	مؤنث	پرچم
aş	مذکر	آسیاب	av	مؤنث	آب
axa	مذکر	آغا، ارباب	aştî	مؤنث	صلح
azadî	مؤنث	آزادی	ap	مذکر	عمو
adar	مؤنث	ماه کردی برابر با ماه مارس	bav	مذکر	پدر
ban	مذکر	بام	bar	مذکر	بار، فشار
baran	مؤنث	باران	bajar	مذکر	شهر
baxçe	مذکر	باغچه	belengaz	صفت	بیچاره، فقیر
bi	حرف اضافه	با	bizin	مؤنث	بز
bilûr	مؤنث	نی لیک، فلوت	bira	مذکر	برادر
ber	مذکر	محصول، جلو، وسیع	berf	مؤنث	برف
bîr	مؤنث	حافظه، خاطره، چاه آب	bîst	عدد	بیست
bê	حرف اضافه	بدون	bo	حرف اضافه	برای

bor	صفت	رنگ	bûn	فعل	بودن
can	مذکر	جان، روح	car	مؤنث	دفعه، بار
cam	مؤنث	لیوان، جام	cejn	مؤنث	جشن
ceng	مؤنث	نبرد، جنگ	cîh	مذکر	جا، مکان، محل
cil	اسم جمع	لباس، زیرانداز	cin	مذکر	جنّ
ciwan	صفت	زیبا، جوان	cîran		همسایه
cot	مذکر	شخم، جفت، گاواهن	cotkar	مذکر	شخم‌زن، کشاورز
cûtin	فعل	جویدن	çap	مؤنث	چاپ
çar	عدد	چهار	çav	مذکر	چشم
çay	مؤنث	چای	çek	مؤنث، جمع	اسلحه
çem	مذکر	رود، رودخانه	çend	کلمه پرسشی نامشخص	چند
çêran	فعل	چریدن	çi	کلمه پرسشی	چه، چه چیز
çil	عدد	چهل	çîl	صفت	سفید، همچون برف
çîrok	مؤنث	قصه، داستان	çog	مؤنث	زانو
çol	مؤنث	صحرا	çûn	فعل	رفتن
dan	مذکر	دانه، یک سوم روز	dan/dayîn	فعل	دادن
dar	مؤنث	درخت	dar	مذکر	چوبدستی، چوب بزرگ
dayik	مؤنث	مادر	deh	مؤنث	ده
dahol	مؤنث	طبل، دهل	deng	مذکر	آوا، صوت، صدا
der	مؤنث	جا، مکان، محل			
derd	مذکر	درد، الم	dest	مذکر	دست
dev	مذکر	دهان	dew	مذکر	آبدوغ
di	حرف اضافه	در	dîl	مذکر	دل، قلب
dîran	مذکر	دندان	dûr	صفت	دور
efû		بخشش، عفو	egîd		شجاع، دلاور
erzan	صفت	ارزان	erd		زمین

erê	آری، بله	ev	صفت اشاره	این
ew	ضمیر	ewil		نخست، اول
ewr	مذکر	ez	ضمیر	من
êdî	قید	êm	مذکر	علوفه، تغذیه به حیوانات
êvar	مؤنث	fenik	مؤنث	حیله، نیرنگ
fêr	مؤنث	fireh	صفت	وسیع، گسترده
firotin	فعل	ga	مذکر	گاو نر
gamêş	مذکر	gav	مؤنث	گام، قدم، لحظه
gelek	قید	gerden	مؤنث	گردن
gerîn	فعل	germ	صفت	گرم
				گرفتن، به دست آوردن، دستگیر کردن
giran	صفت	girtin	فعل	روستا
go	مذکر	gund	مذکر	آمدن
gundî	مذکر	hatin	فعل	فریاد، فراخوان، داد و ببیداد
havîn	مؤنث	hawar	مؤنث	اسب
heft	عدد	hesp	مذکر	دوست، رفیق
heşt/heyşt	عدد	heval	مؤنث و مذکر	آشپانه
hêdî	قید	hêlîn	مؤنث	ریز، ظریف
hûn	ضمیر	hûr	صفت	جمعه
îlon	مؤنث	în/înî	مؤنث	امسال
îro	قید	îsal		درد، رنج
îsot	مذکر	jan	مؤنث	زن
jêr	قید	jîn	مؤنث	ز رنگ، باهوش
jîn/jîyan	فعل	jîr	صفت	

ka	مؤنث	کاه	kal	صفت	پیرمرد
kanî	مؤنث	چشمه، منبع	kar	مؤنث	کار، سود
keç	مؤنث	دختر	ketin	فعل	افتادن
kevçî	مؤنث	قاشق	kevok	مؤنث	کیوتر
kezî	مؤنث	گیس بافته، طناب بافته	kêm	صفت	کم، اندک
ker	مذکر	الاغ، خر	kesk	صفت	سبز
kirin	فعل	انجام دادن	kûçik	مذکر	سگ
lal	صفت	لال	lava	صفت	التماس، تضرع
law	مذکر	پسر، فرزند(پسر)	lêv	مؤنث	لب
li	حرف اضافه	در، به	lihêv	مؤنث	لحاف، پوشش
ling	مذکر	پا، ساق پا	mal	مؤنث	خانه
mam	مذکر	عمو	mamoste		استاد
mar	مذکر	مار	masî		ماهی
man/mayîn	فعل	ماندن، اقامت کردن	me	ضمیر	ما، مال ما
mezin	صفت، اسم	بزرگ	mil	مؤنث	کتف، شانه
mîh	مؤنث	میش	mîr	مذکر	شاهزاده
mû	مذکر	مو، کرک	nalîn	فعل	ناله کردن، فریاد کشیدن
name	مؤنث	نامه	nan	مذکر	نان
nav	مذکر	اسم	nerm	مذکر	نرم، لطیف
netewe	مذکر	ملت	nîv	مذکر	نصف
nû	صفت	نو، تازه	ode	مؤنث	اتاق
otêl	مؤنث	هتل	paqij	صفت	تمیز، پاک
parastin	فعل	دفاع کردن، محافظت کردن	payîz	مؤنث	پاییز، خزان
pehn	صفت	پهن، وسیع	pencere	صفت	پنجره
perde	مؤنث	پرده	pez	مذکر	گوسفند
pê	مذکر	پا	piçûk	صفت	کوچک
pirç	مؤنث	مو، کرک	pîr	قید	زیاد
pişt	مؤنث	پشت	pîr	صفت	پیر، مادر بزرگ

pîs	صفت	بد، کثیف	poz	مذکر	بینی
qantir	مؤنث	قاطر	qaz	مؤنث	غاز
qelew	صفت	چاق، قوی	qenc	صفت	خوب
qîz	مؤنث	دختر	ran	مذکر	ران
rast	صفت	راست، درست	razî	صفت	راضی، خشنود
		چوپان،			
rênber	مذکر	زحمتکش،	reng	مذکر	رنگ
		کارگر			
reş	صفت	سیاه	revîn	فعل	دویدن، فرار کردن
rê	مؤنث	راه	rêz	مؤنث	ردیف، ترتیب، احترام
rîsipî	مذکر	برجسته، ریش سفید	ronahî	مؤنث	روشنایی
roj	مؤنث	روز، آفتاب	rû	مذکر	رو، صورت، چهره،
sal	مؤنث	سال	se	مذکر	سگ
ser	مذکر	سر	sêv	مؤنث	سیب
sî	مؤنث	سایه	sing	مذکر	تیر، تیرک
sîng	مؤنث	سینه	sor	صفت	سرخ، قرمز
soz	مؤنث	عهد، قول	sipî	صفت	سفید
stêr	مؤنث	ستاره	stran	مؤنث	آواز، ترانه
strî	مذکر	شاخ	stû	مذکر	پشت گردن
stûr	صفت	کلفت	Şa	صفت	خوشحال، شاد
		دانش آموز،			
şagirt	مذکر	شاگرد	şandin	فعل	فرستادن
şax	مذکر	شاخه	şemî	مؤنث	شنبه
şer	مؤنث	جنگ	şerm	مؤنث	شرم، خجالت
şev	مؤنث	شب	şewitandin	فعل	سوزاندن
şil	صفت	خیس	şivan	مذکر	چوپان
şikandin	فعل	شکستن	şûn	مؤنث	اثر، رد، جا
şûştin	فعل	شستن	şûr	مذکر	شمشیر
ta	مؤنث	نخ	ta	مذکر	تب
talán	مؤنث	غارت	tav	مؤنث	خورشید،

					اشعه خورشید
tehl	صفت	تلخ	temaşe	مؤنث	تماشا، منظره
teng	صفت	تنگ، کم عرض	tenişt	مؤنث	کنار، پهلوی
teyfik	مؤنث	بشقاب	têr	صفت	سیر
tijî	صفت	پُر	tirs	مؤنث	ترس
tî	صفت	تشنه	tîr	مذکر	تیر، پیکان
					تیز، تند،
tû	مؤنث	توت	tûj	صفت	زننده
vala	صفت	خالی	vir	قید	اینجا
vî	کلمه اشاره	این	virr	مؤنث	دروغ
welat	مذکر	کشور، سرزمین	wêne	مؤنث	عکس، تصویر
wêran	صفت	ویران، مخروبه	wê	ضمیر غیر مستقیم	او (مؤنث)
wenda	صفت	مفقود، گم شده	werdek	مؤنث	اردک
weka	حرف اضافه	مانند، همانند	xal	مذکر	دایی
xanî	مذکر	خانه	xavik	مؤنث	پوشش زنانه، لباس زنانه
xebat	مؤنث	کار، تلاش، مبارزه	xem	مؤنث	غم، اندوه
xew	مؤنث	خواب	xort	مذکر	جوان
xurt	صفت	قوی	xwarin	فعل	خوردن
					خواستن،
xweda	مذکر	خدا	xwestin	فعل	خواستن،
					آرزو کردن
xweş	صفت	خوب، خوش	xwîn	مؤنث	خون
yar	مذکر/مؤنث	یار، دوست	yek	مؤنث	یک
yekcar		هرگز، ناگهان	yekîfî	مؤنث	اتحادیه، اتحاد
yekşem	مؤنث	یکشنبه	zanîn	فعل	دانستن
zayîn	فعل	زاییدن، به دنیا آوردن	zehmet	صفت	سخت، زحمت
zencîr	مؤنث	زنجیر	zerdelû	مؤنث	زردآلو
zer	صفت	زرد	zorî	صفت/اسم	سختی، زور
zû	قید	زود، سریع			

۵. اسم؛

اسم در حالت مطلق یک معنای تعریف شده دارد. نشانه جنس یا عدد را در بر ندارد. مثال: kur di-bîn-e پسر می‌بیند. Meriv di-bêj-in انسان‌ها می‌گویند. Meriv ha-tin انسان‌ها (مردم) آمدند؛ Mehîn di-rev-in مادیان‌ها (اسب) فرار می‌کنند. Jin di-ç-in زنان می‌روند. هنگامی که اسم قبل از نشانه‌های اضافه قرار می‌گیرد و هنگامی که در صورت در حالت غیر مستقیم قرار دارد، هر دو جنس مذکر و مؤنث، عدد، یعنی جمع آن، نمایان می‌شود. بنابراین اسم می‌تواند قبل از یک پسوند دستوری قرار گیرد که نشان دهنده‌ی نامشخص بودن، واحد بودن، اضافه بودن و نهایتاً صرف می‌باشد.

۱-۵- جنس:

در ساده‌ترین شکل، هیچ چیز اسم را به عنوان مذکر یا مؤنث مشخص نمی‌کند. ۱-۱-۵- برای موجودات زنده، یک جنس طبیعی وجود دارد. در واقع، تمام اسم‌هایی که نمایانگر موجودات نر هستند، مذکر می‌باشند. مثال: meriv انسان (مرد)؛ bav پدر؛ bira برادر؛ kur پسر؛ ap عمو؛ xal دایی؛ pismam پسرعمو؛ kurmet پسرعمه؛ bapîr پدربزرگ؛ kal پیرمرد؛ zava داماد؛ ga گاو؛ beran قوچ؛ nêrî بز نر؛ ker الاغ، خر؛ kûçik سگ؛ hesp اسب؛ gur گرگ؛ rovî روباه؛ dîk خروس.

در همان حال، تمام اسم‌هایی که نمایانگر موجودات ماده هستند؛ مؤنث می‌باشند. مثال: jin/jinik زن؛ dê/dayik مادر؛ xuşk خواهر؛ keç دختر؛ keçxal دختر دایی؛ dotmam دخترعمو؛ met عمه؛ xaltî خاله؛ dapîr مادر بزرگ؛ çêlek گاو؛ bizin بز؛ mîh میش؛ dêl ماده سگ؛ mehîn مادیان (اسب)؛ mirîşk مرغ.

۱-۱-۱-۵- اکثریت حیوانات فقط یک اسم عام و بدون نشانه جنس دارند. برای مشخص نمودن جنس، از تکواژهای پیشوندی برای اسم عام استفاده می‌شود. nêre- برای مذکر و man-/ma-/mê- برای مؤنث.

مثال: nêrekew کبک نر؛ mêkew کبک ماده؛ nêreker الاغ نر؛ manker/maker الاغ ماده.

Dêle- نیز، برای اشاره به حیوانات ماده گوشتخوار به کار می‌رود. به صورت پیشوند برای اسم عام حیوان به کار می‌رود.

مثال: dêlegur گرگ ماده؛ dêleseg سگ ماده.

۵-۱-۲- هنگامی که تکواژهای nêr یا mê پس اسم عام یک حیوان می‌آیند، اضافه مناسب پس از اسم می‌آید.

مثال: nêr-hirç خرس نر؛ mê-hirç خرس ماده؛ nêr-kirışk خرگوش نر؛ mê-kirışk خرگوش ماده.

۵-۱-۲- در مورد اسامی اشیاء بی‌جان، فقط کاربرد آن امکان شناخت جنس را فراهم می‌آورد. هیچ چیز آنها را به عنوان مذکر یا مؤنث مشخص نمی‌کند. امیرجلادت بدرخان و روژه لسکو یک نوع طبقه‌بندی را پیشنهاد کرده‌اند اما در قواعد پیشنهادی این مؤلفان، استثنای زیادی وجود دارد.^۱

۵-۱-۲- موارد زیرین از جنس مذکر هستند.

- اسم اعداد به جز yek یک.

- اصطلاحات و اسامی بیانگر جریان آب، به جز cû جوی، کانال آب که از جنس مؤنث می‌باشند.

مثال: çem رودخانه؛ Firat رود فرات.

- اسامی فلزات

مثال: zîv نقره؛ hesin آهن.

- اسامی رنگ‌ها.

مثال: reş سیاه؛ sor سرخ، قرمز.

- اندام‌های بیرونی و اندام‌های بدن.

مثال: dest دست؛ poz بینی؛ çog زانو.

۱. دستور زبان کردی (لهجه کرمانجی)، نوشته امیرجلادت بدرخان و روژه لسکو، کتابفروشی آمریکا و شرق، آدریان میزونو، پاریس، ۱۹۷۰، صص ۶۶-۷۰.

- بیشتر اسامی بیانگر محصولات حاصله از حیوانات اهلی همچنن اسامی که برای محصولات لبنی به کار می‌رود.
- مثال: شیر؛ rûn روغن؛ hêk تخم‌مرغ.
- ۵-۲-۲- موارد زیرین از جنس مؤنث هستند.
- اصطلاحاتی که بیانگر محل‌های مسکونی می‌باشند، به جز kon چادر پشیمی و سیاه رنگ عشایر؛ xanî ساختمان؛ axur آخور که از جنس مذکر هستند.
- مثال: mal خانه؛ ode اتاق؛ hew\$ حیاط.
- اصطلاحاتی که بیانگر وسایل خانگی هستند.
- مثال: kêr چاقو؛ manqal منقل.
- اصطلاحاتی که بیانگر وسایل نقلیه و ابزار حمل و نقل هستند.
- مثال: balafir هواپیما؛ otobos اتوبوس.
- اسامی کشورها، شهرها و کوه‌ها.
- مثال: Kurdistan کردستان؛ Wan وان؛ Agirî آارات.
- اسامی هرآنچه که در آسمان یافت شود، باده‌ها، وضعیت جوی، به جز ezman آسمان؛ ba باد.
- مثال: stêrk ستاره؛ roj آفتاب، روز؛ bahoz گردباد، تندباد؛ baran باران.
- اصطلاحاتی که بیانگر خوراکی‌های پخته‌شده می‌باشد به جز nan نان؛ go\$ گوشت.
- مثال: tir\$ik نوعی میوه ترش صحرایی؛ \$orbe سوپ.
- اسامی سلاح‌ها، به جز سلاح‌های سرد مانند \$ûr شمشیر؛ gurz گرز؛ hiwêzî گرز، چماق؛ doqik چماق؛ bivir تبر بزرگ.
- مثال: keleşkof کلاشینکف؛ çardexwar کلت چهارده فشنگی؛ tifing تفنگ.
- اصطلاحات و اسامی معنی یا انتزاعی با پسوند انتزاعی -î.
- مثال: ciwanî جوانی، زیبایی؛ wekhevî برابری؛ biratî برادری.
- مصدر افعالی که به عنوان اسم به کار می‌روند.
- مثال: xwarin تغذیه؛ hatin (عمل) رسیدن، (عمل) آمدن.
- اصطلاحات دستوری.
- مثال: rengdêr صفت؛ hevok عبارت، جمله؛ lêker فعل.

۱-۲-۳- توجه داشته باشید که بعضی اسامی با تغییر جنس (کلمه)؛ تغییر معنا می‌دهند.

مثال: (مذکر) mal دارایی؛ (مؤنث) mal خانه؛ (مذکر) dar چوب، چوبدستی؛ (مؤنث) dar درخت؛ (مذکر) savar گندم خرد شده و خام؛ (مؤنث) savar گندم خرد و پخته شده. با ادات اضافه که اسم را به صفت بیانی آن مرتبط می‌سازد یا با صرف، جنس اسم مشخص می‌شود.

۲-۵- اسم تصغیر:

پسوندهای -ik پس از حروف بی‌صدا یا -k پس از حروف با صدا بیانگر اسم تصغیر عاطفی هستند^۱، -ok یک رابطه و مفهوم تحقیرگونه یا تصغیری دارد. مثال: keç-ik دخترک؛ jin-ik زن جوان، زن؛ bira-k یک برادر، یک برادر جوان؛ tirs-ok ترسو؛ rev-ok فراری.

۳-۵- نامشخص بودن و یگانگی (اسم):

پسوندهای -ek پس از حرف بی‌صدا و -k یا -yek پس از حرف باصدا بیانگر نامشخص بودن و یگانگی اسم است. مثال: jin-ek یک زن؛ meriv-ek یک نفر؛ derew-ek یک دروغ؛ dêw-ek یک دیو، bira-yek یک برادر؛ perde-yek یک پرده؛ dê-yek یک مادر؛ rê-yek یک راه؛ perî-yek یک پری؛ sî-yek یک سایه؛ rû-yek یک صورت، چهره؛ tû-yek یک توت.

۴-۵- تعداد:

۱. اما به کلمه‌ی da_yik مادر، توجه کنید.

در ساده‌ترین شکل اسم، هیچ چیز آن را به عنوان مفرد یا جمع مشخص نمی‌کند. نشانه جمع در شکل حالت الصاقی به صورت -ên و در صرف در حالت غیر مستقیم به صورت -a- (n- ظاهر می‌شود).

۵-۵. حالت ندایی:

آن دو جنس و تعدادش یکی است. علامت مذکر -o و علامت مؤنث -ê می‌باشد. جمع هر دو جنس به صورت -ino درمی‌آید.

مثال: lê xuşk-ê ای خواهر؛ lê Xec-ê ای خدیجه؛ lo kek-o ای برادر؛ Azado ای آزاد؛ kur-o wer-e ای پسر؛ biya!؛ bab-ik-ê min-o ای پدر کوچولوی من؛ keç-ê wer-e ای دختر؛ biya!؛ law-o bi-gir-e ای پسر بگیر؛ malxirab-o ای بیچاره؛ malik-a te mîrat-o ای خانه خراب؛ heval-ino ای دوستان؛ kur-ino her-in ای پسرها، بروید!

۶. اضافه؛

گُردی همانند فارسی دارای اضافه است. نقش آن مرتبط ساختن یک اسم با صفت بیانی آن می‌باشد. این صفت می‌تواند صفت، اسم یا ضمیر دارای رابطه مالکیت یا به صورت بدل باشد. مکمل بیانی معمولاً پس از عنصر مشخص شده قرار می‌گیرد.

اضافه بر اساس نقش خود در جمله، شکل‌های مختلفی دارد. بر اساس شکل‌های مختلفی که اسم مورد نظر بیان می‌شود، مختلف است؛ یعنی به شکل مطلق یا نامشخص خود. اضافه با دو تکواژ مشخص و مجزا برای مفرد مؤنث و مذکر و یک تکواژ واحد برای جمع هر دو جنس نمود پیدا می‌کند.

۱-۶. در حالت مفرد، هنگامی که یک اسم به یک حرف صدadar ختم می‌شود، اضافه با تکواژ -ê برای مذکر و -a برای تکواژ مؤنث می‌آید.

مثال: hesp-ê boz اسب خاکستری؛ nan-ê hişk نان خشک؛ gur-ê gewr گرگ خاکستری؛ mehîn a qenc مادیان خوب؛ ava-a germ آب گرم؛ Hesên dotmam-a دختر عمومی حسن؛ xuşk-a biçûk خواهر کوچک.

۱-۱-۶. هنگامی که اسم به یک حرف صدadar طولانی ختم می‌شود -î ، -û ، -o ، -a و حرف نیمه صدadar -y- بین حرف صدadar و اضافه ظاهر می‌شوند.

مثال: bay-ê bakûr باد شمال؛ ga-yê gundî گاو نر روستایی؛ çîya-yê Agirî کوه آگری (آارات)؛ av-ê cû-ya کانال آب؛ xanî-yê bilind خانه بلند؛ xanî derî-yê در ساختمان.

۲-۱-۶- هنگامی که یک اسم مؤنث به -e ختم می‌شود، این حرف صدادار با اضافه -a مؤنث اشتباه می‌شود.

مثال: masa(mase) hesinî میز فلزی (آهنی)؛ dirêj nama(name) بلند؛ oda(ode) mezin اتاق بزرگ.^۱

۳-۱-۶- حرف صدادار پایانی -ê در تماس با اضافه به -î تبدیل می‌شود. مثال: teze (راه، جاده) rê-ya راه تازه، جاده تازه؛ dirêj (پا) pê-yê پای دراز؛ Bêrîvanê (مادر) dî-ya مادر بیوان.

۲-۶- اضافه در جمع، یک تکواژ پسونددار واحد برای دو جنس می‌باشد. اضافه جمع پس از حروف بی‌صدا به صورت -ên و پس از حرف با صدا به صورت -yên می‌باشد. هنگامی که اسم به حرف صدادار -e ختم می‌شود، این حرف صدادار با حرف صدادار -ên اضافه اشتباه می‌شود.

مثال: dar-ên gund درختان روستا؛ barên giran بارهای سنگین؛ cilên reş لباس‌های سیاه؛ kêr-ên tûj چاقوهای تیز؛ xanî-yên sipî ساختمان‌های سفید؛ mase-yên mezin میزهای بزرگ؛ çargoşe(mase) mas-ên میز چهارگوش، میز مربعی.

۱-۲-۶- هنگامی که دو یا چند اسم هماهنگ، صفت بیانی یکسانی داشته باشند، آخرین اسم فقط نشانه اضافه می‌گیرد.

مثال: hesp û ker-ê gundî اسب و الاغ روستایی؛ ga û çêleka cotkar گاو نر و گاو شخم‌زن؛ dê û bavê Lezgîn مادر و پدر لزگین.

جدول اضافه اسمی؛

۱. بعضی نویسندگان و روزنامه‌نگاران ترجیح می‌دهند حرف نیمه‌صدادار y را بین دو حرف صدادار قرار دهند. مثال: mase_ya sor میز قرمز؛ name_ya dirêj نامه بلند.

پس از حرف بی صدا	پس از حرف صدادار
مفرد مذکر	-yê/-Ø ^۱
مفرد مؤنث	-ya/-Ø
جمع مذکر یا مؤنث	-yên/
-ê	
-a	
-ên	

۷. صفت؛

صفت بیانی یا مسند از نظر جنس و تعداد متغیر نیست، مگر اینکه به عنوان اسم به کار رفته باشد.

۷-۱- معمولاً صفت بیانی پس از اسمی می آید که توصیف می کند و به واسطه اضافه با آن مرتبط می باشد.

مثال: kevir-ê reş سنگ سیاه؛ bira-yê biçûk برادر کوچک؛ dî-ya pîr مادر پیر؛ xuşk-a mezin خواهر بزرگ؛ darên bilind درختان بلند.

۷-۲- مسند(صفت بیانی) بلافاصله قبل از فعل ربطی قرار می گیرد.

مثال: ode piçûk e. اتاق کوچک است. meriv mezin e. انسان بزرگ است. hesp boz e اسب خاکستری رنگ است. jin zana ye زن دانشمند(دانا) است. bav û xulam pîr in پدر و خدمتکار پیر هستند.

تمرین ۱، الف:

- | | | |
|--------------------|-----------------|---------------------|
| 1. nanê hişk; | 2. derîyê sor; | 3. xanîyê bilind; |
| 4. kevirê reş; | 5. ava zelal; | 6. yara bedew; |
| 7. porên dirêj; | 8. rîya teze; | 9. bejna bilind |
| 10. xanîyên nîzm; | 11. hespê boz; | 12. hevalên jêhatî; |
| 13. kincên nû; | 14. çavên reş; | 15. lêvên sor; |
| 16. karên zor; | 17. zikê birçî; | 18. kaxeza sipî; |
| 19. bihara rengîn; | 20. keça ciwan; | 21. bayê sar; |
| 22. havîna germ; | 23. berfa sipî; | 24. gurê har; |

۲. علامت Ø نشانه تهی بودن یا عدم وجود تلفظ می باشد.(مترجم)

25. marê zer;	26. gelê bindest;	27. hevalê qenc;
28. xalê hêja;	29. roja nû;	30. pelê hêşîn;
31. dengê zirav;	32. ezmanê şîn;	33. ewrên reş;
34. keçên rind;	35. rojnamên kurdî;	36. zêrê zer;
37. sifara sor;	38. xewa sivik;	39. şerê qirêj;
40. xortê esmer;	41. keça porzer;	42. lawê porzer;
43. mastê tirş;	44. alaya sor;	45. ardê hûr;
46. agirê geş;	47. kurdê bêkes;	48. dilê birîndar;
49. birîna kûr;	50. jîyana bextewar.	

تمرین ۱، ب:

۱. مرد کوچک؛ ۲. زن پیر؛ ۳. دختر بلند؛ ۴. لباس‌های زرد؛ ۵. لباس‌های کردی؛
 ۶. روستاهای بزرگ؛ ۷. باغ‌های زیبا؛ ۸. اسب‌های خاکستری؛ ۹. رودخانه‌های بزرگ؛ ۱۰. پسر شجاع؛ ۱۱. موهای بور؛ ۱۲. دختر زیبا؛ ۱۳. پسر کوچک؛ ۱۴. خانه قدیمی؛ ۱۵. اسب زیبا؛
 ۱۶. سیب‌های قرمز؛ ۱۷. گل زرد؛ ۱۸. مادیان خاکستری؛ ۱۹. بچه قهوه‌ای رنگ؛ ۲۰. بادسرد؛
 ۲۱. آسمان آبی؛ ۲۲. کتاب‌های سبز؛ ۲۳. برف سفید؛ ۲۴. گاو سیاه؛ ۲۵. مادر غمگین؛
 ۲۶. لباس‌های آبی؛ ۲۷. مردان ثروتمند؛ ۲۸. دفتر قرمز؛ ۲۹. در زرد؛ ۳۰. بینی دراز؛ ۳۱. وزن سنگین؛ ۳۲. کتاب مقدس.

۸. اضافه اسمی یا اضافه ثانوی؛

هنگامی که یک پسوند نکره (و نامشخص بودن) -ek- پس از حرف بی‌صدا و -yek- پس از حرف صدadar، پس از یک اسم قرار می‌گیرد، بنابراین جزء ضمیمه شکل‌های زیرین را می‌گیرد:

ekî (-ek-î) برای مذکر و eka (-ek-a) برای مؤنث.

مثال: mêt-ek-î xurt یک مرد قوی؛ gur-ek-î har یک گرگ هار؛ nan-ek-î tenûr-ê یک نان تنور؛ mêt-ek-î zengîn یک مرد ثروتمند؛ koşk-ek-a bedew یک قصر زیبا؛ kêr-ek-a piçûk یک چاقوی کوچک؛ xalî-yek-a Sêrt-ê یک قالی سیرت (شهر)؛ jin-ek-a jêhatî یک زن لایق؛ çay-ek-a germ یک چای گرم.

جدول اضافه اسمی یا اضافه ثانوی؛

پس از حرف بی صدا	پس از حرف صدادار
-ek-î	-yek-î
-ek-a	-yek-a
مذکر	مؤنث

در مناطق متعدد شمال کردستان، اضافه ثانوی مؤنث به شکل -yek-e/-ek-e می‌باشد.

۱-۸- اضافه تکیه دار:

اگر اسم یا گروه نحوی از صفت بیانی خود جدا بماند، اضافه تکیه‌دار قبل از این صفت بیانی قرار می‌گیرد. اضافه تکیه‌دار یک ضمیر موصولی قدیمی است که به وسیله پیوند و اشاره یا نشانه تبدیل شده است. این اضافه قبل از اسم، ضمیر یا صفت قرار می‌گیرد. با اسمی که بیان می‌کند مطابقت می‌کند و به سه شکل است: Ê برای مذکر پس از حرف بی صدا یا yê پس از حرف باصدا؛ a برای مؤنث پس از حرف بی صدا یا ya پس از حرف باصدا؛ ên جمع مشترک پس از حرف بی صدا یا yêن پس از حرف باصدا. مثال: keça Felat a piçûk dîyarbêkirî (دختر کوچک فلات (اسم مرد)؛ bira-yê Xezalê yê mezin brader bîzîrî xezalê; apê şervanê dîyarbêkirî; xanî-yên bajêr ên nîzm xanî-yên bajêr ên nîzm خانه‌های کم‌ارتفاع شهر.

جدول اضافه اسمی تکیه‌دار؛

پس از حرف بی صدا	پس از حرف صدادار
ê	yê
a	ya
en	yên
مذکر	مؤنث
جمع مشترک	

هنگامیکه اضافه تکیه دار قبل از یک اسم قرار می‌گیرد، می‌تواند مفهوم مالکیت را به اسم بدهد.

مثال :

av-a bîra gund honik e, lê ya kanî-yê germ e.

آب چاه روستا خنک است اما مال (آب) چشمه گرم می باشد.

pirs-ên Kurdo yê do êvar-ê hişk bû-n.

سخنان دیروز گرد خیلی تند بودند.

۸. ۱. اضافه تکیه دار جلوی یک صفت، مفهوم اسمی به آن می بخشد که اغلب ترجمه

آن به فرانسه^۱ سخت می باشد.

مثال :

ez birayê Rizo yê mezin di-bîn-im.

من برادر بزرگ رزگو را می بینم.

mala Bêrîvanê ya piçûk.

خانه کوچک بریوان.

تمرین ۲- الف ؛

1. merivekî zengîn 2. hevalekî qenc 3. derîyekî piçûk 4. xortekî hêja 5. pozekî dirêj 6. hin heval 7. maleka mezin 8. keçeka bedew 9. hin xort 10. aveka sar 11. çayeka germ 12. rîyeka dirêj 13. kuçeka teng 14. barekî giran 15. jineka kurd 16. sêveka sor 17. bîreka kûr 18. nanekî germ 19. kevirekî reş 20. bajarekî mezin 21. çemekî dirêj 22. hevalekî merd 23. zimanekî şêrîn 24. stêreka sor 25. rûyekî sipî 26. gundekî piçûk 27. silaveka germ 28. ewrekî reş 29. bayekî hênîk 30. destmaleka paqij 31. hin meriv 32. hin kitêb 33. hin rojname 34. îsoteka tûj 35. welatekî serbest 36. leyîneka tîrş 37. xwarineka şor 38. hungivekî şêrîn 39. darekî hişk 40. dareka hêşîn 41. merivekî teral 42. keçeka jîr 43. xwendekarekî kurd 44. xwendevanekî baş 45. dewekî sar 46. gundîyekî feqîr 47. axayekî zengîn 48. bihareka xweş 49. zarûkên nehs 50. pîrseka zor.

تمرین ۲- ب.

۱. با توجه به هم ریشه بودن کردی و فارسی، ترجمه آن به فارسی سخت نمی باشد. (مترجم)

۱- یک لباس قرمز زنانه ۲- یک خانه زیبا ۳- یک کاغذ سفید ۴- یک چای پر رنگ (سیاه) ۵- بچه های عاقل ۶- یک دختر بلند ۷- یک پسر کوچک ۸- یک دختر زیبا ۹- یک مرد شجاع ۱۰- یک زن جوان ۱۱- یک خانه بزرگ ۱۲- یک شهر قدیمی ۱۳- یک چای خوب ۱۴- یک دوست عزیز ۱۵- یک گل سرخ ۱۶- یک گل بنفش ۱۷- گل‌های زرد ۱۸- یک خانه سفید ۱۹- یک خرس بزرگ ۲۰- یک کشور دور ۲۱- یک دست تمیز ۲۲- یک انگشت ظریف ۲۳- دانشجویان زرنگ ۲۴- خبرهای خوش

۹- صرف اسم؛

اسم و هر کلمه‌ای که بعنوان اسم به کار رود (اسامی خاص، عدد، بیشتر ضمیرها) و صفات اشاره صرف می‌شوند.

صرف در دو حالت می‌باشد: حالت مستقیم و حالت غیر مستقیم.

۱. حالت مستقیم، حالت فاعلی است. اسم بدون توجه به جنس و تعداد، شکل مطلق و کامل خود را حفظ می‌کند.

مثال: meriv di-xw-e انسان می‌خورد ؛ dotmam di-ken-e دختر عمو می‌خندد. heval çû-n دوستان رفتند.

۲. حالت غیر مستقیم، حالت مفعول مستقیم فعل، مکمل اسم، مکمل عامل در یک جمله دارای ساخت فاعل کُنایی، مفعول با واسطه، مفعول فیه، مفعول مستقیم با یا بدون حرف اضافه، و یک قید می‌باشد.

همانند حالت اضافه، در حالت غیر مستقیم است که جنس و تعداد اسم مشخص می‌شود. ۱. ۲. ۹. هنگامیکه اسم مشخص یا معرفه باشد، برای مذکر نشانه حالت غیر مستقیم وجود ندارد؛ علامت $\hat{1}$ - پس از پسوند نکره ek- ظاهر می‌شود، یا هنگامیکه اسم با حرف اضافه همراه است، حالت غیر مستقیم وجود ندارد.

مثال :

mal-a (مونث) Xosro- Ø	خانه خسرو
cot-ê (مذکر) cotkar- Ø	گاو آهن کشاورز (شخم زن)
cot-ê cotkar-ek-î	گاو آهن یک کشاورز (شخم زن)
av-a (مونث) çem- Ø	آب رودخانه
av-a çemek-î	آب یک رودخانه
listik-a (مونث) zarûk (مذکر)	بازی بچه

خانه یک روستایی (مذکر) gundî-yek-î mal-a (مونث)

زین یک اسب (مذکر) hesp-ek-î zîn-ê (مذکر)

صدای یک شیر (مذکر) şêr-ek-î deng-ê (مذکر)

در گویش های متعدد کرمانجی - در مرعش، ملاتییه، اورفا، آنتپ ... - هنگامیکه هجای آخر یا ماقبل آخر یک اسم مذکر بسته و دارای حرف صدا دار -a- یا -e- باشد، این حرف صدادر در حالت غیر مستقیم به -ê- تبدیل می شود.

مثال :

(حالت مستقیم آن bexçe می باشد) keç-ik hat nav bêxçe دختر به باغ آمد.

(حالت مستقیم آن Osman می باشد) mal-a Osmên خانه عثمان

(حالت مستقیم آن şivan می باشد) deng-ê şivên صدای چوپان

(حالت مستقیم آن Serdar است) bira-yê Serdêr برادر سردار

در گویش دیار بکر، این قاعده فقط برای کلمه bajar (شهر) وجود دارد.

مثال : ez-ê herim-e bajêr. من به شهر خواهم رفت.

۹. ۲. ۲. نشانه حالت غیر مستقیم برای مؤنث، پس از حرف بی صدا ê- و حرف با صدا -

yê می باشد.^۱

مثال :

لباس دختر fîstan-a keç-ik-ê

خانه نرمین mal-a Nermîn-ê

مرد خانه maî ê (مونث) zîlam-ê (مذکر)

جوی آب av-ê (مونث) cû-ya (مونث)

آب انگور av-a tir-yê

آب یک چشمه av-a kanî-yek-ê (مونث)

لباسهای یک دختر keç-ik-ê (مونث) cil-ên (اسم جمع)

۱. در بعضی مناطق، پس از اسامی نامشخص جنس مؤنث علامت î- (همانند مذکر) قرار می گیرد.

بار یک مادیان (اسب) (مونث) mehîñ ek-ê (مذکر) bar-ê
 شهر روها (اورفا) bajar-ê Ruha-yê

استثنا ؛

هنگامیکه حرف صدادار e- در آخر اسم قرار می گیرد، ê- در حالت غیر مستقیم این e- را جذب می کند. هنگامیکه û- در آخر اسم قرار می گیرد، حالت غیر مستقیم وجود ندارد.
 مثال : reng-ê masê (mase) رنگ میز ؛ dirêjî-ya namê (name) طول
 نامه ؛ cam-a pencerê (pencere) شیشه پنجره ؛ ser-ê cû-yê اول (ابتدای)
 جوی آب ؛ bîn-a dû-yê بوی دود.
 ۳.۲.۹. برای جمع مشترک، نشانه حالت غیر مستقیم پس از حرف بی صدا (n) -a یا
 پس از حرف صدادار (n) -ya / (n) -wa می باشد.
 مثال :

مادیان بچه ها (اسم جمع) zarûk-an (مونث) mehîñ-a
 گرگهای کوهها (اسم جمع) çî-yan (مذکر) gur-ên
 میوه های درختان (اسم جمع) dar-an (اسم جمع) fêkî-yên
 گوسفندان (ماده) روستاییان (اسم جمع) gundî-yan (مونث) mîh-ên

جدول جمع بندی مطالب مربوط به پسوندها؛

مذکر / پس از صدادار، بی صدا، جمع	مونث / پس از صدادار، بی صدا، جمع	جمع / پس از صدادار، بی صدا
ek/-yek	ek/-yek	an/-ya
ê/-yê	a/-ya	ê(-n)/-yê(-n)
ek-î/-yek-î	ek-a/-yek-a	
î/-yî-	ê/-yê	a(-n)/-yan
ek-î	ek-ê	
o/-yo	ê/-o	in-o/-ino

تمرین ۳- الف ؛

1. birayê Xezalê 2. destê çepê 3. çavên Bêrîvanê yên reş 4. birayê zozanê ê piçûk 5. derîyê mala mezin 6. rîya gundekî piçûk 7. serê salê 8. meha adarê 9. rojên zivistanê ên sar 10. xuşka Şêrînê ya delal 11. hevalê Mamo yê hêja 12. derîyê reş ê hesinî 13. qelema sor a xweşik 14. qesr û koşkên axê gund 15. mehên havînê 16. pencerên malê 17. seeta sînemê 18. dotmama Tacîn 19. gundîyên Dihokê 20. mala Zînê 21. çîyayên Kurdistanê 22. hevala Mem 23. bavê Nazê 24. bîhna guleka sor 25. rengê destmalê 26. jina ciwan 27. pismamê Aras 28. dayik û bavê Çeko 29. derîyê malê 30. xalê Zerê 31. xuşka Bêrîvanê 32. qîzxala Rizgo 33. masa kar 34. çîyayê Agirî yê bilind 35. gola Wanê ya mezin 36. bedenên Amedê yên dirêj 37. rîya serbestîyê 38. doza gelê kurd 39. pelê payîzê yên zer 40. xatîya Berçemê 41. meta sînemê 42. apê Gulçemê 43. bilûra Şivan 44. kalê kurdo 45. xalê Şervan 46. rojên biharê 47. şevên zivistanê 48. deşta Mûşê 49. bilûra şivanekî 50. gundekî cîran 51. kuçên bajarekî dîrokî 52. azadiya Kurdistanê 53. cejna Newrozê 54. yekê gulanê.

تمرین ۳- ب ؛

۱- لباس بریوان ۲- پسر سور ۳- دختر عموی آزاد ۴- مادیان سیاه روستایی ۵- گرگهای کوهستان ۶- میش های کشاورز ۷- شهرهای کردستان ۸- فصل های سال ۹- میوه های قرمز باغ ۱۰- شهر ملاتیه ۱۱- اسبهای خاکستری روستا ۱۲- پرده های اتاق ۱۳- آب چشمه ۱۴- کوچه های تنگ شهر آمد ۱۵- موهای سیاه زیان ۱۶- کتابهای روها و بیان ۱۷- پدر بزرگ و مادر بزرگ های کودکان ۱۸- کار کشاورزان ۱۹- کشاورزان روستای زوخ ۲۰- حزب آزادیبخش کردستان ۲۱- شب نوروز ۲۲- رنگ گلها ۲۳- دیوارهای خانه ۲۴- درختان خیابان ۲۵- بوتیک (مغازه) تاجر ۲۶- کوه قرژداغ ۲۷- پسر عموهای مزگین.

۱۰- ضمیر ؛

۱۰. ۱. ضمیر شخصی

دو نوع ضمیر شخصی وجود دارد: یک نوع برای حالت مستقیم و نوع دیگر برای حالت

غیر مستقیم.

۱۰. ۱. ۱. در حالت مستقیم، پنج شکل ضمیر شخصی وجود دارد، ضمائر نشانگر سوم شخص های مفرد و هر سه شخص جمع یکسان هستند.

ez	من
tu	تو
ew	او ^۱
em	ما
hûn	شما
ew (-an)	ایشان

۱۰. ۲. ۱. در حالت غیر مستقیم، هفت ضمیر شخصی وجود دارد: سوم شخص مفرد برای هر جنس یک تفاوت دارد. این ضمائر همان نقشی را ایفا می کنند که اسم دستوری (اسم، صفت) در حالت غیر مستقیم ایفا می کند.

min	من، به من، مرا، مال من
te	تو، به تو، تو را، مال تو
(e-)wî	(مذکر) او، به او، او را، مال او
(e-)wê	(مؤنث) او، به او، او را، مال او
me	ما، به ما، ما را، مال ما
we	شما، به شما، شما را، مال شما
(e-)wan	ایشان، به ایشان، ایشان را، مال ایشان

مثال: bav-ê min پدر من ؛ dê û bav-ê me پدر و مادر ما ؛ dayik-a wan مادر ایشان، مادر آنها ؛ şîf ê wan شیر آنان ؛ bav-ê wî پدر او (مذکر) ؛ maŋ a wê خانه او (مؤنث)
 ۱۰. ۲. مالکیت ؛

۱. در مرعش، آدیپامان و مناطق دیگر، سوم شخص مفرد برای مذکر 1 و برای مؤنث ê می باشد.

ضمیر بعنوان مشخص کننده یک اسم، در حالت غیر مستقیم نقش مالکیت ایفا می کند و پس از اسمی قرار می گیرد که با اضافه مناسب به آن وصل شده است.

مثال :

hesp-ên min اسبهای من؛ ga-yek-î wan یک گاو نر آنان؛ mehîn ên te

مادیان های تو

۱۰. ۲. ۱. اضافه تکیه دار yê برای مذکر، ya برای مونث و yêن برای جمع مشترک که با ضمیر شخصی در حالت غیر مستقیم رابطه ضمیمه ای داشته باشند، مفهوم ضمائر ملکی فرانسه را می رسانند.

مثال : yê min مال من (مذکر)؛ ya te مال تو (مونث)؛ yê me مال ما؛ yêن we مال شما.

۱۰. ۳. انعکاسی ؛

ضمیر انعکاسی xwe، در نقش ملکی، در حالت غیر مستقیم هر بار که به جای فاعل جمله بیاید، جایگزین ضمائر می گردد.

مثال : ew di-ç-e ez hesp-ê xwe di-bîn-im من اسب خود را می بینم؛ ew di-ç-in cem cîran-ê xwe او به روستای خود می رود؛ ew ders-a xwe di-xwîn-e او درس خود را می خواند. ۱۰. ۴. دو جانبه

ضمیر دو جانبه hev û din یا hev û din در شکل گیری مالکیت نیز دخالت دارد. نامتغیر بوده و نمایانگر گروهی از فاعل ها می باشد که یک عمل متقابل دارند. مثال:

Hawar û Rizgar cîran-ên hev in, lê tê hev û din na-bîn-in

هاوار و رزگار همسایه یکدیگر هستند اما یکدیگر را کامل (در حد کافی) نمی بینند.

۱۱. فعل ؛

فعل کُردی از ویژگی ریشه دو گانه برخوردار است: ریشه حال (که آن را با علامت ریشه اول نشان خواهیم داد) و ریشه گذشته (که آن را با علامت ریشه دوم نشان خواهیم داد). تمام زمانها و وجه ها از این دو ریشه تشکیل می شوند. زمانهای حال از ریشه حال (ریشه اول) و زمانهای گذشته، اعم از ساده و مرکب، همچنین شکل های اسمی فعل (مصدر و اسم مفعول) از ریشه گذشته (ریشه دوم) تشکیل می شوند.

پیشوندهای فعلی، پسوندها و شناسه های شخصی برای تشکیل صرف به این ریشه ها اضافه می شوند. صرف فعل تابع قواعد مسلم اما نسبتاً کم می باشد.

تمام افعال دارای الگوی کامل هستند بجز افعال hebûn / heye داشتن، bîyan / bê- بایستن (به قسمت ۲۸.۳) مراجعه شود و افعال دارای صرف غیر شخص مانند barîn / bar- (باران ...) باریدن، zan / zayîn / zê- زاییدن و غیره.

۱۱.۱. فعل به شکل اسمی مصدر بیان می شود که همیشه پس از حرف بی صدا به تکواژ -in و پس از حرف با صدا به تکواژ -n ختم می شود.

مثال: hatin آمدن ؛ ketin افتادن ؛ kirin انجام دادن ؛ kuştin کشتن ؛ peyivîn صحبت کردن ؛ şandin فرستادن ؛ xwarin خوردن ؛ dayîn یا dan دادن ؛ man / mayîn ماندن، اقامت کردن ؛ kolan کردن ؛ zayîn زاییدن ؛ anîn آوردن ؛ gerîn / gerîyan گشتن، ول گشتن، گردش کردن ؛ girîn گریه کردن ؛ çuyîn / çûn رفتن ؛ dirûn / dirûtin دوختن.

۱۱.۲. ریشه گذشته (ریشه دوم):

برای یافتن ریشه گذشته (ریشه دوم)، کافیسیت تکواژ -n(-i-) را از مصدر جدا سازیم. ریشه گذشته می تواند یک پایانه بی صدا یا با صدا داشته باشد.

۱۱.۲.۱. پایانه بی صدای ریشه گذشته یا انسدادی دندانی -d یا -t و یا -r لرزان می باشد.

مثال: hatin آمدن ؛ hat ؛ ketin ؛ ket ؛ çandin ؛ çandin ؛ çand ؛ birin ؛ bir ؛ kirin ؛ kir ؛ xwarin ؛ xwar ؛ خوردن ؛ xwar .

۱۱.۲.۲. پایانه صدا دار ریشه گذشته ضرورتاً به گروه حروف صدا دار یا بلند تعلق دارد (û- , î- , a-).

مثال: dan دادن ؛ da ؛ pîvan ؛ pîvan اندازه گرفتن ؛ pîva ؛ man / mayîn ماندن، اقامت کردن ؛ ma / mayî ؛ girîn ؛ girî گریه کردن ؛ girî ؛ kenîn ؛ kenî خندیدن ؛ bûn ؛ bû بودن .

۱۱.۳. ریشه حال (ریشه اول) ؛

بر عکس ریشه گذشته که شکل آن به صورت منظم از مصدر استنتاج می گردد، ریشه حال (ریشه اول) به صورت خودبخود قابل پیش بینی نیست. اهل فن تلاش کرده اند تا ارتباطی را ایجاد کنند که امکان استنتاج ریشه حال را از ریشه گذشته فراهم آورند. می توان تعداد زیادی از آنها را برشمرد اما در عین حال بر این واقعیت تأکید می شود که افعال متعددی در این گروه های پیشنهادی قرار نمی گیرند.

۱۱. ۳. ۱. هنگامیکه پایانه ریشه گذشته یک گروه بی صدا و متشکل از آوای سایشی و دندانی باشد، آوای دندانی از بین می رود و در بعضی موارد آوای سایشی .

مثال : $ku\dot{s}tin > ku\dot{s}t > kuj-$ کشتن ؛ $gihê\dot{s}tin > gihê\dot{s}t > gihê\dot{z}$ رسیدن، دست یافتن ؛ $bihî\dot{s}tin > bihî\dot{s}t > bihî\dot{s}-$ شنیدن .

فعل $ketin / kev-$ یک فعل قدیمی از $keftin$ می باشد که آوای سایشی $/f/$ آن در مصدر از بین رفته است و شاهد ظهور دوباره این سایشی در ریشه حال به شکل صوتی می باشد.

در بعضی موارد، حرف صداداری که قبل از این گروه قرار می گیرد، در ریشه حال به شکل $/ê/$ بسته می شود.

مثال : $guva\dot{s}tin > guva\dot{s}t > guvê\dot{s}-$ فشار دادن، چلانیدن ؛ $qela\dot{s}tin > qela\dot{s}t$ -
 $qelê\dot{s}-$ حرف صدا دار در خواستن، آرزو کردن، خواستگاری کردن ، $xwestin > xwest$ -
 $xwaz-$ به صورت $/a/$ باز می شود.

هنگامیکه حرف صدا دار کوتاه $/i/$ قبل از این گروه بی صدا قرار می گیرد، تمام گروه در ریشه حال از بین می رود.

مثال : $xistin > xist > x-$ انداختن، نگه داشتن.

در بعضی موارد، حرف صدا دار $/a/$ به صورت $/î/$ بسته می شود.

مثال : $çandin > çand > çîn-$ کاشتن، بذر افشانی کردن ؛ $standin > stand$ -
 $stî\dot{n}-$ گرفتن، خریدن، بدست آوردن ؛ $şandin > şand > şîn-$ فرستادن ؛
 $xemilandin > xemiland > xemilîn-$ تزیین کردن، آراستن.

۱۱. ۳. ۳. هنگامیکه پایانه ریشه گذشته فقط یک حرف بی صدا باشد، ریشه حال آن غیر قابل پیش بینی است.

مثال : $birin > bir > b-$ بردن ؛ $xwarin > xwar > xw-$ خوردن ؛ $kirin > kir > k-$ انجام دادن.

۱۱. ۳. ۴. هنگامیکه ریشه گذشته چند همجایی باشد و به حرف صدا دار $-a$ یا $-î$ ختم شود، این حرف صدا دار در ریشه حال از بین می رود.

مثال : $hêran > hêra > hêr-$ آسیاب کردن، خُرد کردن ؛ $karîn > karî > kar-$ توانستن ؛ $kenîn > kenî > ken-$ خندیدن، لبخند زدن ؛ $kolan > kola > kola-$ کندن، کنده کاری کردن.

توجه : girî > girî > girîn گریه کردن ؛ ger- > gerîya > gerîyan گشتن، سرگردان بودن، گردش کردن .

۱۱. ۳. ۵. با این حال، هنگامیکه ریشه گذشته یک هجایی باشد، ریشه گذشته غیر قابل پیش بینی می باشد.

مثال : b- > bû > bûn بودن ؛ d- > da > dan دادن ؛ ç- > çû > çûn رفتن ؛

man/mayîn > ma > mîn- ماندن، اقامت کردن .

۱۱. ۳. ۶. بعضی افعال یک ریشه حال دارند که از ریشه گذشته ناشی نمی شود.

مثال : bêtj- > got > gotin گفتن ؛ bîn > dît > dîtin دیدن ؛ ê- > hat > hatin آمدن ؛ hêl- > hêst > hêstin گذاشتن، اجازه دادن و غیره .

۱۲. صرف فعل؛

صرف فعل از ریشه های حال و گذشته بدست می آید که پیشوندهای زمانی ، -t- /di- (dê و پیشوندهای وجهی (-b- /bi-) به آن افزوده می شود و پسوندهای شخص پس از آن می آید.

از ریشه حال، زمانهای حال ساده، حال استمراری، حال التزامی، آینده و امری ایجاد می شوند. از ریشه گذشته، زمانهای گذشته ساده، استمراری، کامل، گذشته استمراری روایتی، بعید، التزامی کامل، شرطی گذشته، شرطی کامل و وجه وصفی (اسم مفعول) به دست می آیند.

۱۲. ۱. حال ساده (شناسه اول + ریشه اول + di)

زمان حال ساده از تکواژ طول زمان یعنی di- قبل از یک حرف بی صدا و -d یا -t قبل از یک حرف صدا دار، ریشه حال (ریشه اول) یک فعل و سری چهار شناسه شخصی پیوسته پس از خود می آید (که آن را با علامت d۱ نشان خواهیم داد).

جدول شناسه های شخصی اول (d۱) ؛

پس از حرف بی صدا		پس از حروف صدا دار		پس از حرف صدا دار î	
-im	مفرد، اول شخص	-m		-m	
-î	مفرد، دوم شخص	-y		-ø	
-e	مفرد، سوم شخص	-ø		-ø	
-in	جمع مشترک	-n		-n	

جدول زمان حال ساده ؛

ketin/kev- افتادن	hatin/ ê- آمدن	sûştin/ şo- شستن	girîn/girî- گریه کردن
ez di-kev-im	t-ê-m	di-şo-m	di-girî-m
tu di-kev-î	t-ê-y	di-şo-y(î)	di-girî
ew di-kev-e	t-ê	di-şo	di-girî
em di-kev-in	t-ê-n	di-şo-in	di-girî-n
hûn di-kev-in	t-ê-n	di-şo-in	di-girî-n
ew di-kev-in	t-ê-n	di-şo-in	di-girî-n

زمان حال ساده بیانگر عملی است که در لحظه صحبت کردن انجام می شود یا بزودی انجام می شود.

مثال : tu di-k-î تو انجام می دهی ؛ ew di-d-e او می دهد ؛ ew di-zê او(آن) می زاید ؛ em di-rev-in ما فرار می کنیم ؛ em di-şo-n ما می شویم ؛ hûn di-mîn-in شما می مانید ؛ hûn di-şîn-in شما می فرستید.
استثنا ؛

در لهجه های متعدد کرمانجی افعال zanîn / zan دانستن و karîn / kar توانستن اغلب در زمان حال ساده بدون پیشوند فعلی -di- صرف می شوند.
مثال : ez zanim من می دانم ؛ tu karî تو می توانی ؛ ew zane او می داند ؛ em karin ما می توانیم.

در لهجه های بادینانی یا بادینی (در کردستان عراق)، شناسه شخصی سوم شخص مفرد به صورت -în , -ît و اول شخص جمع به صورت -în می باشد.
در مناطق متعدد، مانند مرعش، ملاطیه، آنتپ و ...، پس از ضمیر شخصی برای مذکر -î و برای مؤنث -ê می آید.

اول شخص مفرد مذکر	ezî dikevîm
اول شخص مفرد مؤنث	ezê dikevîm
دوم شخص مفرد مذکر	tuyî dikevî
دوم شخص مفرد مؤنث	tuyê dikevî

ewî /î dikeve سوم شخص مفرد مذکر

ewê /ê dikeve سوم شخص مفرد مونث

۱. ۱. ۱۲. ضمیر فاعلی نامشخص در زبان کُردی با سوم شخص جمع بیان می شود.

مثال : di-bêj-in می گویند، گفته می شود.

۱. ۲. فعل -çûn /ç رفتن به صورت herin /(h)er- شکل دیگری به خود می

گیرد که به شیوه زیرین صرف می شود : ez d-er-im من می روم؛ tu d-er-î تو می روی؛ ew d-er-e او می رود؛ em /hûn /ew d-er-in ما، شما، ایشان می روند.

۱. ۲. منفی حال ساده (شناسه اول + ریشه اول + na) با پیشوند تکیه دار na- قبل از

حرف بی صدا و -nay قبل از حرف صدا دار در اول آن بیان می شود. اگر این حرف صدا دار یک a- باشد حالت منفی به n- کاهش پیدا می کند. پیشوند منفی جانشین پیشوند فعلی di- /t- می گردد.

جدول منفی کردن حال ساده ؛

dîtin /bîn دیدن	xistin /x- انداختن، قرار دادن	anîn /în- آوردن	ajotin /ajo- راندن، رانندگی کردن
ez na-bîn-im	na-x-im	nay-în-im	n-ajo-m
tu na-bîn-î	na-x-î	nay-în-î	n-ajo-î
ew na-bîn-e	na-x-e	nay-în-e	n-ajo
em na-bîn-in	na-x-in	nay-în-in	n-ajo-n
hûn na-bîn-in	na-x-in	nay-în-in	n-ajo-n
ew na-bîn-in	na-x-in	nay-în-in	n-ajo-n

مثال : tu dişt-ek-î na-bêj-î تو هیچ چیز نمی گویی؛ em na-xw-in ما

نمی خوریم؛ tu nay-ê-yî تو نمی آیی؛ zarûk-ên jîr kevir-an n-avêj-in بچه های عاقل سنگ پرت نمی کنند.

۱۲. ۲. ۱. استثنا؛

قبل از افعال karîn /kar- توانستن و zanîn /zan- دانستن پیشوند منفی ساز -ni در تمام زمانها، بجز زمان کامل، قرار می گیرد.^۱

فعل herin /her- رفتن در شکل منفی بدین صورت است : ez na-r-îm من نمی روم ؛ tu na-r-î تو نمی روی ؛ و

۱۲. ۳. زمان حال استمراری (شناسه سوم + ریشه اول + di)

این زمان از پیشوند di- ریشه اول و شناسه های شخصی سوم تشکیل می شود.

جدول شناسه های شخصی سوم ؛

پس از حرف صدا دار	پس از حرف بی صدا	
-me	-ime	اول شخص مفرد
-ye	-îyî	دوم شخص مفرد
-ye	-îye	سوم شخص مفرد
-ne	-ine	اول شخص جمع
-ne	-ine	دوم شخص جمع
-ne	-ine	سوم شخص جمع

جدول زمان حال استمراری ؛

ajotin /ajo	cûtin /cû-	birrîn /birr-
رانندن، رانندگی کردن	جویدن	بریدن

۱. ez ni-zan-im من نمی دانم ؛ ez ê ni-zan-i-b-im نخواهم دانست ؛ min ni-zanî-ø ندانستم ؛ min ni-zanî-bû ندانسته بودم ؛ اما توجه داشته باشید : min ne- di-zanî من نمی دانستم.

ez di-birr-me	di-cû-me	d-ajo-me
tu di-birr-îye	di-cû-ye	d-ajo-ye
ew di-birr-îye	di-cû-ye	d-ajo-ye
em di-birr-ine	di-cû-ne	d-ajo-ne
hûn di-birr-ine	di-cû-ne	d-ajo-ne
ew di-birr-ine	di-cû-ne	d-ajo-ne

زمان حال استمراری عملی را نشان می دهد که در حال انجام شدن است. (به زمان حال استمراری انگلیسی مراجعه شود).

مثال : ez hesp-ek-î-di-gir-ime من در حال گرفتن یک اسب هستم ؛
tu şîv-ê di-xw-îye تو در حال خوردن شام هستی.
زمان حال استمراری صورت منفی ندارد.

تمرین ۴- الف ؛

1. tu darsa xwe dixwînî; 2. ez helbestan dinivîsim; 3. ew sêvan dixwin; 4. bavê Bêrîvanê rûn, penîr û hêkan difiroşe; 5. gur goşt dixwin; 6. ez sêvekê dixwin; 7. mîh û bizin, kar û berx, hesp û ker diçêrin; 8. ceh û genim zer dibin; 9. berf dibare; 10. em otomobîlekê dikirrin; 11. ew diçe dibistanê; 12. tu mala mîr dibînî; 13. ew hevalê Tacîn dibînin; 14. hûn wan dixwazin; 15. ez diçim mala Şêrko; 16. em diçin malê; 17. pelên daran zer dibin û diweşin; 18. bavê Gulê tişteki nabêje; 19. çûçik difire; 20. hesp nafire; 21. zarûk dimeşe; 22. cotkar diçin bajêr; 23. ez diçim bazarê; 24. ez rûyê te dibînim; 25. ew nan dixwin; 26. jin cilan dişon; 27. şivanê gundê Dêrxustê pezan dibe deştê; 28. êvarê ew dewaran tîne gund; 29. ew diçe Tirkîyê; 30. ew mast dixwe; 31. birayê te tişteki naxwaze; 32. ez cixarê nakişînim; 33. hesp goşt naxwin; 34. ew naçe Wanê; 35. em naçin gund; 36. zarûk naxebitin; 37. keçika piçûk nanê hişk naxwe; 38. jin şer naxwazin; 39. Cengo kitêbê naxwîne; 40. ew nikare; 41. ez nizanim; 42. keçên Sîyabend nalîzin; 43. av dikele; 44. rûn diqijile; 45. hûn dikenin; 46. ew digirîn; 47. Siwar nameyekê dinivîse; 48. dengbêjên Farqînê stranên kurdî dibêjin.

تمرین ۴- ب ؛

۱- من می خورم ۲- تو می افتی ۳- او می گوید ۴- او (مونث) می آید ۵- آنها لباسها را می شویند ۶- ماشین بزرگ را می رانیم (رانندگی می کنیم) ۷- شما چای را می آورید ۸- آنها سنگ پرت می کنند ۹- مادر یک لباس (زنانه) را می دوزد ۱۰- سگ ها پارس می کنند ۱۱- من خانه کوچک را می بینم ۱۲- پریخان ماست ترش نمی خورد ۱۳- پرندگان پرواز می کنند ۱۴- دختر کوچک گریه می کند ۱۵- آنها برنج قرزداغ را می فروشند ۱۶- شما پرنده می گیرید ۱۷- ما ترانه های گردی می خوانیم ۱۸- آنها آه و ناله می کنند ۱۹- ما جرأت می کنیم ۲۰- من مردان را می بینم ۲۱- او (مونث) سیبهای قرمز را می خورد ۲۲- من گلهای قرمز را می خرم ۲۳- من شام می خورم ۲۴- خسرو یک نامه می فرستد ۲۵- او یک لباس گرانقیمت (زنانه) می خرد ۲۶- من عصبانی نمی شوم ۲۷- شما اسبهای سیاه را می بینید ۲۸- من نمی گویم ۲۹- تو نمی آیی ۳۰- او نمی شمارد ۳۱- او نمی تواند ۳۲- ما خوب زندگی نمی کنیم ۳۳- من صدای تو را نمی شنوم ۳۴- تو نمی خندی ۳۵- شما نمی افتید ۳۶- شما یک نان نمی خرید ۳۷- آنها بازی نمی کنند ۳۸- آنها نمی گشند ۳۹- او نمی لرزد ۴۰- تو نمی دانی ۴۱- او جرأت نمی کند ۴۲- ما نمی توانیم ۴۳- آنها درخواست نمی کنند ۴۴- آنها نمی دوند ۴۵- سربست فریاد نمی کشد ۴۶- شما زیاد نمی خوانید ۴۷- آنها حقیقت را نمی گویند ۴۸- دجله و ژیان به روستا نمی روند.

۱۳. فعل -bûn /b- بودن، شدن؛

۱۳. ۱. هنگامیکه فعل bûn مفهوم شدن می دهد، به صورت عادی صرف می شود و مفعول پس از فعل قرار می گیرد.

مثال: ez di-b-im dengbêj. من خواننده می شوم.؛

ew na-b-e mamoste. او معلم نمی شود.

فعل bûn به شکل زیرین پس از مفعول قرار می گیرد:

dinya tarî di-b-e. هوا تاریک می شود.؛ ez birçî di-b-im. من گرسنه می

شوم (دارم می شوم).

۱۳. ۲. هنگامیکه فعل bûn مفهوم بودن می دهد، این فعل در حال ساده شکل خاصی

می گیرد (فعل ربطی). بقیه صرف در حالت عادی روی ریشه های -bû- /b- ایجاد می شود.

۱۳. ۱. ۲. ۱. رابط فعلی؛

شکل رابط فعلی بر حسب اینکه پس از حرف بی صدا یا صدا دار بیایند، یکسان نیست.

جدول رابط فعلی؛

پس از حرف بی صدا	پس از حرف صدا دار	
im	me	اول شخص مفرد
î	yî	دوم شخص مفرد
e	ye	سوم شخص مفرد
in	ne	جمع مشترک

رابط فعلی در نوشتار از کلمه قبلی جدا می شود.

مثال : ez kurd im من گُرد هستم ؛ tu dixtor î تو پزشک هستی ؛ tu razî yî تو راضی هستی ؛ baş e خوب! خوب است ؛ derew e دروغ است ؛ navê wî Reşo اسم او رَشو است ؛ em belengaz in ما بیچاره هستیم ؛ hûn çil kes in شما چهل نفر هستید ؛ ew dilşa ne آنها خوشحال (موافق) است ؛ ew xweş e این خوب است! خوب! ؛ pirr xweş e خیلی خوب است ؛ ez dil xweş im خوشحال (خوشبخت) هستم ؛ ez westîya me یا ez betilî me من خسته هستم ؛ tu kurd î تو گُرد هستی ؛ ew fransîz e او فرانسوی است.

۱۳. ۲. ۲. رابط فعلی دارای دو شکل منفی است.

... im /me	ninim /ez ne	اول شخص مفرد
... î /yî	ninî /tu ne	دوم شخص مفرد
... e /ye	nine /ew ne	سوم شخص مفرد
... in /ne	ninin /em ne	جمع مشترک

مثال : ez ne keya me من شهردار نیستم ؛ ez ne gundî me روستایی نیستم ؛ hûn ne tirk in شما ترک نیستید ؛ ew ne kurd e او گُرد نیست ؛ ew ne gundî ne آنها روستایی نیستند ؛ ez nin-im من نیستم ؛ tu xurt nin-î تو قوی نیستی ؛ ew birçî nin-e او گرسنه نیست ؛ ew tî niñe او تشنه نیست.

تمرین ۵- الف ؛

1. Meriv pîr e;
2. jinik ciwane;
3. zarûk piçûk e;
4. derî kesk e;
5. hesp boz e;
6. birayê min dirêj e.
7. xuşka te jîr e.
8. dîya hêvîyê narîn e;
9. nan nerm e;
10. hûn ciwan in;
11. rengê derî sor e;
12. birayê min

tembel e; 13. xelkên bajêr ne dewlemend in; 14. berf sipî ye; 15. pirtûka mezin sor e; 16. navê wê Gulîzer e; 17. navê te Zerê ye; 18. navê min Tacîn e; 19. navê jina min Beyan e; 20. mala we piçûk e; 21. mala me dûr e; 22. Sînem jina te ye; 23. ew ne jina min e, dotmama min e; 24. defter tenik e; 25. kitêb stûr e; 26. bihar xweş e; 27. havîn germ e; 28. zivistan sar e; 29. xanî mezin e; 30. Gulê jinxala te ye; 31. agir germ e; 32. ez Azad im; 33. hûn jîr in; 34. ez lawaz im; 35. ez mamoste me; 36. ez gundî me; 37. tu zarûk î; 38. tu jîr î; 39. tu dirêj î; 40. na ez kin im; 41. em mêvan in; 42. em xwendekar in; 43. hûn xort in; 44. hûn pîr in; 45. dîwarên mala me bilind in; 46. gundîyên me hejar in; 47. xanî bilind in; 48. demên salê çar in : bihar, havîn, payîz, zivistan; 49. ew dîya min e; 50. Azad hevalê min e; 51. kevir reş e; 52. Dîjle û Ferat dirêj in; 53. çîyayê Agirî bilind e; 54. gîya hêşîn e; 55. zêr zer e; 56. şêr şêr e, çi jin e çi mêr e; 57. xelkê gundê me nexwenda ye; 58. îsot tûj e; 59. hungiv şêrîn e; 60. xwê şor e; 61. leymûn tîrş e; 62. şevên zivistanê dirêj in; 63. em kurd in; 64. ew tirk e; 65. em ne ereb in; 66. mala Remo dûr e; 67. mala me nêzîk e; 68. çavên keran mezin in; 69. Dîlan xwarzîya min e; 70. Berçem qîzxala min e; 71. Sînem xuşka Gulçemê ye.

تمرین ۵- ب ؛

۱- اسم تو هزار است ۲- رنگ در سبز است ۳- پنجره و دیوار قرمز هستند ۴- لباس (زنانه) او آبی است ۵- در خانه بلند است ۶- کتاب بزرگ بلوطی رنگ است ۷- مادیان سیاه ما بیمار است ۸- زانوهای او دراز هستند ۹- موهای زینه بور هستند ۱۰- چشمان تو آبی هستند ۱۱- برادر زاده های (پسرهای برادر) او کوچک هستند ۱۲- میز سفید است ۱۳- تو جوان هستی ۱۴- ما راضی (خوشحال) هستیم ۱۵- زن جوان زیباست ۱۶- خواهر تو دوست ماست ۱۷- اسم من گو است ۱۸- زینه دختر دکتر است ۱۹- من مریض هستم ۲۰- تو دختر نازدار هستی ۲۱- او پسر رزگار نیست ۲۲- کردستان سرزمین ماست ۲۳- دستهای بچه تو کثیف هستند ۲۴- ما مرد هستیم ۲۵- شما جوانان باهوش هستید ۲۶- آنها احمق هستند ۲۷- آگری (آرارات) یک کوه بلند است ۲۸- گوران یک شاعر بزرگ گرد است ۲۹- تو یک روستایی هستی ۳۰- شما گرسنه هستید ۳۱- آنها شهری نیستند.

۱۴. التزامی ؛

۱۴. ۱. زمان حال التزامی (شناسه اول + ریشه اول + bi)

این زمان از پیشوند وجهی bi قبل از حرف بی صدا و b- قبل از حرف صدا دار، ریشه حال فعل و مجموع شناسه های شخصی حال ساده (شناسه اول) درست می شود. در بعضی از افعال که با حرف بیصدای لبی b- شروع می شوند، پیشوند وجهی bi- /b- با این حرف بیصدا آمیخته می شود.

جدول زمان حال التزامی ؛

anîn /î	jîyan /jî-	stran /strê-
آوردن	زندگی کردن	آواز خواندن
b-î-n-im	bi-jî-m	ez bi-strê-m
b-î-n-î	bi-jî	tu bi-strê-yî
b-î-n-e	bi-jî	ew bi-strê
b-î-n-in	bi-jî-n	em bi-strê-n
b-î-n-in	bi-jî-n	hûn bi-strê-n
b-î-n-in	bi-jî-n	ew bi-strê-n

زمان حال التزامی یک عمل بالقوه را بیان می کند.

۱۴. ۱. ۱. زمان حال التزامی در جمله مستقل می تواند بیانگر آرزو باشد. با کلمه bira همراه باشد.

مثال : bira b-ê-n بیایند ؛ bira şêr wî bi-xw-in شیرها او را بخورند! ؛ xêr b-e خیر باشد!

۱۴. ۱. ۲. التزامی به ویژه پس از کلمه belkî شاید ، eger اگر ، gerek بایستی ، lazim e لازم است؛ ضروری است، می آید.

مثال: eger birçî ne bira bi-xw-in. اگر گرسنه هستند، بخورند.

belkî îro ez bi-ç-im bajêr. شاید امروز به شهر بروم.

lazim e em bi-ç-in bajêr. بایستی به شهر برویم .

۱۴. ۱. ۳. زمان حال التزامی در جمله پیرو نهایی با حرف ربط ku که ، da ku تا که ، به کار می رود.

مثال :

ez di-xwaz-im ku tu b-ê-y gund-ê me.

می خواهم که تو به روستای ما بیایی.

gerek e pirr bi-xebit-in da ku em bi-gihêj-in armanc-a xwe

بایستی زیاد تلاش کنیم تا به هدف خود برسیم.
(جمله التزامی) می تواند بدون حرف ربط نیز باشد.
مثال:

wer-e bi me ra em bi-ç-in-e bazar-ê. بیا با ما تا به بازار برویم.
ez tirsîya-m wî bi-şkîn-im. ترسیدم که آن را بشکنم.
۱۴. ۱. ۴. زمان حال التزامی برای بیان احتمال، در جمله پیرو موقت یا شرطی به کار می رود.

eger ew belengaz bi-mîn-in ؛ eger tu bi-b-î şivan. اگر آنها بیچاره بمانند.

۱۴. ۱. ۵. در حالت التزامی، قبل از افعال werin /wer- آمدن و herin /her- رفتن، پیشوند وجهی bi- قرار نمی گیرد (به قسمت ۱۴. ۱. ۵ مراجعه شود).

اول شخص مفرد	wer-im بیایم	her-im بروم
دوم شخص مفرد	wer-î بیایی	her-î بروی
سوم شخص مفرد	wer-e بیاید	her-e برود
جمع مشترک	wer-in بیاییم، بیایید، بیایند	her-in برویم، بروید، بروند

مثال :

da ku ew wer-in gund-ê me. تا که آنها به روستای ما بیایند.
da ku em her-in Kurdistan-ê. تا که ما به کردستان برویم.
gereke e ku tu her-î bajar-ê Cizîr-ê. بایستی به شهر جزیره بروی.
۱۴. ۱. ۶. بعضی افعال مربوط به هستی، ضرورت، اجبار، دستور، قصد و اراده یا ترس بیانگر التزامی هستند : bîyan /bê- بایستن (به قسمت ۲۸. ۳ مراجعه شود)؛ karîn /kar-

توانستن^۱؛ xwestin /xwez- خواستن، آرزو کردن؛ -hêlan, hêştin /hêl- اجازه دادن، گذاشتن.

مثال: di-bê em bi-ç-in بایستی برویم؛ tu dikar-î bi-xw-î تو می‌توانی بخوری؛ ew ni-kar-e b-ê- ni-kar-e بیايد او نمی‌تواند بیايد؛ ez di-xwaz-im tu destûr-a min bi-d-î می‌خواهم که به من اجازه بدهی؛ tu di-xwaz-î her-î welat-ê xwe کشور خود بروی؛ ez di-zan-im bi-ç-im mal-ê من نمی‌دانم چه کار بکنم. ez ni-zan-im çî bi-k-im

۱۴. ۱. ۷. در زبان کُردی اگر فعل kirin انجام دادن پس از یک فعل وجه التزامی بکار رود برای بیان «قصد داشتن، آماده شدن» به کار می‌رود.
مثال:

ez di-k-im bi-xwîn-im. قصد دارم بخوانم، آماده می‌شوم تا بخوانم.
ez di-k-im bi-ç-im. قصد دارم بروم، آماده می‌شوم تا بروم.
tu di-k-î her-î. تو قصد داری بروی، تو آماده می‌شوی تا بروی.
ew di-k-e xwe bi-şo. او قصد دارد خودش را بشوید، او آماده می‌شود تا خودش را بشوید.
۱۴. ۱. ۸. منفی زمان حال التزامی (شناسه اول + ریشه اول + ne) از پیشوند جزء ne تشکیل می‌شود که با پیشوند وجهی -bi- /b- هنگامی جایگزین می‌شود که این دو پیشوند در شکل مثبت وجود داشته باشند. این جزء دارای تأکید و تکیه است.
مثال: ku tu diz ne-kev-e mal-ê. تا که هیچ دزدی وارد خانه نشود.
۱۴. ۱. ۹. شکل wer- آمدن، حالت منفی ندارد. بایستی حالت منفی فعل hatin آمدن، را برای آن به کار برد.
مثال: da ku ne-y-ê mal. تا که به خانه نیاید.

۱. در دیگر لهجه‌های کرمانجی شکل دیگری از آن نیز به کار می‌رود. kanim, kanî, kane, kanin, kanin, kanin

۱۴. ۱. فعل herin- رفتن در حالت منفی به این شکل است: da ku ez ne-r-im. تا که من نروم.^۱

da ku tu ne-r-î , da ku ew ne-r-e. , da ku em /hûn /ew ne-r-in.

۱۴. ۲. آینده (شناسه اول + ریشه اول + bi /-ê /wê /dê)

زمان آینده از وجه التزامی تشکیل می شود که تکواژهای -ê یا dê /wê قبل از آن قرار گرفته باشند.

هنگامیکه فاعل یک ضمیر شخصی حالت مستقیم باشد، تکواژ -ê بلافاصله پس از آن می آید:

ewê , emê , hûnê , ewê , tuyê /tê , êzê.

اگر فاعل یک اسم یا ضمیر در حالت غیر مستقیم باشد، تکواژ dê یا wê قبل از فعل التزامی می آید.^۲

جدول زمان آینده :

ajotin /ajo- (رانندگی کردن)	xwarin /xw- (خوردن)
ez-ê b-ajo-m	ez-ê bi-xw-im
tu-yê b-ajo-y	tu-yê bi-xw-î
ew-ê b-ajo	ew-ê bi-xw-e
em-ê b-ajo-in	em-ê bi-xw-in
hûn-ê b-ajo-in	hûn-ê bi-xw-in
ew-ê b-ajo-in	ew-ê bi-xw-in

زمان آینده بیانگر عملی است که در آینده صورت می گیرد.

۱. در بعضی مناطق مانند ماکو، خوی، سلماس و ارومیه به این صورت نیز به کار می رود : da ku ez ne-ç-im (مترجم).

۲. در ماردین، شکل تنهای ê نیز وجود دارد. Serbest ê bi-xwîn-e سر بست خواهد خواند ؛ Zozan û Bêrîvan ê bi-lîz-in زوزان و بریوان بازی خواهند کرد.

مثال :

ez-ê emir bi-d-im. من دستور خواهم داد.
tu-yê bêj-î. تو خواهی گفت.
em-ê bi-b-in. ما خواهیم برد.
ew-ê her-in nêçîr-ê. آنها به شکار خواهند رفت.
îro hûn-ê bi-nihêr-in. امروز نگاه خواهید کرد.
ez-ê her-im Dersîm-ê. من عازم درسیم خواهم شد.
em-ê wer-in te bi-bîn-in. ما برای دیدن تو خواهیم آمد.
ew-ê b-ê mal-a we. او به خانه شما خواهد آمد.
sib-ê hewa wê sar bi-b-e. فردا هوا سرد خواهد شد.
Azad dê sêv-ek-ê bi-kirr-e û wê bi-xw-e. آزاد یک سیب خواهد خرید و خواهد خورد.
۱۴. ۲. ۱. منفی آینده (شناسه اول + ریشه اول + ne) با پیشوند فعلی -ne تشکیل می شود که هنگامیکه پیشوند فعلی -bi- /b- در شکل مثبت وجود نداشته باشد، جایگزین آن می گردد. این پیشوند دارای تکیه است.^۱
مثال : ez-ê ne-ç-im Parîs-ê. من به پاریس نخواهم رفت ؛ tu-yê ne-mîn-î
تو نخواهی ماند ؛ ew-ê ne-y-ê-n Mêrdîn-ê. آنها به ماردین نخواهند آمد ؛ em-ê ne-
r-in çem. ما به رودخانه نخواهیم رفت ؛ sibê hewa wê sar ne-b-e. فردا هوا سرد نخواهد شد ؛
îşev Şervan dê li mal-a min ne-mîn-e. شروان امشب پیش من (خانه من) نخواهد ماند.
۱۴. ۳. امری (e /in + ریشه اول + bi)

۱. در مناطق متعدد دیگر، برای زمان آینده منفی وجود ندارد. بنابراین منفی حال ساده برای آن به کار می رود.

امری یک صیغه محدود را در دوم شخص مفرد و جمع دارد. آن از پیشوند فعلی bi- در برابر حرف بی صدا و b- در برابر حرف صدا دار، ریشه حال یک فعل و دو شناسه شخصی زیرین درست می شود:

مفرد e- (Ø پس از حرف صدا دار) ؛ جمع -in (n- پس از حرف صدا دار).
پیشوند فعلی bi- /b- در برابر شکل های wer-e (آمدن – فعل wer- /ê- /hatin) و her-e (برو از فعل her- /ç- /çûn) و در بعضی افعال که با آوای دو لبی b- شروع می شوند، ظاهر نمی گردد.

مثال : (gotin /bêj-e) «بگو» bêj-e از فعل گفتن.

جدول امری ؛

	ketin	ajotin	dirûtin
دوم شخص مفرد	bi-kev-e	b-ajo	bi-dirû
دوم شخص جمع	bi-kev-in	b-ajo-n	bi-dirû-n

مثال : pez-an bi-çêrîn-in گوسفندان را بچرانید ؛ bi-ken-in بخندید ؛ goşt bi-xw-e گوشت را بخور ؛ av-ê bi-kelîn in آب را بجوشانید ؛ kinc-an bi-şo لباسها را بشوی ؛ dar-an bi-birr-in درختان را ببرید ؛ masî-yan bi-gir-in ماهی (ها) را بگیرید ؛ bi-b-e meriv-ek-î zana یک انسان دانا باش.

۱۴. ۳. ۱. منفی امری (e /in + ریشه اول + ne/me) با پیشوند منفی ساز و تکیه دار ne-/n- یا منفی نهی ساز me-/m- بیان می شود که هنگامی جایگزین پیشوند وجهی bi-/b- می شود که این پیشوند در حالت مثبت وجود داشته باشد.

مثال : ne-b-e meriv-ek-î nezan یک انسان نادان نباش ؛ îsot-ên tûj ne-xw-e فلفل های تند نخور ؛ me-girî kur-ê min گریه نکن پسرم ؛ me-ken-e şerm-e نخند زشت است (خجالت آور است) ؛ xort-ino ne-lerz-in ای جوانان، نلرزید ؛ heval-ino ne-tirs-in ای دوستان! نترسید ؛ zarûk-ino ne-qîr-in ای بچه ها سرو صدا نکنید ؛ ne-r-e mal-a wan به خانه آنان نرو.

جدول زمانهایی که بر اساس ریشه حال (ریشه اول) درست می شوند؛

(شناسه اول + ریشه اول + di)	di-kev-e	حال ساده
(شناسه سوم + ریشه اول + di)	di-kev-iy-e	حال پیشرو (استمراری)

حال التزامی	bi-kev-e	(شناسه اول + ریشه اول + bi)
آینده	-ê /dê bi-kev-e	(شناسه اول + ریشه اول + bi -ê/dê)
امری	bi-kev-e	(bi + e/in ریشه اول +)

تمرین ۶- الف ؛

1. lazim e tu bêyî mala me; 2. gerek e em biçin postexanê; 3. lazim e mamoste destûrê bide me; 4. gerek e em herin malê; 5. bira bixwînin jîr bin; 6. belkî sibê baran bibare; 7. dibê tu bixebitî; 8. dibê em dostên xwe bibînin; 9. dibê hûn rojnamên kurdî bixwînin; 10. tu nikarî birevî; 11. tu nizanî binivîstî; 12. ew naxwaze peran bide; 13. dayika min nahêle ez bilîzim; 14. ez dikim şîvê bixwim; 15. bila halê me bibîne; 16. bila Armancê bînin bifiroşin hevalan; 17. bila bikene û bilîze; 18. bila hêdî hêdî şîvê bixwe; 19. dibê hûn du nanan bistînin; 20. dibê em bixwînin û bizanin; 21. dibê hûn genim biçinin; 22. em dixwazin biçin xwendegehê; 23. dibê em hêkan bibin bajêr bifiroşin; 24. dibê em netirsîn mafên xwe bixwazin; 25. em naxwazin werin; 26. ezê sêvekê bistînim û wê bixwim; 27. tuyê genimê me bihêrî; 28. zivistana bê wê berf bibare; 29. sibê emê neçin Qulpê; 30. kevîran navêje; 31. erdê nekole; 32. nezivîre gundê xwe; 33. sibê Şêro wê neçe bajêr; 34. ezê serê xwe bişom; 35. tuyê destê min bigirî; 36. ewê zû zû bimeşe; 37. emê îşev goşt û birinc bixwin; 38. hûnê bên mala me; 39. ewê dengê me bibihîsin; 40. meha bê ezê kovara Nûdemê bidime te; 41. ezê sibê na dusibê masîyan bigirim; 42. hûnê êvarê bizivîrin malê; 43. hefta bê tuyê nameyekê bişînî; 44. meha bê ewê bê Parîsê; 45. sala bê emê xanîyekî mezin bikirrin; 46. havînê wê hewa germ bibe; 47. sibê ezê neyem; 48. ezê dîsa xwe bixwînim; 49. ezê hevalê xwe bibînim; 50. tuyê ser û çavên xwe bişoyî; 51. ji sibê heta êvarê emê bigerin; 52. ne dîr e emê rizgar bin; 53. emê mafên xwe bistînin; 54. were, mala me bibîne ; 55. here, neseke; 56. cixare ne baş e, wê nekişîne; 57. weşanên kurdî bixwîne; 58. mirîşkan bibe bajêr û wan bifiroşe; 59. hêdî bimeşe; 60. karê xwe zû biqedîne; 61. hevalên xwe nexapîne; 62. avê nerijîne; 63. ji wan netirse; 64. kevîran navêje; 65. rîya te dîr e, zû zû here.

تمرین ۶- ب ؛

۱- من گوشت نخواهم خورد ۲- نیفتی ۳- دختر تو ماشین را خواهد راند ۴- نگذار بچه گریه کند ۵- ماهی را بگیر ۶- گوجه فرنگی فاسد (خراب) نخور ۷- زمین را بکن ۸- آواز بخوان و برق ۹- پسر هوی درس خواهد خواند و یک پزشک خوب خواهد شد ۱۰- جوانان گرد در نوروز رقص خواهند کرد و آواز خواهند خواند ۱۱- بچه ها خواهند ماند ۱۲- من ساوار مادر زاره را خواهم خورد ۱۳- نروند، بمانند ۱۴- تو فردا کارت را تمام خواهی کرد ۱۵- هفته آینده تو او را خواهی دید ۱۶- کشاورزان سبزیجات خود را خواهند فروخت ۱۷- روزنامه را نخوان ۱۸- تکالیف را تمام کن ۱۹- تو کثیف هستی، خودت را بشوی ۲۰- نباید عصبانی بشوی ۲۱- فردا صدایش را خواهید شنید ۲۲- سرو صدا نکنید ۲۳- امشب، ما روزنامه های گردی خواهیم خواند ۲۴- از زنان و کودکان محافظت کنید ۲۵- اگر دوست دارید شطرنج بازی خواهیم کرد ۲۶- لباس های شما کثیف هستند، آنها را بشویید ۲۷- بایستی آنها بیایند ۲۸- می خواهم تو را ببینم ۲۹- او نمی تواند بیاید ۳۰- بایستی بروم ۳۱- آماده می شوم تا درختان را ببرم ۳۲- بایستی به ما اجازه داده شود ۳۳- مرد بیچاره خواندن و نوشتن بلد نیست ۳۴- نمی خواهم که او ماشینم را براند ۳۵- پدرش می خواهد که او به مدرسه برود ۳۶- از رنجاندن او می ترسم ۳۷- شما نمی خواهید که او خسته شود ۳۸- تو باید سر کار بروی ۳۹- پدر و مادرت می خواهند تو را ببینند ۴۰- بایستی آنها کار کنند ۴۱- بایستی گله ها را با ارتفاعات برد ۴۲- بیماران نمی توانند (غذا) بخورند ۴۳- آوین نمی خواهد گردش کند ۴۴- بایستی زود برویم ۴۵- اجازه ندهید او شیشه ها را بشکند ۴۶- او می خواهد یک نامه بنویسد ۴۷- استاد دوست دارد که تکالیفتان را تمام کنید.

۱۵. حرف اضافه ؛

۱۵. ۱. گردی کرمانجی تعداد کمی حروف اضافه ساده قبل از اسم دارد. معنی آنها به اندازه کافی متغیر است و بایستی به کاربرد آنها مراجعه نمود. این حروف اضافه که ثابت هستند بلافاصله جلو اسم یا ضمیری قرار می گیرند که تعریف می کنند و در حالت غیر مستقیم قرار می گیرند.

bi بیانگر همراهی، ابزار و وسیله می باشد : با، توسط، به، طبق.^۱
 di بیانگر محتوی، موقعیت و مکان می باشد : در
 ji بیانگر فاصله، جدایی و ترتیب می باشد : از
 li بیانگر نسبت، موقعیت می باشد : به سوی، در حدود
 مثال: bi min ne rast e از نظر من درست نیست ؛ -tu hîna bi kurmancî nî-
 zan-î. تو هنوز کرمانجی بلد نیستی ؛ mala min ji bajêr dûr e خانه من از
 شهر دور است ؛ ez ji kar-ê te razî me. من از کار تو راضی هستم ؛ ez ji Amed-ê
 me. من اهل (از) آمد (دیاربکر) هستم ؛ Gurgîn li mal-a min e. گرگین در
 خانه من است ؛ Bêrîvan li mal-ê ye. بریوان در خانه است ؛ li Parîs-ê در
 پاریس ؛ li Kurdistan-ê در کردستان ؛ cotkar li gund-an di-jî-in کشاورزان
 (شخم زن) در روستاها زندگی می کنند.
 ۱۵.۲. حروف اضافه پس از اسم ؛
 برای مشخص شدن معنای حروف اضافه bi, ji, di, li پس از آنها حروف اضافه پسا
 اسمی da (بیانگر محتوی و موقعیت)، ra (بیانگر نسبت و گذر) و ya (بیانگر همراهی،
 حرکت و تعلق) را پس از آنها می آوریم که بلافاصله پس از اسم دستوری – اعم از اسم یا
 ضمیر تعیین شده – در حالت غیر مستقیم قرار می گیرند.^۲
 جدول حروف اضافه پیش و پسا اسمی که می توانند ترکیب شوند :

۱. به شکل های ثابت زیرین توجه کنید:
 bi şev ez-ê bi-ç-im heval-ek-î xwe bi-bîn-im. شبانه به دیدن یک دوست خود خواهیم رفت.
 bi roj em-ê bi kişik-ê bi-lîz in. در طول روز ما شطرنج بازی خواهیم کرد.
 ۲. در بعضی گویش ها حرف اضافه به صورت ve, re, de هستند.

di ... da در ...	bi ... da از ...
di ... ra روی ...	bi ... ra به ...، در ...
ji ... da از ...	bi ... va با ...، نزدیک ...
ji ... ra به ...	bi ... da در ...
ji ... va از ...	

مثال: Kurdo bi min ، در راه ، از راه ، bi rê da از این طرف بیا؛ bi vir da wer-e : ra tê گردو با من می آید ؛ mîr bi sed suwar-î va rê di-kev-e شاهزاده (امیر) با صد سوار به راه می افتد ؛ Botan bi Badînan-ê va ye. بوتان مجاور بادینان است ؛ di gav-ê da بلافاصله ، هر لحظه ؛ di mal-an da در خانه ها ؛ di rê da di-ç-in در راه می روند، از راه می روند؛ roj-a xweş ji sib-ê da dîyar-e. روز خوب از صبح اش پیداست ؛ ji te ra برای تو ؛ ji min ra di-bêj-e به من می گوید ؛ ji min ra ça- yek-ê bîn-e برای من یک چای بیاور ؛ ji zû va از مدت‌ها پیش ؛ ji dûr va از دور ؛ tu ji ku va t-ê-y? از کجا می آیی؟ ؛ ez li mal-ê da di-mîn-im من در خانه می مانم.

۱۵. ۲. ۱. حرف اضافه پسا اسمی را می توان بدون حرف اضافه پیش اسمی بکار برد در حالیکه اسم در حالت غیر مستقیم تعیین شده باقی می ماند.
مثال : mal ê da در خانه ؛ xanî da çar çavî hene چهار اتاق در خانه وجود دارد.

۱۵. ۳. دیگر حروف اضافه ساده و پیش اسمی ؛
معنای دیگر حروف اضافه پیش اسمی ساده و دقیق تر می باشد : bê بدون ؛ weka مانند، بعنوان ؛ mîna مانند ؛ heya /heta /ta ، تا زمانیکه . پس از اینها، حرف اضافه پسا اسمی قرار نمی گیرد اما وضعیت آن در حالت غیر مستقیم باقی می ماند.
مثال : bê min بدون من ؛ ez çay-ek-a bêşekir di-xwaz-im چای بدون قند می خواهم ؛ ew mîna te ye او مثل توست ؛ heya Kerkûk-ê تا کرکوک ؛

ji sibê heya êvar- ji Diyarbekir-ê heta Mûş-ê (شهر) موش ؛

ê از صبح تا شب.

۱۵. ۴. حرف اضافه -e

حرف اضافه پسا فعلی -e پس از یک فعل حرکتی قرار می گیرد. به صورت پیوسته پس از شناسه شخصی تحقق می یابد.

مثال : ez di-d-im-e te من آن را به تو می دهم ؛ wê bi te bi-d-in-e zanîn آنها به تو خواهند شناساند ؛ her-in-e pêş پیش بروید ؛ bi-k-in-e nav çal-ê آن را داخل چاله قرار دهید.

۱۵. ۵. حروف اضافه «مطلق» ؛

یک سری حروف اضافه مطلق به موازات حروف اضافه ساده وجود دارند که از ترکیب یک حرف اضافه ساده و ضمیر شخصی سوم شخص مفرد در حالت غیر مستقیم بوجود می آید. حروف اضافه مطلق، مستقل از اسم هستند. نه تنها آن را تعیین نمی کنند بلکه ضرورتاً در جلوی آن نیز قرار نمی گیرند.

li + wî/ wê > lê ← به، روی، او را، به او

bi + wî/ wê > pê ← با، او را، به او

di + wî/ wê > tê ← در، او را، به او

ji + wî/ wê > jê ← از، از طریق

-ê + wî/ wê > -ê ← به سمت، حدود. این حالت به صورت پیوسته است و با ترکیب

یک فعل حرکتی می آید.

مثال : em jê di-tirs-in ما از او می ترسیم ؛ ez gelek tişt jê di-gir-im من

چیزهای زیادی از آن می گیرم ؛ ez lê di-ç-im من به او شباهت دارم ؛ pê bi-gir-e با

آن بگیر ؛ got-ê گفت، به او گفت ؛ te çi day-ê? تو به او چه دادی؟ ؛ bi-din-ê

آن را به او بدهید ؛ em-ê çawan xwe bi-gehîn-in-ê? چگونه خودمان را به

آن (او) خواهیم رساند؟

۱۵. ۵. ۱. پس از حروف اضافه مطلق بالا، حروف اضافه پسا اسمی va, ra, da می توانند

بیایند.

pê ... ra با

jê ... da از او، از آنجا

pê ... va با هم

jê ... ra به او، به

da ... tê در، داخل

da ... pê توسط

ra ... tê از، از طریق

مثال : ez jê ra di-bêj-im من به او می گویم ؛ çay-ek-ê jê ra bîn-e برایش یک چای بیاور ؛ jê da ket-in از آنجا افتادند ؛ pê da her-e از اینجا برو، از آنجا برو ؛ ez pê ra di-ç-im من با او می روم ؛ em tê ra derbas bû- n ما از آنجا گذشتیم (داخل آنجا)

۱۵. ۵. ۲. شکل های مطلق pêk (bi + êk) , tek (di + hev) معنای عادی «یکدیگر، با هم، مخلوط کردن» می دهند.

مثال : ew-ê kar-ên xwe tev bi-qedîn-e او مجموع کارهای خود را تمام خواهد کرد.

حروف اضافه مطلق در شکل گیری عبارات فعلی وارد می شوند (به قسمت ۲۶ مراجعه شود).

مثال : Berçem ça-ya xwe tev di-d-e. برچم چای خود را به هم می زند.

تمرین ۷- الف ؛

1. ew li mala min e; 2. ew ne li malê ye; 3. dîya te li bajêr e; 4. ji min ra çayekê bîne; 5. ew ji min ra nameyekê dişîne; 6. birayê min di bexçe da dilîze; 7. em daran bi bivir dibirrin; 8. ewê li bajêr bi dilê xwe bigere; 9. ezê ji wî ra rastîyê bibêjim; 10. ji kerema xwe ra hêdî hêdî bixwîne; 11. keda me di avê da naçe; 12. ji zû va; 13. ji dûr va; 14. ez di mala xwe da dimînim; 15. piştî seetekê ezê bigêhêjim bajêr; 16. zilam bê hesp tê; 17. ew westîya ye û tî ye; 18. ez bav û birayê xwe di hewşê da dibînim; 19. genim û pîvazan bide Bêrîvanê; 20. ezê di seet pêncan da bêm; 21. ez bi wî ra di kuçên teng da dimeşim; 22. ew li gund dimîne; 23. tu ji wê ra guleka sor tînî; 24. ez naxwazim bi wî ra bilîzim; 25. dixtor ji min ra dibêje tu bê berçavik dûr nabînî; 26. ez bi kevçî şorbê dixwim; 27. emê li mala cîranan bimînin; 28. hûnê bi zarûkan ra bilîzin; 29. meha bê emê di heqê pîrsa neteweyî da bipeyivin; 30. hûnê bi me ra bîn; 31. kincan bi ava germ bişo; 32. marşa Ey Reqîb bi dengê bilind bixwînin; 33. namên xwe bi kurdî binivîse; 34. di malên xwe da bi kurdî bipeyivin; 35. neçe otêlê, were mala me; 36. ji xwe ra kul e, ji xelkê ra gul e.

تمرین ۷- ب ؛

۱- امروزه، بچه های کُرد در ترکیه در مدارس ترکی، در ایران در مدارس فارسی و در سوریه در مدارس عربی درس می خوانند ۲- ما از کرکوک تا دهوک پیاده خواهیم رفت ۳- ما با چنگال، قاشق و کارد (غذا) می خوریم ۴- بایستی این داستان را با صدای بلند بخوانی ۵- تو بایستی با من به روستای سادی بیایی ۶- زوزان خوب نمی خواند ۷- ما با کامیون از وان به آمد (دیاربکر) خواهیم رفت ۸- پدر بزرگم در طول شبهای طولانی زمستان برای ما قصه و افسانه تعریف خواهد کرد ۹- فردا به تئاتر خواهیم رفت و نمایش مَم و زین را خواهیم دید ۱۰- اگر بخواهید، از بناهای تاریخی دیاربکر دیدن خواهیم کرد ۱۱- دریاچه پر از ماهی است با تور آنها را خواهید گرفت ۱۲- شیر باید در قابلمه بجوشد ۱۳- روستایی زمین را با خیش خود می شکافد ۱۴- طی سفر شما به کردستان ما به آنها اجازه خواهیم داد که با شما بگردند.

۱۶. صفات (۲) : مقایسه

۱۶. ۱. صفت مقایسه برتری با آوردن تکواژ *tir*- بعنوان پسوند صفت درست می شود.
مثال : *dirêj > dirêj-tir* درازتر > دراز ؛ *xwişk > xwişk-tir* زیباتر > زیبا ؛
ciwan > ciwan-tir جوانتر > جوان ؛ *pirr > pirr-tir* زیادتر > زیاد
۱۶. ۱. ۱. مقایسه بین دو عبارت با حرف اضافه *ji* (از) صورت می گیرد که حالت غیر مستقیم را تعیین می کند. (به قسمت ۱۵. ۱. مراجعه شود)
مثال :

tu ji min ciwan-tir î. تو از من جوانتر هستی.

hesp-ê min ji mehn-a te beza-tir e. اسب من از مادیان تو تندروتر است.
sêvên sor ji yên zer şêrîn-tir in. سیب های قرمز از سیب های زرد شیرین تر هستند.

mał a wan ji ya min baş-tir e. خانه آنها از مال من بهتر است.

۱۶. ۱. ۲. با آوردن قیدهای کمیته *zêhf, pirr, gelek* قبل از صفت مقایسه مفهوم خیلی، زیاد را ایجاد می کنیم.
مثال :

tu ji min gelek ciwan-tir î. تو از من خیلی جوان تر هستی.

ez ji te pirr mezin-tir im. من از تو خیلی بزرگتر هستم.

۱۶. ۲. صفت مقایسه برابری با عبارت قیدی *bî qasî* (به اندازه) به دست می آید.

مثال:

Lezgîn bi qasî Soro xurt-e. لزگین به اندازه سورو قوی است.

Mem û Zîn bi qasî hev reben in. مَم و زین به اندازه همدیگر بدبخت هستند.

Zarûk-ên wê bi qasî yê wê ciwan in. بچه های او به اندازه بچه های او

(دیگری) زیبا هستند.

۱۶. ۳. صفت مقایسه عالی را می توان با آوردن ji hemû (از همه)، قبل از صفت مقایسه

بیان نمود.

مثال:

lev ji hemû-yan hişk-tir e. این سفت ترین همه است.

tu ji hemû jinan a xwişk-tir î. تو زیباترین زنان هستی.

۱۶. ۳. ۱. همچنین با آوردن تکواژ -tirîn بعنوان پسوند بیان می شود.

مثال :

Gizing keç-a bedew-tirîn-e. گزنگ زیباترین دختر است.

keçik-ên te yê jîr-tirîn in. دختران تو زرنک ترین هستند.

۱۶. ۳. ۲. همچنین می توان با آوردن اضافه تکیه دار قبل از صفت مقایسه، صفت عالی

درست کرد.

مثال : yê pîr-tir پیرترین ؛ ya xweşik-tir زیباترین ؛

Cemşîd çê-tir yê xort-ên me bû. جمشید بهترین جوانان ما بود.

۱۶. ۴. صفت عالی مطلق با قیدهای gelekî , pîr , ya herî / yê نشان داده

می شود که مستقیماً قبل از صفت قرار می گیرند.

مثال :

çîya-yê Metînan gelek asê ye.

کوه متینان خیلی سراشیب است.

axa-yê gund-ê me pîr zengîn-e.

ارباب روستای ما خیلی ثروتمند است.

çîya-yê herî asê Sîpan e.

سیپان سراشیب ترین کوه است.

ez gelekî nexweş im.

من خیلی مریض هستم.

ya herî xweş biha ya.

بهترین آنها گران است.

۱۷. زمانهای گذشته ؛

در تمام زمانهای گذشته، فعل بر روی ریشه گذشته ساخته می شود.

۱۷. ۱. زمان گذشته ساده (شناسه دوم + ریشه دوم)

این زمان از ریشه دوم یک فعل که پس از آن شناسه های شخصی قرار می گیرند، درست می شود.

جدول شناسه های شخصی دوم ؛

	پس از حرف بی صدا	پس از حرف صدا دار
اول شخص مفرد	-im	-m
دوم شخص مفرد	-î	-y / -ø
سوم شخص مفرد	- ø	- ø
جمع مشترک	-in	-n

جدول زمان گذشته ساده ؛

اول شخص مفرد	ne-hat-im	ne-ket-im	ne-çû-m	ne-girîya-m
دوم شخص مفرد	ne-hat-î	ne-ket-î	ne-çû-y	ne-girîya-y
سوم شخص مفرد	ne-hat	ne-ket	ne-çû	ne-girîya
جمع مشترک	ne-hat-in	ne-ket-in	ne-çû-n	ne-girîya-n

زمان گذشته ساده کاری را بیان می کند که در گذشته نزدیک صورت گرفته و تمام شده است. این زمان همچنین زمان روایتی و توصیف کننده یک عمل و حالت در گذشته می باشد. این زمان قابل ترجمه به فارسی می باشد که بر حسب مورد همان ماضی ساده، گذشته مرکب، گذشته استمراری، حال و شرطی می باشد.

مثال :

نام او (مذکر) سرتاج بود. nav-ê wî Sertac bû.

em ket-in hał ek-î xirab. ما در وضعیت بدی قرار گرفتیم.
 kêf-a wî gelek hat. او خیلی خوشحال شد.
 do ez çû-m mal-ê.^۱ من دیروز به خانه رفتم.
 ew hat. او آمد.
 tu dîn bû-y. تو دیوانه شده ای.

۱۷. ۲. زمان گذشته ساده در شکل گیری شرطی دخیل است (به قسمت ۳۱ مراجعه شود).

مثال: eger tu çû-y silav-an lê bi-ke. اگر رفتی به او سلام برسان.

۱۷. ۳. منفی گذشته ساده (شناسه دوم + ریشه دوم + ne)

منفی گذشته ساده با ne- تکیه دار در برابر حرف بی صدا و n- در برابر حرف صدا دار بیان می شود.
 جدول منفی گذشته ساده ؛

اول شخص مفرد	ne-hat-im	ne-ket-im	ne-çû-m	ne-girîya-m
دوم شخص مفرد	ne-hat-î	ne-ket-î	ne-çû-y	ne-girîya-y
سوم شخص مفرد	ne-hat	ne-ket	ne-çû	ne-girîya
جمع مشترک	ne-hat-in	ne-ket-in	ne-çû-n	ne-girîya-n

مثال: ez ne-girîya-m. من گریه نکردم ؛ ew ne-çû gund. او به روستا نرفت ؛ îro baran ne-barîya. امروز باران نبارید.

۱. در مرعش، زمان گذشته ساده دارای شکل زیرین است. (مذکر) ez hatim من آمدم ؛ (مونث) ezê hatim
 من آمدم ؛ (مذکر) tuyî hatî تو آمدی ؛ (مونث) tuyê hatî تو آمدی ؛ (مذکر) î hatî او آمد ؛ (مونث) ê hat
 hat او آمد.

۱۸. تطابق افعال متعدی در زمان گذشته و ساخت فاعل کُنایی

تطابق افعال دارای یک کنشگر (لازم) همانند افعال دارای دو کنشگر (متعدی) نیست.

۱۸. ۱. تا اینجا دیدیم که افعال لازم در تمام زمانها دارای یک صرف شخصی هستند و

فعل که معمولاً در آخر جمله قرار می گیرد، از نظر شخص و تعداد با فاعل تطابق می کند.

۱۸. ۲. در تمام لهجه های کُردی شمال که کرمانجی به آن تعلق دارد، افعال متعدی

دارای صرف دوگانه هستند.

افعال متعدی همانند لازم در تمام زمانهای حال دارای یک صرف شخصی هستند و از

نظر جنس و تعداد با فاعل اول تطابق پیدا می کنند.

۱۸. ۳. رابطه فعل با فاعل یا فاعل ها در تمام زمانهای گذشته تغییر پیدا می کند فعل از

نظر شخص و تعداد با فاعل دوم تطابق پیدا می کند. در این ساختار (که حالت کُنایی نامیده می

شود)، فاعل اول که با اسم یا ضمیر بیان شده، در حالت غیر مستقیم قرار دارد در حالیکه فاعل

دوم در حالت مستقیم قرار دارد و فعل از نظر شخص و تعداد با آن تطابق پیدا می کند.

ترتیب کلمات جمله ضرورتاً انعطاف ناپذیر نیست.

جدول ساخت افعال کُنایی ؛

فاعل اول منطقی در حالت غیر مستقیم	فاعل دوم یا مفعول در حالت مستقیم	فعل متعدی در یک زمان گذشته با فاعل دوم تطابق پیدا می کند.
--------------------------------------	-------------------------------------	---

min meriv dît.	من انسان را دیدم.
te meriv dît.	تو انسان را دیدی.
wî meriv dît.	(مذکر) او انسان را دید.
wê meriv dît.	(مونث) او انسان را دید.
me meriv dît.	ما انسان را دیدم.
we meriv dît.	شما انسان را دیدید.
wan meriv dît.	آنها انسان را دیدند.

min meriv dîtin.	من انسانها را دیدم.
te meriv dîtin.	تو انسانها را دیدی.

wî meriv dîtin.	(مذکر) او انسانها را دید.
wê meriv dîtin.	(مونث) او انسانها را دید.
me meriv dîtin.	ما انسانها را دیدیم.
we meriv dîtin.	شما انسانها را دیدید.
wan meriv dîtin.	آنها انسانها را دیدند.

Sînemê mehîn dît.	سینم مادیان را دید.
Sînemê mehîn dîtin.	سینم مادیان ها را دید.
merivan hesp dît.	مردم اسب را دیدند.
merivan hesp dîtin.	مردم اسبها را دیدند.

مثال :

do min heval-ek-î xwe dît.	دیروز یک دوست خودم را دیدم.
wî ez dît-im.	او مرا دید.
polês em girt-in.	پلیس ما را دستگیر کرد.
Sînemê meriv dît-in.	سینم مردم را دید.
wê ez şûşt-im.	او مرا شست.
zarûk-an sêv xwar-in.	بچه ها سیب را خوردند.
me pirtûk xwend.	ما کتاب را خواندیم.
me pirtûk xwend-in.	ما کتابها را خواندیم.
min ew da-n Rojan.	من آنها را به روژان دادم.

۱۸. ۴. در جملات پایه بدون حرف ربط، هنگامیکه فعل جمله اول hatin آمدن یا çûn رفتن باشد و فعل جمله دوم متعدی و در یک زمان گذشته باشد، افعال hatin و çûn بعنوان فعل متعدی (دارای دو فاعل) تلقی می شوند.

مثال :

min çû cot-ek sol li bazar-ê kirrî.	من رفتم یک جفت کفش از بازار خریدم.
me çû ji gund-ê wan du hesp anî-n.	رفتیم از روستای آنها دو اسب آوردیم.
wî hat çî ji we xwest?	او آمد از شما چه خواست (درخواست نمود)؟
te hat xwarin da me.	تو آمدی به ما غذا دادی.

۱۸. ۵. در دیاربکر، ساخت فاعل کُنایی به نفع یک ساخت ترکیبی در حال از بین رفتن است که در آن هر دو فاعل در حالت غیر مستقیم هستند و فعل از نظر تعداد با فاعل اول تطابق پیدا می کند.^۱

مثال: te min dît. تو مرا دیدی؛ min meriv-an dît من مردم را دیدم؛
te du kitêb xwend. تو دو کتاب خواندی؛ Şero cam-an şikand. شرو
شیشه ها را شکست؛ Şîyar du sêv xwar. شیار دو سیب خورد؛ me sêv-ek xwar-
in. ما یک سیب خوردیم؛ wan kitêb xwend-in. آنها کتاب را خواندند.
تمرین ۸- الف؛

1. Dotmama we hat; 2. ew hatin; 3. we dît; 4. min jinek dît; 5. we goşt kirrî; 6. birayê min hespek da min; 7. wî sêvek xwar; 8. we du kiras dan Sînemxanê; 9. ew carek hat malê; 10. ew çû dibistanê; 11. îro tu hafî malê; 12. tukes nehat; 13. te îro birayê xwe dît; 14. do êvarê, kesek hat mala we; 15. min hevaleyê xwe yê kevn dît; 16. te derîyê malê girt; 17. Hêlînê tasek şîr dot; 18. wî bi kêrê tilîyên xwe birrîn; 19. dîya min ji xaltîya Kezîbanê ra fistan dirûtîn, yek sipî û yek jî sor; 20. kalê min li daristana gundê me dar birrîn; 21. serê sibê zû min hêk kelandin; 22. xalê min li bazarê balîcan, pîvaz û kartol firotin; 23. min kibrîtên xwe hemî şewitandin; 24. min qamyon ajot; 25. wî dengê min bihîst; 26. zikê te êşîya; 27. zarûk girîyan; 28. me li nav bexçê xwe bireka kûr kola; 29. karê we neqedîya; 30. ez xapîyam; 31. Zozanê destên xwe şûştin; 32. pel ji daran weşîyan; 33. ezman qelişî, erd hejîya, baran barîya, dinya guhurî; 34. av kelîya, rûn qijilî, şekir helîya.

تمرین ۸- ب؛

۱- من افتادم و زانویم شکست ۲- دختران و پسران جوان از انگورهای تاکستان عمویم خوردند ۳- تو یک سنگ بزرگ داخل آب انداختی ۴- او نامه اش را با یک مداد سیاه نوشت

۱. به اثر مارگریت دورلجین، زوال حالت فاعل کُنایی در کرمانجی؛ یک مسئله درونی زبان یا ملهم از تماس؛
مراجعه شود؛ مطالعات چند زبانی، شماره ۳، انتشارات دانشگاه تیلبورگ، آمرفورت ۱۹۹۶، ص ۱۸۳.

۵- او دیروز مرا در خیابان دید ۶- من تو را از آنها محافظت کردم ۷- او برای تو گلهای قرمز خرید ۸- شما نان و ماست خوردید ۹- آنها «چوپان گرد» اثر عرب شمو را خواندند ۱۰- شما ما را خسته کردید ۱۱- شاناز، دختر عمویم، رسید ۱۲- گرگها به غزال حمله کردند ۱۳- روستایی گوسفند و بز خرید ۱۴- چوپان گله گوسفندان را به چرا برد ۱۵- تو با مداد قرمز برادرت نوشتی ۱۶- آنها ما را فریب دادند ۱۷- خانه های روستا سوختند ۱۸- سربازان از ادامه راهمان جلوگیری کردند.

۱۹. زمان گذشته استمراری (شناسه دوم + ریشه دوم + di-/d-

زمان گذشته استمراری از تکواژ استمراری di-/d-/t-، ریشه گذشته یک فعل و سری شناسه های شخصی دوم تشکیل می شود.
جدول زمان گذشته استمراری ؛

اول شخص مفرد	di-hat-im	di-ket-im	di-çû-m	di-girîya-m
دوم شخص مفرد	di-hat-î	di-ket-î	di-çû-y	di-girîya-y
سوم شخص مفرد	di-hat	di-ket	di-çû	di-girîya
جمع مشترک	di-hat-in	di-ket-in	di-çû-n	di-girîya-n

زمان گذشته استمراری تقریباً با گذشته استمراری (اخباری) فرانسه قابل مقایسه است.
این زمان عملی را بیان می کند که در یک مقطع زمانی مشخص در گذشته اتفاق افتاده است.
مثال :

Zarûk-ek digirîya. یک بچه گریه می کرد.

Xelk di-tirsîya n. مردم می ترسیدند.

Şev ên zivistan-ê cîran-ên me di-hat-in mal-a me. در شبهای زمستان، همسایه ها به خانه ما می آمدند.

min berê cixare di-kişand. من قبلاً سیگار می کشیدم.

Wan kinc di-şûşt-in. آنها لباس می شستند.

۱۹. ۱. منفی زمان گذشته استمراری (شناسه دوم + ریشه دوم + ne + di)

منفی گذشته استمرای با پیشوند تکیه دار ne- بیان می شود که قبل از پیشوند طول زمان di- قرار می گیرد.

جدول منفی گذشته استمراری ؛

اول شخص مفرد	ne-di-hat-im	ne-di-ket-im	ne-di-çû-m	ne-di-girîya-m
دوم شخص مفرد	ne-di-hat-î	ne-di-ket-î	ne-di-çû-y	ne-di-girîya-y
سوم شخص مفرد	ne-di-hat	ne-di-ket	ne-di-çû	ne-di-girîya
جمع مشترک	ne-di-hat-in	ne-di-ket-in	ne-di-çû-n	ne-di-girîya-n

مثال :

sebr-a min ne-di-hat. من بی صبر بودم، حوصله نداشتم.

havîn-an em ne-di-çû-n bajêr. ما در تابستانها به شهر نمی رفتیم.

۲۰. زمان کامل (ماضی نقلی) (شناسه سوم + ریشه دوم)

این زمان از ریشه گذشته یک فعل، که به شناسه های شخصی سوم پس از آن بیاید، تشکیل می شود. (به قسمت ۱۲.۳ مراجعه شود)

جدول شناسه های شخصی ؛

	پس از حرف بی صدا	پس از حرف صدا دار
اول شخص مفرد	-ime	-me
دوم شخص مفرد	-îyî	-yî
سوم شخص مفرد	-îye	-ye
جمع مشترک	-ine	-ne

جدول زمان کامل (ماضی نقلی) ؛

	ketin	bûn
اول شخص مفرد	ket-ime	bû-me
دوم شخص مفرد	ket-îyî	bû-yî
سوم شخص مفرد	ket-îye	bû-ye

جمع مشترک	ket-ine	bû-ne
-----------	---------	-------

زمان کامل بیانگر یک حالت موجود ناشی از عملی است که قبلاً رخ داده است.
مثال :

bav-ê wî çû-ye bajêr.	پدرش به شهر رفته است.
ew hat-îye mal-a we.	او به خانه شما آمده است.
hûn çû-ne gund.	شما به روستا رفته اید.
min bihîst kur-ê te bû-ye dixtor.	شنیدم پسر تو پزشک شده است.
wî goşt xwar-îye.	او گوشت خورده است.
te rast got-îye.	تو راست گفته ای.
wan derew kir-ine.	آنها دروغ گفته اند.

۲۰. ۱. منفی زمان کامل (شناسه سوم + ریشه دوم + ne)
منفی زمان کامل با پیشوند تکیه دار -ne و -n (قبل از حرف صدا دار) بیان می شود.
جدول منفی زمان کامل :

	ketin	bûn
اول شخص مفرد	ne-ket-ime	ne-bû-me
دوم شخص مفرد	ne-ket-îyî	ne-bû-yî
سوم شخص مفرد	ne-ket-îye	ne-bû-ye
جمع مشترک	ne-ket-ine	ne-bû-ne

مثال :

min nav-ê gund-ê Derxust-ê ne-bihîst-îye.	من اسم روستای درخوست را نشنیده ام.
te Dêrsim ne-dît-îye.	تو درسیم را ندیده ای.
na, wê Serdar ne-girt-îye.	نه او سردار را نگرفته است.
wan hesp n-anî-ne.	آنها اسب را نیاورده اند.
wî zû va ez ne-dît-ime.	او خیلی وقت است که مرا ندیده است.
wan hîna nan ne-xwar-îye.	آنها هنوز نان (غذا) نخورده اند.
me qet trên n-ajot-îye.	ما اصلاً قطار نرانده ایم.

۲۱. گذشته استمراری روایتی (شناسه سوم + ریشه دوم + di)

گذشته استمراری روایتی از پیشوند طول زمان di-، ریشه گذشته فعل و شناسه های شخصی سوم تشکیل می شود.
جدول زمان گذشته استمراری روایتی ؛

	ketin	man
اول شخص مفرد	di-ket-ime	di- ma-me
دوم شخص مفرد	di-ket-îyî	di- ma-yî
سوم شخص مفرد	di-ket-îye	di- ma-ye
جمع مشترک	di-ket-ine	di-ma-ne

این زمان جنبه نتیجه گیری زمان کامل و مفهوم طول زمان یا تکرار آن را در گذشته استمراری را با هم ترکیب می کند.

مثال :

di-bêj-in xal-ê te maf-ên gundî-yan di-parast-îye.

می گویند دایی تو از حقوق روستاییان دفاع می کرد.

Wan hesp-ên xwe pirr biha di-firot-ine.

آنها (عادت داشتند) اسبهای خود را خیلی گران می فروختند.

۲۱. ۱. منفی زمان گذشته استمراری روایتی (شناسه سوم + ریشه دوم + di + ne)

منفی گذشته استمراری روایتی با پیشوند تکیه دار ne- بیان می شود که قبل از di-

قرار می گیرد.

جدول منفی گذشته استمراری روایتی ؛

	ketin	man
اول شخص مفرد	ne-di-ket-ime	ne-di-ma-me
دوم شخص مفرد	ne-di-ket-îyî	ne-di-ma-yî
سوم شخص مفرد	ne-di-ket-îye	ne-di-ma-ye
جمع مشترک	ne-di-ket-ine	ne-di-ma-ne

مثال:

tu rast na-bêj-î, em ne-di-çû-ne cem wî. تو راست نمی‌گویی، ما پیش او نمی‌رفتیم.
hingê min kar-ê giran ne-di-kir-e. در آن زمان من کار سنگین انجام نمی‌دادم.

۲۲. گذشته کامل (ماضی بعید) (شناسه دوم + bû + (i) + ریشه دوم)

این زمان ریشه گذشته یک فعل که گذشته فعل bûn (بودن) در گذشته ساده پس از آن می‌آید، تشکیل می‌گردد که برای فعل نقش فعل کمکی را بازی می‌کند.
جدول گذشته کامل (ماضی بعید)؛

اول شخص مفرد	ket-i-bû-m	ma-bû-m
دوم شخص مفرد	ket-i-bû-y	ma-bû-y
سوم شخص مفرد	ket-i-bû	ma-bû
جمع مشترک	ket-i-bû-n	ma-bû-n

زمان گذشته کامل عملی را بیان می‌کند که قبل از یک عمل گذشته دیگر رخ داده است
(این عمل دوم ضرورتاً قرار نیست بیان شود).

مثال :

t-ê bîr-a te par em çû-bû-n dawet-a Mizgîn?

یادت هست پارسال به عروسی مزگین رفته بودیم؟

me goşt û birinc xwar-i-bû. ما گوشت و برنج خورده بودیم.

wê pênuş anî-bû-n. او مدادها را آورده بود.

جدول منفی گذشته کامل؛

اول شخص مفرد	ne-ket-i-bû-m	ne-ma-bû-m
دوم شخص مفرد	ne-ket-i-bû-y	ne-ma-bû-y
سوم شخص مفرد	ne-ket-i-bû	ne-ma-bû
جمع مشترک	ne-ket-i-bû-n	ne-ma-bû-n

مثال :

min kar-ê xwe ne-qedand-i-bû. من (هنوز) کارم را تمام نکرده بودم.
me şîv ne-xwar-i-bû. ما (هنوز) شام نخورده بودیم.

تمرین ۹- الف ؛

1. par ew hatibû mala me; 2. me helbestên kurdî dixwendin; 3. do êvarê zarûk girîyan; 4. Eyşana qîza xalê min di heftê da pênc rojan diçû dibistanê; 5. hîv dibiriqîya; 6. birayên wê nedixwestin xuşka xwe bidin kurê min; 7. çavên wî baş nedidîtin; 8. goyên wî baş nedibihîstin; 9. berîya xwarinê destên xwe nedişûştin; 10. Dîlber pirr ne birçî bû; 11. Serbest tiştên şor nedixwarin; 12. zarûkan xwarinên xwe dibirin xwendegehê; 13. pêşmergeyan gundên me diparastin; 14. berê xelkê me baştir dijîya; 15. gava tu hatî min şîv dixwar; 16. tiştêkî bala min kişand; 17. Mirze goşt baş ne dicût; 18. Rênas gava ji malê diçû zarûk digirîyan; 19. bavê te nexweş ketîye; 20. te navê min bihîstîye; 21. pêrar tu bi pîyan diçûyî gundê Zoxê; 22. min hespê xwe li gund dihêst; 23. min heta niha dengê wê yê xweş nebihîstibû; 24. wê goştê beraz nexwaribû; 25. dayika min hevîr kiribû; 26. tê bîra te pênc salan berê tu hatibûyî Amedê, em çûbûn çemê Dijlê, me masî girtibûn; 27. hewa pirr germ bû û me di ava çem da soberî kiribû.

تمرین ۹- ب ؛

۱- اهالی چنار سوالات زیادی پرسیدند ۲- کشاورزان بسمل در تابستان گندم درو می کنند ۳- شخم زن (کشاورز) بذر گندم می کاشت ۴- در طول این شب سرد، باد می وزید و گاهی برف می بارید ۵- زنان و کودکان آهسته قدم می زدند ۶- رَشو یک پسر شلوغ بود و درس را بلد نبود ۷- سگها پی در پی پارس می کردند ۸- در پاییز، برگهای درختان زرد می شدند و می افتادند ۹- گربه موش را گرفته بود ۱۰- او با صدای بلند خوانده بود ۱۱- هنگامیکه شما به روستا رسیدید ما رفته بودیم ۱۲- وقتی رسیدم آب جوشیده بود ۱۳- هنگامیکه شما را دیدیم خیلی خوشحال شدیم ۱۴- خانه عموی تو ساوار عالی خوردیم ۱۵- مادران از کودکانشان محافظت می کردند ۱۶- آنها حقیقت را نمی گفتند.

۲۳. اشاره ؛

دو ضمیر و دو صفت اشاره وجود دارد : ew اشاره به نزدیک، ew اشاره به دور.

۲۳. ۱. صفت اشاره به نزدیک یا دور در حالت مستقیم، همانند اسم، نشانه های تعداد و جنس نمی گیرد.^۱

مثال: ev hesp این اسب یا این اسبها؛ e. ev jin xweşik این زن زیباست؛ ev mal این خانه؛ ev zarûk kurd in این بچه ها کُرد هستند؛ ew gundî آن روستایی؛ ew jin آن زن.

۲۳. ۲. ۱. صفت اشاره در حالت غیر مستقیم از نظر جنس و تعداد با اسم مطابقت می کند.

مثال:

tu xwedî-yê vî dewar-î vî tişt-î yî. تو صاحب این گاوها و این چیزها هستی.
 kiras-ê vê keçik-ê. پیراهن این دختر
 hat-in-e vê der-ê. به اینجا آمده اند.
 ez-ê vê seet-ê û vê zincîr-ê bi-kirr-im. من این ساعت و این زنجیر را خواهم خرید.
 vê tîr-ê vê kevan-ê bi-d-e min. این تیر و کمان را به من بده.
 mehîn-a vî meriv-î. مادیان این مرد
 ez vî kur-î di-bîn-im. من این پسر را می بینم.
 mal-a van meriv-an. خانه این افراد
 pirtûk-ên van zarûk-an. کتابهای این بچه ها
 van sêv-an û van bîyok-an bi-d-e min. این سیب ها و این به ها را به من بده.
 tu van gotin-an di-bêj-î. تو این حرف ها را می گویی.
 tu di-ç-î vî gund-î an wî gund-î. به این روستا می روی یا به آن روستا.
 li wî hal-î در آن وضعیت
 ew ma li wê der-ê. او آنجا ماند.

۱. در مناطق متعدد، پس از اسم توصیف شده با صفت اشاره، در حالت مستقیم، در حالت مفرد a- و در حالت جمع an- قرار می گیرد. مثال: ev keç-a این دختر؛ ev kur-a این پسر؛ ewa mal-a آن خانه

bi vê kuç-ê bi wê kuç-ê از این کوچه و آن کوچه
 mîh-ên wê bêrîvan-ê میش های این شیر دوش
 ji wê roj-ê da از آن روز به بعد

جدول صفات اشاره ؛

اشاره به دور	اشاره به نزدیک	حالت مستقیم: مذکر، مونث و جمع
ew	ev	حالت غیر مستقیم: مذکر
wê	vê	مونث
wan	van	جمع

۲۳. ۲. ۲. پس از اسم توصیف شده با صفت اشاره می توان تکواژ hanê /han /ha آورد که با اضافه مناسب با آن مرتبط می باشد.

مثال :

ev hesp-ê han qenc-e , lê ew ker-ê han ne qenc-e.

این اسب خوب است اما آن خر خوب نیست.

ew çîya-yên han bilind-in. آن کوهها بلند هستند.

ev keçik-a hanê tirk e. آن دختر ترک است.

mehîn-a wî meriv-ê han. مادیان آن مرد

kiras-ên vê keç-ik-a hanê پیراهن های آن دختر

فقط می توانند نقش اشاره به دور را ایفا کنند. hanê /han /ha ۲۳. ۳. ۱.

مثال :

rojname-ya hanê bi-xwîn-e. آن روزنامه را بخوان.

goşt-ê hanê bi-xw-e. آن گوشت را بخور.

li oda han در آن اتاق

۲۳. ۴. به اشاره î- در شکل های ثابت زیرین توجه کنید:

îsal امسال ؛ îşev امشب ؛ îro امروز ؛ îcar این بار، این دفعه.

۲۳. ۵. ضمائر اشاره

حالت مستقیم	ضمیر اشاره به نزدیک	ضمیر اشاره به دور
مذکر، مونث و جمع : حالت غیر مستقیم	این یکی ev – e	آن یکی ew-e
مذکر	vî /vîya	wî /wîya
مونث	vê /vêya	wê /wêya
جمع	(e-) vana	(e-) wana

مثال :

این یکی (مذکر یا مونث) آمد، این یکی (مذکر یا مونث) رفت. ev hat, ev çû.

این اسب است. ev hesp e.

این بزرگ است، آن کوچک است. ev mezin e, ew piçûk e.

این ارزان نیست. ev ne erzan e.

این نیست. ev nî-ne.

این چقدر پول به تو خواهد داد. eve çend pere dê-bi-de te.

من این را به تو می دهم. ez vîya di-d-im-e te.

ما این را برای تو می آوریم. em vê-tîn-in ji bo te.

تو آن را نمی خواهی. tu wêya na-xwaz-î.

فقط او را (این را) بگذارید. tenê wî bi-hêl-in.

بله او زن عمویم است. belê ewe jinmam-a min e.

من آن را نخواهم داد (نمی دهم). ez wêya na-d-im-ê.

۲۳. ۶. ha /han /hanê بعد از اضافه تکیه دار yê /ê , ya /a , yê

نقش ضمیر اشاره را ایفا کنند.

مثال : yê hanê bi-gir-e این یکی را بگیر ؛ ya hanê bi-xw-e آن یکی را

بخور.

تمرین ۱۰- الف ؛

1. ev çenteyek e;
2. ev dîwarek e;
3. ev maleka mezin e;
4. ev zarûk e;
5. ev zarûyek e;
6. ew bira ne;
7. ew ne gulek e;
8. ew mehînek e;
9. tu vê nemê dixwînî;
10. ev hesp ji bona te ye;
11. ev hesp û ev mehîn pirr ciwan in;
12. ev meriv jîr e;
13. ev derî sor e;
- 14.

ev heval pirr dixebite; 15. ew dîwar bilind e; 16. ev xanî mezin e; 17. ez vî fistanê sor dibînim; 18. wî xortî bi kurdî dinivîsand û ji hevalên xwe ra bi dengê bilind dixwend; 19. ew jina hanê herroj bi cîranên xwe va li qerexa çem cil û fîraq dişûştin; 20. min bavê wî xortî li mala Rizgo dîtibû; 21. emê li vê derê bimînin, eger hûn dixwazin herin wê derê; 22. nizamî çima ji wê rojê da Sêvdîn ji min xeydî ye; 23. îsal me neçûn zozanan; 24. îşev hewe pirr sar bû; 25. îro emê dersa rêzmanê kurdî bixwînin; 26. tu bi tenê here vê carê ez bi te ra nayê; 27. îro hewa germ e; 28. ev sêva hanê tirş e; 29. eve şeş sal in ez li Parîsê me; 30. ev rojname biha ye; 31. ev kevîr giran e; 32. ez wê rûjê nehatim; 33. ez vê heftê naşixulim; 34. eve masîyekî reş e; 35. ew sêva hanê zer e; 36. min ji te ra gotibû van gotinên xirab nebêje; 37. piştî wê rojê êdî ji tarîyê neditirsîya; 38. ev cara yekan e ez li vî bajarî digirim; 39. di vê şeva tarî da çav çavan nabîne; 40. min berê hevalê vê keçikê nas nedikir; 41. ez heyranê wan çavên reş, porên dirêj, bisk û kezîyên gulgulî me.

تمرین ۱۰- ب ؛

۱- آن شب ما گرسنه بودیم و بریوان یک کاسه دوغ برای ما آورد ۲- او این کتاب را خوانده و سپس آن را در کیفش قرار داده است ۳- همیشه مه، برف و باران بر بالای این کوههای بلند وجود داشت ۴- من خانه های این روستا را از بالای کوههای سنگال نگاه نکرده بودم ۵- این کتابهای ادبی خیلی جالب هستند ۶- به این گل‌های زیبا نگاه کن ۷- این کفش ها و این ساعت را به من بده ۸- این روزنامه شماست، مال من در داخل کیفم است ۹- خواهش می کنم، می توانید (امکان دارد) این نامه ها را بردارید و آنها را سریع به دفتر وکیل ما در اورفا بفرستید ۱۰- این کار شماست و این کار رفقای شماست ۱۱- آنها کتاب تاریخ و این نقشه کردستان را در خانه جا گذاشته اند ۱۲- هوی این پیراهن و آن یکی را به من داده است.

۲۴. اعداد ؛

اعداد طبیعی؛

sifir	صفر	çardeh	چهارده	heştê	هشتاد
yek	یک	panzdeh/pazdeh	پانزده	not /nod	نود
du/didu	دو	şanzdeh/şazdeh	شانزده	sed	صد
sê/sisê	سه	hevdeh	هفده	du sed	دویست
çar	چهار	hijdeh	هیجده ^۲	sê sed	سیصد
pênc	پنج	nozdeh	نوزده	hezar	هزار
şeş	شش	bîst	بیست	du hezar	دو هزار
heft	هفت	bîst û yek	بیست و یک	hezar û du sed	هزار و دویست
heşt	هشت	bîst û du	بیست و دو	lek	صد هزار
neh	نه	sî/sîh	سی	kirûr	پنجاه هزار
deh	ده	çil	چهل	milyon	میلیون
yanzdeh/yanzde	یازده ^۱	pêncî	پنجاه		
dozdeh/duwanzde	دوازده	şêst	شصت		
sêzdeh	سیزده	heftê	هفتاد		

اسم عددی همانند صفت عددی بلافاصله قبل از شیء شمرده شده قرار می گیرد که بدون اضافه با آن مرتبط است و مشخص می کند.

۲۴.۲. شیء شمرده شده در حالت مستقیم، پسوند جمع نمی گیرد.

مثال : du lîre û sê qiruş دو تومان و سه ریال ؛ pênc heval پنج دوست ؛ sed hesp صد اسب ؛ çil û heft kilo چهل و هفت کیلو ؛ çil û pênc meriv چهل و پنج نفر ؛ min pênc hêk keland-in-e من پنج تخم مرغ جوشانده ام.
۲۴.۲.۱. هنگامیکه اسم عددی مشخص باشد می توان اضافه را پس از آن آورد.

۱. در مرعش، آدیامان، آنتپ، شکل های زیرین را به کرات می یابیم : dehûyek یازده ؛ dehûdu دوازده ؛ dehûsê سیزده و ...

۲. در شهرهای مذکور شکل heştî /heştê نیز شنیده می شود.

مثال : yek-ê din یکی دیگر ؛ didu-yên din دوتای دیگر ؛ sisê yên din سه تای دیگر
 ۲۴. ۲. ۲. می توان با یک اسم عددی و اسم دارای پسوند -î با مفهوم تقریبی، صفات مرکب ساخت.
 مثال :

xort-kî çardeh salî û qîz-ek-a sêzdeh salî
 یک پسر چهارده ساله و یک دختر سیزده ساله
 min golik-a xwe ya çar meh-î firot. من گوساله چهار ماهه خود را فروختم.
 keç-a min a çil rojê دختر چهل روزه من
 heval-ek-î sîh sal-î یک دوست سی ساله
 ۲۴. ۳. در حالت غیر مستقیم :

۲۴. ۳. ۱. yek یک و اسم های عددی مختوم به yek به صورت مفرد مؤنث عمل می کنند.
 مثال :

yek-ê bi-d-e min یکی به من بده
 ji yek-ê bê-tir-e. از یکی بیشتر است.
 ۲۴. ۳. ۲. didu /du (دو) تا neh (نه) - جدا یا مرکب - از yanzdeh (یازده) تا bîst (بیست)، اسم های عددی یا اسم هایی که با یک اسم عددی توصیف شده اند، شناسه غیر مستقیم جمع -yan /-an /-a می گیرند.
 مثال :

ji yek-ê heta bîst û çaran bi-hijmêr-e. از یک تا بیست و چهار بشمار.
 di hezar û neh sed û şêst û pênc-an da در هزار و نهصد و شصت و پنج
 ez didu-ya di-bîn-im من دوتایشان را می بینم.
 ji didu-yan yek-ê bi-d-e min. یکی از دو تا را به من بده.
 bi deh-an di-hat-in. ده تا ده می آمدند.
 ez çar hesp-an di-bîn-im. من چهار تا اسب می بینم.
 ez ê didu-yan bi-d-im-e te. دو تا را به تو خواهم داد.
 bi sê tîfing-an با سه تفنگ
 çar meriv-an got. چهار نفر گفتند.

sê car-an jê pirs kirin. سه بار از او پرسیدند.

min ev kitêb bi deh firank-an kirî. من این کتاب را ده فرانک خریدم.

bi sed-an , bi hezar-an صدها، هزاران

۲۴. ۳. ۳. بالاخره، اسم های عددی یا اسم های توصیف شده با اسم عددی که در ده ضرب می شوند به صورت مفرد مذکر صرف می شوند.

مثال :

ji deh hezar-î pirr-tir از ده هزار بیشتر

ji çil-î kêr tir از چهل کمتر

ji heşt-an heta çil-î bi-hejmêre. از هشت تا چهل بشمار.

di hezar û heşt sed û penc-îyî da در هزار و هشتصد و پنجاه

di hezar û neh sed û not-î da در هزار و نهصد و نود

ji sîh û pê va از سی به بعد

ez pênc-î hesp-î di-bîn-im. من پنجاه اسب می بینم.

hêk-ên çil mirîşk î تخم مرغ چهل مرگی

۲۴. ۳. ۴. اسم شمرده شده همراه فعل hebûn (داشتن، مالکیت داشتن)، بسته به حالت، هنگامیکه مشخص باشد مفرد یا جمع می باشد:

مثال :

sê hesp-ên min hene. من سه اسب دارم.

bira-yê min çar zarûk-ên xwe hene. برادر من چهار بچه دارد.

du xuşk-ên wî hene. او دو خواهر دارد.

heval-ek-î wî yê baş heye. او یک دوست خوب دارد.

۲۴. ۴. اعداد ترتیبی ؛

yekan, yekî, yê /ya pêşî /pêşîn اول

diduyan دوم

sisêyan سوم

çaran چهارم

pêncan پنجم

bîstî /bîstan بیستم

sîhî /sîhan سی ام

çilî /çilan چهلیم
sedî /sedan صدم

۲۴. ۴. ۱. اعداد ترتیبی می توانند اسم را توصیف کنند.

مثال : car-a didu-yan بار دوم، دفعه دوم

۲۴. ۵. گروه بند ؛

یک گروه بند یا اصطلاحی که نشان دهنده مقدار نامشخص باشد گاهی میان اسم عددی و شیء شمرده شده قرار می گیرد.

دو عدد سیر du ser-î sîr سه عدد پیاز sê ser-î pîvaz (سر، عدد) : -ser

چهار عدد نان çar heb nan سه عدد گردو sê heb gûz (دانه، عدد) : -heb

دوازده عدد تخم مرغ dozdeh heb hêk سه تا کتاب sê heb pirtûk

او پنج نفر سرباز فرستاد. pênc nefer esker şand-in (نفر) : -nefer

یک dest-ek îşkan یک دست لباس dest-ek kinc (دسته، گروه) : -dest

یک بسته خودکار dest-ek pênuş دو تا رختخواب du dest nivîn دست استکان ؛

۲۴. ۶. اصطلاحات توزیعی ؛

آنها یکی یکی وارد شدند. yek-e yek ketin hundir

اگر مرد هستید یکی eger hûn mêt in yek-o-yek-o (yek bi yek) wer-in.

یکی بیایید.

بسیست تا بیست bîst-e bîst ؛ چهار تا چهار تا çar bi çar

۲۴. ۷. کسر ؛

یک سوم sisêyek یک چهارم، ربع ؛ çarek نیم، نصف ؛ nîv

مثال : nîv zebeş-ek یا nîv zebeş نصف هندوانه ؛ çar nan û nîv چهار نان

و نیم ؛ yek û nîv یک و نیم.

۲۴. ۸. درصدها نیز همانند کسرها نشان داده می شوند.

۱. کردهای شوروی سابق از شکل hev استفاده می کنند.

مثال : ji sed-î deh ده درصد ؛ ji sed-î pencî پنجاه درصد ؛ ji çar-an sê سه چهارم ؛ ji deh an çar چهار دهم ؛ ji deh-an didu دو دهم.
تمرین ۱۱- الف ؛

1. bi hezaran meriv li Amedê meşîyan; 2. wan ew yeko yeko hêjmartin; 3. ji pênc hezarî hêtir kes hatin; 4. wî nîv zebeş xwar; 5. îsal bavê min ji min ra destek qelem kirrî; 6. ez dizanim çar bi çar heta sedî bihêjmêrim; 7. ji bîstî bêtir heval tev li civîna me bûn; 8. daweta wan sê şev û sê rojan ajot; 9. dozdehmeh dikin salekê; 10. bavê min sê nan kirrîn; 11. yek ji hevalan dixtor e yek jî mamoste ye; 12. çar kes ji wan xwendekar in; 13. bîst nefer eskeran êrîşê ser me kirin; 14. dayika min du serî sîr û pîvazek xistin tirşikê; 15. li gundê me xortekî bîst salî û keçeka hejdeh salî zewicîn; 16. hezar hezar sal û zeman bihurîn çûn, lê dîsa çîyayên me man; 17. min nîv zebeşekî sor ê Amedê xwar; 18. herroj em sê nan û nîvan dixwin; 19. kurrê min çardeh mehî ye lê hîna nikare bimeşe; 20. here li bazarê duzîneka hêk, du kîlo şekir, nîv kîlo hungiv, çar serî pîvaz bikirre û were.

تمرین ۱۱- ب ؛

۱- دیروز سه دانشجوی گُرد دیدم ۲- ما دو هندوانه وسه کیلو کشمش از میوه فروش خریدیم ۳- او می خواهد هر دو خواهرش را ببیند ۴- پدر شروان دو کتاب قصه گُردی را به دوستانش می دهد ۵- زانوهای دوستم شکسته است ۶- ساعت پنج و نیم است ۷- دیروز دو فیلم فرانسوی دیدیم ۸- من بیست و هفت ساله ام ۹- آنها ساعت شش به دیدن ما خواهند آمد ۱۰- امشب ساعت هشت و نیم بیا ۱۱- بچه های هوی پنج و هفت ساله هستند ۱۲- فردا پنجاه گوسفند به تاجر شهر خواهیم فروخت ۱۳- این دو بچه زیباترین بچه های مدرسه هستند.

۲۵. عبارات حرف اضافه ؛

گُردی کرمانجی برای بیان روابط دقیق تر نحوی دارای تعداد زیادی عبارات حروف اضافه است که مستقیماً قبل از اسم قرار می گیرند که در حالت غیر مستقیم تعریف می کنند.
۲۵. ۱. این عبارات از یک حرف اضافه ساده معمولاً قبل از اسم (مکان، ...)، قرار می گیرند که در حالت مستقیم یک صفت یا قید هستند.

مثال :

bi gora bi gora min ev ne raste. به نظرم، این درست نیست.

ji ba از، از پیش : ez ji ba wî t-ê-m. از پیش او می آیم.
 ji ber چون، به خاطر اینکه : ji ber vê yek-ê به خاطر این، به این خاطر
 ji bo , ji bona برای، به خاطر:
 گوسفندان نر برای چاقو (قصابی) هستند. pêz-ê nêr ji bo kêr-ê ye.
 من برای بچه‌های خود کار خواهم کرد. ez-ê ji bona zarûk-ên xwe bi-şixulim.
 به خاطر خدا ji bona Xweda
 ji paş از عقب، از پشت: dijmin ji paş çîya-an der-ket-in دشمنان از پشت
 کوهها درآمدند.
 li ba پیش، کنار: li ba min di-mîn-e پیش من می ماند.
 li ber جلو، پیش : li ber der-î di-sekin-in جلوی در می ایستند.
 li bin زیر : zarûk li bin dar-ê ye. بچه زیر درخت است.
 li cem پیش، بغل : dê li cem keçik-ê ye. مادر پیش دختر است.
 li pişt پشت، از عقب : tenûr li pişt mal-ê ye. تنور پشت خانه است.
 li ser روی : kitêb li ser mas-ê ye. کتاب روی میز است.
 ۲.۲۵. حرف اضافه ساده می تواند حذف گردد و قسمت دوم عبارت تنها قبل از اسم در
 حالت غیر مستقیم قرار می گیرد.
 مثال :

here cem keçik-ê	برو پیش دختره
ez-ê b-ê-m ba te	من پیش تو خواهم آمد.
bila b-ê nav baxçe	به باغ بیايد.

۳.۲۵. عبارات حرف اضافه می‌توانند با حروف اضافه پسا اسمی نیز ترکیب شوند (da, ra, va) :
 bi ser ... da به سمت، در جهت، به سوی : bi ser min da ajot مستقیماً به
 سمت من راند.
 di ser ... ra از روی، از بالای : ez di ser pir-ê ra derbas bû-m من از روی
 پل گذشتم.
 di ber ... da جلوی، روبروی : di ber mal-a me da dar-ek heye جلوی خانه
 ما یک درخت وجود دارد.

di bin ... ra از زیر : di bin çav-an ra li min mêz-e dik-e زیر چشمی به
من نگاه می کند.

hûn di bin çav-an ra di-nêhêr-in. شما زیر چشمی نگاه می کنید.

di bin ... da زیر : kursî di bin mas-ê da ye صندلی زیر میز است.

di nav ... da در، داخل، میان : di nav gund da داخل روستا

di nav ... ra از میان، میان : di nav xelk-ê ra derbas bû از میان مردم
گذشت.

di paş ... da در عقب، در پشت : di paş xanî-yê me da در پشت خانه ما.

ji bin ... va از زیر : ji bin pir-ê va derbas bû او از زیر پل گذشت.

۴. ۲۴. به جابجایی عبارت حرف اضافه ber bi (حرف اضافه + اسم) در :

ber bi rojhilat va çû (به سمت شرق رفت) ؛ ber bi bajêr va çû (به سمت

شهر رفت) ؛ ber bi mal-ê va (به سمت خانه) توجه داشته باشید.

تمرین ۱۲- الف ؛

1. di ser wî ra ez kesî nabînim; 2. gur di ber me da revîyan; 3. masîyên delal di bin avên kûr da ne; 4. me hew dît ku polês di paş me da bi dizîka dihatin; 5. di nav bajarê me da kuçe pirr teng in; 6. di nav gundê me da çar xanî şewitîn; 7. dara mezin a li teniştê mala me pelên xwe weşandin; 8. defter li ser masê ye; 9. ez pê nizanim; 10. min jê ra negot; 11. jin û zarûkên wî bi hev ra firavîn xwar; 12. pismamê min lingê xwe yê rastê di rê da şikand; 13. dê li cem keçên xwe ye; 14. dapîra min xulamê xwe şand cem wan; 15. jê ra şîr û nan bide; 16. min maçek jê stand; 17. do êvarê erd lerizî lê em pê nehesîyan; 18. xalê min ji zarûkên xwe ra topek kirrî; 19. ew ji sibê heta êvarê pê dilîzin; 20. min ji we ra gotibû van masîyan nexwin, hûnê pê biêşin; 21. te xwarin dayê; 22. ez jê ne bawer im; 23. em jê tu tiştêkî naxwazin; 24. dizan pace şikandine û tê ra ketine malê; 25. em pê ra ketine belayê; 26. kêr pê va aliqandî ma; 27. ode pirr teng e, em nikarin bi rehetî tê da bilîzin; 28. Ferhad gulîya darê şikand û jê da ket xwarê; 29. ew bi min nikare, ez her car jê dibim; 30. nehat bîra min, min jê ra negot; 31. çavên wî nabînin, heftenameya Ronahîyê ez jê ra dixwînim; 32. min jê ra kovara Govendê şand, ew pê dilxweş bû; 33. kovara Çirayê ji alîyê edebî va dewlemend e, nivîskarên hêja tê da dinivîsin; 34. min ji xwe ra sê destmal kirrîn; 35. îro ez di seet heft û nîvan da ji xewê rabûm;

36. me di helbijartinên dawîyê da ji sedî çar û nîv deng girtin; 37. ezê di seet çaran da dersa xwe biqedînim; 38. min sê caran jê pirsî lê tu bersîvek neda min; 39. bi dehan kes di kuçên tarî da direvîyan; 40. em di salê da du sê kilo goşt dixwin; 41. bername di seet şeş û nîvan da diqede.

تمرین ۱۲- ب ؛

۱- کتاب و دفتر روی نیمکت بودند ۲- برادر رشو با تمام خانواده اش با ماشین به آنتپ رفت ۳- خانه و تاکستان وی در فاصله چهار ساعتی با مهاباد قرار دارند ۴- بچه ها هنوز جلو در باغچه هستند ۵- آنها مادرشان را جلوی در خانم دیدند ۶- من کتاب جغرافیای خودم را در کیف دوستم ندیدم ۷- در این باغ ها، درختان بلند و خیلی زیبا هستند ۸- من در بازار زاخو کفش و لباس خریدم ۹- در بیشتر شهرهای کوچک کردستان، خانه ها کم ارتفاع و خیابانها کم عرض هستند ۱۰- ما در روستای شما گشتیم و عموی تو را آنجا دیدیم ۱۱- بایستی در جشن روستا به دیدن دوستان بروی.

۲۶. عبارات فعلی (یا افعال مرکب) ؛

دیدیم که تعداد افعال ساده خیلی کم است. زبان کُردی برای جبران این کمبود به عبارات فعلی یا افعال مرکب متوسل شده است. سه گروه عبارات فعلی وجود دارند : افعال دارای پیشوند، افعال متشکل از ترکیب یک سر واژه اسمی (اسم، صفت، ...) و یک فعل ساده و سرانجام افعال متشکل از یک حرف اضافه مطلق قبل از یک فعل ساده. پیش فعل ها در نوشتار به فعل متصل هستند . عناصر اسمی و حروف اضافه مطلق چنین نیستند.

۲۶. ۱. افعال دارای پیشوند ؛

پیش فعل ها که تعدادشان هشت عدد می باشد، قیده‌ای ثابت قدیمی هستند.

فهرست پیش فعل ها ؛

ber	ترک کردن، برجای گذاشتن
da	گذاشتن، قرار دادن داخل، به سمت پایین کشیدن.
der	خارج نمودن.
hil	برداشتن، بلند کردن، به سمت بالا کشیدن.
ra	بلند کردن، بالا بردن.

rû پایین آوردن.
ve عملی را تکرار کردن، باز کردن.
wer بسته بندی کردن، احاطه کردن، دور زدن.

همان طور که اسم شان نشان می دهد، قبل از یک فعل ساده قرار می گیرند که ارتباطی تنگاتنگ با آن دارند. به صورتی نامحسوس معانی آنها را تغییر می دهند، این پیشوندها از نظر شکل ظاهری بر فعل تأثیری ندارند.

مثال : برای افعال دارای پیشوند فعلی:

bûn /b- (بودن) : dabûn (فرو ریختن، منهدم شدن) ؛ derbûn (باز شدن، سوراخ شدن (زخم)) ؛ hilbûn (بلند شدن، کنده شدن) ؛ rabûn (بلند شدن) ؛ vebûn (باز شدن، شکوفا شدن) ؛ wer bûn (افتادن، به سرعت پایین آمدن).
dan /d- (دادن) : berdan (گذاشتن، اجازه دادن، طرد کردن، آزاد کردن، طلاق دادن) ؛ radan (کشیدن، بسط دادن) ؛ vedan (کندن، نوک چیزی را فرو کردن).
anîn /în- (آوردن) : beranîn (تولید کردن، میوه دادن) ؛ daanîn^۱ (گذاشتن) ؛
deranîn (استخراج کردن، عصاره چیزی را گرفتن) ؛ hılanîn (بلند کردن، برداشتن) ؛
wergerandin (ترجمه کردن).
kirin /k- (انجام دادن) : dakirin (احاطه کردن، در محل امن قرار دادن) ؛
derkirin (اخراج کردن، سوراخ کردن (زخم)) ؛ hilkirin (کندن، بالا زدن (آستین)، در آوردن) ؛ rakirin (بلند کردن، از زمین برداشتن) ؛ vekirin (باز کردن، شکوفا شدن) ؛
werkirin (انداختن، پرتاب کردن، غلتاندن).

۱. توجه داشته باشید که اگر زمان حال در حالت عادی بدین صورت در می آید : ez da-t-în-im (من می گذارم)، در زمان گذشته ساده، حرف صدا دار /a/ فعل با حرف /a/ پیش فعل اشتباه می شود: min da nî (می گذاشتم) و حالت التزامی نیز بدون پیشوند وجهی -bi به صورت -deyn درست می شود.

ketin /kev- (افتادن) : daketin (پایین رفتن، پیاده شدن) ؛ derketin (خارج شدن، ظاهر شدن) ؛ hilketin (بالا رفتن، صعود کردن) ؛ raketin (خوابیدن) ؛ veketin^۱ (دوباره افتادن، خوابیدن، دراز کشیدن).

girtin /gir- (گرفتن، متصل شدن) : bergirtin (بهره مند شدن، جلوگیری کردن) ؛ dagirtin (پر کردن) ؛ hilgitin (برداشتن، با خود بردن، باری را بردن) ؛ ragirtin (کشیدن، بسط دادن، متوقف ساختن، در انتظار نگه داشتن) ؛ vegirtin (از سر گرفتن، برپا ساختن) ؛ wergirtin (دریافت کردن، بهره مند شدن).

xistin /x- (بستن، پایین آوردن، قفل کردن) ؛ derxistin (خارج کردن، درآوردن) ؛ raxistin (بسط دادن، پهن کردن).

۱. ۱. پیشوند وجهی -di- ، -bi- و علامت منفی ساز -na-/na-/me- بین پیش فعل و عنصر فعلی قرار می گیرند در حالیکه تکواژ آینده -ê /dê /wê- قبل از عبارت فعلی قرار می گیرند.

مثال :

ra-bû ser xwe او بلند شد
ez der-ket-im der va û min derî di ser Feqî Hesen da-girt.
من خارج شدم و در را روی فقیه حسن بستم.
derî ra-hêjand او در را تکان داد.
wî derî ber-da û baz da. او در را ول و فرار کرد.
ez hil-kişî-m ser xanî. من بالای بام خانه رفتم.
me bar-ek-î giran hil-girt-îye. ما یک بار سنگین را برداشته ایم.

۱. اشاره حالت غیر مستقیم vê بعنوان پیش فعل فقط در دو حالت زیرین به کار می رود : vêketin (روشن کردن، سوختن) و vêxistin (روشن کردن) ؛ مثال : bi hestê cixara xwe vêxist. (او با فندک سیگار خود را روشن کرد) ؛
şev-a newroz-ê kurd li ser-ê çîya-n agir vê-di-x-in. (کردها در شب نوروز بر بالای کوهها آتش روشن می کنند).

min tas-ek dew ve-xwar. من یک کاسه دوغ (دَو) خوردم.

bihar-ê çîçek-ên rengîn ve-di-b-in. در بهار شکوفه های رنگین باز می شوند.

ber-ê min şerab ve-ne-di-xwar. من قبلاً شراب نمی خوردم.

۲۶. ۲. عبارات فعلی متشکل از ترکیب یک سر واژه اسمی (اسم، صفت، ...) و یک فعل ساده.

این گروه در میان عبارات فعلی، از دور، بسیار سودمند می باشد. عنصر معنادار، بخش اسمی است و فعل معنای خودش را از دست می دهد. قسمت اسمی عبارت فعلی ثابت می ماند و تکواژهای فعل قبل از عنصر فعلی قرار می گیرند. پیشوند bi-/b- اختیاری می باشد. فعل ساده می تواند یک فعل حالت باشد: man/mîn- ماندن؛ bûn /b- بودن یا یک فعل عمل باشد: kirin /k- انجام دادن؛ anîn /în- آوردن؛ یا یک فعل جهت باشد: çûn /ç- رفتن؛ hatin /ê- آمدن و غیره. مثال:

min rojname belav kir-in. [belav (پخش، توزیع) kirin] من روزنامه ها را پخش کردم.

du sê deng-an gazî min kir. [gazî (صدا، ندا، فریاد) kirin] دو سه بار مرا صدا زد. آغا به خواسته آنها گوش [dan (گوش) go] Axa go na-d-e daxwaz-a wan. نمی دهد.

gava em li wî gund-î birê ket-in. [(به راه افتادن) birê ketin] هنگامیکه ما از آن روستا به راه افتادیم.

min bal-a xwe ne-da wî. [bal-a xwe dan (توجه کردن، نگاه کردن) dan] من به او نگاه نکردم، من به او توجه نکردم.

۲۶. ۲. ۱. در این گروه عبارات فعلی، شکل هایی را می یابیم که در آن سر واژه فعلی قبل از سرواژه اسمی قرار می گیرد، اما همیشه عنصر اسمی به گروه معنا می دهد.

مثال: dan pey دنبال کردن؛ anîn cîh به انجام رساندن؛ kirin der خارج کردن، اخراج کردن و غیره.

۲۶. ۳. عبارات متشکل از یک حرف اضافه مطلق که یک فعل ساده پس از آن قرار دارد. حروف اضافه مطلق برای ساخت عبارات فعلی بکار می روند. حروف اضافه jê, lê, pê, tê, pêk, tev (به قسمت ۱۵. ۵. مراجعه شود) که قبل از فعل قرار می گیرند، معنای آن را نیز به صورتی غیر قابل پیش بینی تغییر می دهند. پیشوند وجهی bi-/b- اختیاری می باشد.

مثال :

di wext-a eyd-a qurban-ê da me berx ser jê di-kir. (ser jê kirin (سر بریدن)
ما در طول عید قربان، یک بره را سر بردیم.

diz bi dizîka ket-îye hundur û tukes pê ne-hesîya-ye. (pê hesiyan احساس
(کردن، متوجه شدن)

دزد مخفیانه وارد شده و هیچ کس متوجه نشده است.

bihar roj-a bîst û yek-ê adar-ê dest pê di-k-e. (dest pê kirin آغاز کردن،
(شروع شدن)

بهار بیست و یکم (ماه) آدار (مارس) شروع می شود.

wî pirr zû xeber di-da qet tişt-ek-î tê ne-gihêşt-im. (tê gihêştin فهمیدن)
او تند حرف می زد، من هیچ چیزی نفهمیدم.

îsal me kar-ê xwe zû pêk anî. (pêk anîn ایجاد کردن، به انجام رساندن، تحقق
(یافتن)

امسال کارمان را زود تمام کردیم.

li dawî-ya heşt sal-an Îran û Îraq li hev pêk hat-in. (pêk hatin تشکیل
(شدن، آشتی کردن)

در پایان هشت سال، ایران و عراق آشتی (صلح) کردند.

cîran-ên baş pev na-ç-in. (pev çûn دعوا، نزاع کردن
همسایه های خوب با همدیگر دعوا نمی کنند.

jinik şorb-ê tev di-d-e. (tev dan (به هم زدن، مخلوط کردن
زن سوپ را به هم می زند.

Azad ewqas zû xeber di-da ku gotin-ên xwe tev li hev kir-in.

(tev kirin (درهم برهم کردن)

آزاد آنقدر تند صحبت می کرد که حرفهایش را درهم برهم می کرد.

هنگامیکه حروف اضافه *tê* , *pê* , *lê* , *jê* با یک مفعول مستقیم تشکیل می شوند، به
عبارتی می رسمیم که در آن، حرف اضافه از ضمیر شخصی قبلی سوم شخص مفرد جدا می شود
که یک اسم جایگزین آن شده است.

مثال :

ji sibê heta êvar-ê li saz-ê di-x-e. (lê xistin نواختن، زدن)

او از صبح تا شب ساز می نوازد.

او در را زد. (نواختن یک ابزار (موسیقی)، زدن wî li der-î da (lê dan

تمرین ۱۳- الف ؛

1. tu bi min bawer nakî; 2. em rabûn; 3. ew daketin; 4. min derî vekir; 5. xwendekar rabûn; 6. bawer ke, ezê rojekê vegerim Amedê; 7. min navê te ji bîr kir; 8. ez vî zilamî nas nakim; 9. min li derî da; 10. nîvrokî ew vegeŕiya malê; 11. Şîrîn lê vedigerîne; 12. wî dev ji min berda; 13. hingî ez sax im ji bîr nakim; 14. gundî lê gihane hev; 15. min kir nekir ji min venebû; 16. min pencere venekir; 17. ez bi wî ra bûm; 18. ew li çavên min mêze dike; 19. te defterek peyda nekir; 20. çayê çê kin; 21. ew sêvan belav dikin; 22. meta min kurê xwe maç kir; 23. xortan rojname belav kirin; 24. min kitêbên xwe kom kirin; 25. ev jin ji mêrê xwe gelek hez dike; 26. bavê min ew mala ava kir; 27. vî derîyî veke; 28. wan zilaman hevalên me xax kirin; 29. ji bo seredana wî jê ra sipas bike; 30. emê mala xwe di nêzîkî rûbarî ava bikin; 31. Reşo di taxa kurdan da dikanek kirê kir; 32. dikana Hejar nîşanî min bide; 33. em bi hevalên firansîz ra kar dikin; 34. roj erdê germ dike; 35. ji kerema xwe ra çayeka tarî tê ke; 36. havînan me av dixist kûzan; 37. rabû ser xwe û rahişte kevir, li serê wî xist; 38. ji gund derket û berê xwe da çîyan; 39. em hêdî hêdî hilkişîyan ser banê xaniyên wan; 40. mozekê bi kurê Xezalê veda; 41. gava ez gihêştî malê ew diçû; 42. min ew bi kilîdê vekir; 43. wan serê sibê zû em ji xewê rakirin; 44. em ji rê dernakevin; 45. hûn barê xwe hilnadin; 46. wan gund û bajarên me wêran kirin; 47. em dev ji doza xwe ya rast bernadin; 48. seet bûye duwanzde şevê, hê jî zarûk ranakevin.

تمرین ۱۳- ب ؛

۱- این در را باز کن و داخل شو ۲- ما هر صبح از خانه خارج می شویم و به سر کارمان می رویم ۳- همه ما راه دیاربکر را می شناسیم ۴- فردا، پینه دوز کفش های تو و خواهرت را درست خواهد کرد ۵- شب گذشته، سربازان وارد روستایمان شدند و خانه های ما را چپاول کردند ۶- ما برای ازدواج دختر عمویم، سه بز را سر بردیم ۷- سه سال است که از کشورم دور هستم و تصمیم گرفته ام بزودی به آنجا برگردم ۸- کشورم خیلی زیبا و بزرگ است، از چشم اندازهای باشکوهش، دره های عمیق اش، دشت های وسیع اش خسته و کسل نمی شوم ۹-

خیلی سردمان هست، برایمان از چای داغ سماور بریز تا که از آن بنوشیم که کمی گرم شویم
۱۰- عکس های خانواده و روستایت را به من نشان بده.

۲۷. کلمات نامعین ؛

کلمات نامعین، نا متغیر هستند. آنها چه صفت چه اسم باشند معمولاً قبل از کلمه ای قرار می گیرند که با آن در ارتباطند ، بجز کلمه *din* (بجز، دیگر)، که پس از اسمی قرار می گیرند که با اضافه به آن متصل است.

۲۷. ۱. ۱. صفت *din* (دیگر) پس از اسم قرار می گیرد و با اضافه به آن متصل است.

مثال :

<i>ev tişt-ek-î din e.</i>	این چیز دیگری است.
<i>heta car-eka din</i>	تا دفعه بعد، با دفعه ای دیگر
<i>yê /ya din</i>	دیگری

۲۷. ۲. متداول ترین ضمائر نامشخص عبارتند از :

çend : چند تا آمدند، چند تا رفتند. *çend hat-in çend çû-n.* چند : *çend*
çawa : همانطور *kor çawa li Xweda di-nihêr-e Xweda jî wisa lê di-nihêr-e.*

کور همان طور (هر طور) که خدا را نگاه می کند، خدا نیز او را همان طور نگاه می کند.

به خدا، زیادند. *welle hî gelek in.* زیاد : *gelek*

نه، این زیاد است. *na eve gelek e.*

خیلی ها کردند. *gelek-a ve-da-n.*

۲۷. ۳. صفات نامشخص زیرین قبل از کلمه ای قرار می گیرند که آن را مشخص می کنند

و برحسب حالت، مفرد یا جمع می باشد.

çend: بعضی، چند،

ez çend sêv-an di-kirr-im. من چند تا سیب خریدم.

em çend roj berê li mal-a we bû-n. چند روز قبل، خانه شما بودیم.

gelek : بارها، اغلب. *gelek caran.* زیاد :

filan : در فلان زمین، در فلان جا. *li filan erd-î.* فلان :

her: همه، هر،

dil-ê min di-xwaz-e ku her roj te bi-bîn-im. دوست دارم هر روز تو را ببینم.

her kes-ek-î dijmin be. هر کسی که دشمن باشد.

herçî: هرچه، هر که، هر کس

herçî meriv he-bû di-hat gund. همه مردم به روستا می آمدند.

her kesek ji bo mirî-yê xwe di-girî. هر کسی برای مردگان خویش گریه می کند.

hemû : همه

hemû welatparêz yek b-in. همه میهن پرستان متحد شدند.

ez li hemû Ewrûpê gerî-yam lê min weka bajar-ê Amed-ê bajar-
ek-î xweş ne-dît. من تمام اروپا را گشتم ولی شهری به خوشی شهر آمد (دیاربکر) ندیدم.

hin: بعضی، تعدادی

hin kes ni-zan-in bi-xwîn in. بعضی افراد خواندن بلد نیستند.

hin pirtûk-an di-bîn-im. بعضی کتاب ها را می بینم.

ku : هر

li ku der-ê bû êvar em-ê li wê der-ê rawest-in.

هر جا شب شد، همان جا توقف خواهیم کرد.

giş , gişkî , gîş , gîşk ew gişkî di-zan-e. او همه را می داند. همه :

herçî: هرچه، هر که

herçî vê çîrok-ê bi-xwîn-e. هر کسی که این داستان را بخواند.

herçî di-gihêş-ê. هر کسی که (به آن) می رسید.

tu : تو هیچ چیز نداری.. tu tişt-ê te tune. هیچ :^۱

تمرین ۱۴- الف ؛

1. ew di goyê min da çend gotinan dibêje; 2. me bi çend hevalên
xwe va komeleka çandî saz kir; 3. min çend caran ji wî ra name şand
lê tu bersîvek neda min; 4. ev çi xwarin e, te ewqas xwê kirîyê; 5.
Şivan çi xweş kilamên kurdî dibêje; 6. gelek kes tev li şeva me ya
newrozê bûn; 7. pirr mixabin gelek Kurd hê jî nizanin bixwînin û

۱. tu برای تأکید بر منفی می باشد.

binivîsin; 8. te filan k es dît; 9. min ji filan merivî pirs kir; 10. dibêjin li filan erdî petrol derxistine; 11. herçî hevalên dixwazin bila şerm nekin rabin dîlanê; 12. kengê min jê pere dixwest, dilê xwe teng nedikir û dida min; 13. ez her roj bi qasî du seetan dixwînim; 14. hemû hevalên me ji we razî ne; 15. ji hemû fêkîyan ez zêdetir ji bîyokê hez dikim; 16. hin rojname rastîyê nanivîsin; 17. hin pirtûk ji bo zarûkan giran in; 18. ev nan hişk e, ji kerema xwe ra yekî din bide min; 19. hevalekî din rabû ser pîyan û helbestek xwend; 20. tu çawa ji wî aciz î, ew jî wusa ji te aciz e; 21. tu nizanî ew çiqas jê hez dike; 22. ez ewqas li dinyê gerîyam min bi qasî te bedew nedît; 23. gelek caran em li mala wan dicivîyan; 24. em li bajêr gelek in lê li gundan hindik in; 25. merivekî xwenda ye û her tiştî dizane; 26. herçî vê stranê godarî bike dê bigirî.

تمرین ۱۴- ب ؛

۱- نمی دانی چقدر دوستت دارم ۲- چند صفحه از این کتاب هنر را خواندم ۳- فلانی امروز صبح به دیدنم آمد ۴- هر روز ساعت پنج از خواب بلند می شوم ۵- هنگامیکه اسباب کشی کردیم، چند نفر به کمک ما آمدند ۶- دفعه بعد، مجله های گردی برایت خواهیم آورد ۷- اغلب به دیدن پدرم در روستا می روم ۸- درختان باغ عمویت میوه های زیادی می دهند ۹- بچه های امروزی همه چیز را می دانند ۱۰- سلام مرا به دوستان در دیاربکر برسان ۱۱- فلانی خبرهایی از روستایمان را به من داد ۱۲- من تو را بر تمام دیگر دخترها ترجیح می دهم ۱۳- چند دوست گرد را به خانه ام دعوت کرده ام ۱۴- او تمام غذاهای گردی را دوست دارد ۱۵- بایستی تمام سلاح های کشتار جمعی ممنوع گردند ۱۶- فردا بعضی از ما عازم یک سفر طولانی خواهیم شد ۱۷- می دانم که پدرم ماه آینده چند اسب را از شهر خریداری خواهد کرد.

۲۸. افعال بی قاعده ؛

گردی کرمانجی سه فعل بی قاعده دارد.

۲۸. ۱. فعل bûn /b- بودن، شدن. شکل های فعل bûn چندین کاربرد دارند.

۲۸. ۱. ۱. فعل bûn ، با مفهوم (بودن)، در حال ساده حاوی یک شکل متصل است که

نقش فعل ربطی را ایفا می کند. (به ۱۳. ۲. ۱ مراجعه شود).

۲۸. ۱. ۲. فعل bûn با مفهوم (شدن) دارای صرف کامل و منظم است.

مثال :

tu qelew di-b-î.

تو چاق می شوی.

heger tu bi-b-î şivan. اگر تو چوپان شوی.

bila hişyar ne-b-e. تا که بیدار نشود، نگذار بیدار شود.

ew bû-bû-n mêvan-ên me. آنها مهمان ما شده بودند.

۲۸. ۱. ۳. فعل bûn در تشکیل زمانهای ماضی بعید، کامل، التزامی کامل و شرطی گذشته دخیل است.

۲۸. ۱. ۴. فعل bûn در تشکیل عبارات فعلی (به قسمت ۲۶ مراجعه شود) دخیل است. در این حالت، با پیشوند وجهی -bî تشکیل نمی شود.

۲۸. ۲. فعل hebûn / heyîn / heye

۲۸. ۲. ۱. فعل heyîn (وجود داشتن، حاضر بودن، شرکت کردن) با یک صرف (فعل) لازم و صیغه به حال و آینده محدود می شود.

آینده	حال ساده
-ê / dê he-b-im	Ez he-me
-ê / dê he-b-î	Tu he-yî
-ê / dê he-b-e	Ew he-ye
-ê / dê he-b-in	Em he-ne
-ê / dê he-b-in	Hûn he-ne
-ê / dê he-b-in	Ew he-ne

مثال :

ez he-me. من وجود دارم.

tu di vî karî da he-yî. تو در این کار شرکت می کنی.

ew he-ye yan tune-ye? او موافق است یا نه؟

em-ê hebin. ما وجود خواهیم داشت.

pere ne hewce ye heyîn-a te ji bo min bes e.

پول لازم (مهم) نیست، وجود تو برایم کافی است.
 ۲.۲.۲۸. فعل *hebûn /heye* با مفهوم داشتن، مالک بودن، تعلق داشتن، فقط دو
 شکل (ضمیر) شخصی دارد : سوم شخص مفرد جمع. در تمام صرف، در زمانهای حال یا
 گذشته، مفهوم مجهول دارد.^۱

جمع	مفرد	
he-ne	he-ye	حال ساده
he-b-in	he-be	حال التزامی
dê he-b-in	dê he-b-e	آینده
he-bû-n	he-bû	گذشته ساده و استمراری
he-b-ana	he-ba	التزامی کامل
he-bû-na	he-bû-wa	شرطی گذشته

مثال :

یک کتاب او پیش من است. *kitêb-ek-a wî li ba min he-ye.*
 من اسب دارم. *hesp-ên min he-ne.*
 تو پول داشتی. *per-ê te he-bû.*
 پارسال دو خانه داشتم. *par du xanî-yên min he-bûn.*
 اگر خیار، انگور و کدو وجود داشته باشد. *heger xîyar, tirî û kundir he-b-in.*
 اگر پول داشتم. *pre-ê min he-b-a.*
 اگر گوشت و برنج وجود داشت. *heger goşt û birinc he-b-ana.*
 ۲.۲.۳. منفی حال ساده *heyîn /hebûn* همان منفی فعل ربطی می باشد. منفی
 دیگر زمانها همان منفی فعل *bûn* می باشد.

^۱ فعل *hebûn* قبل از خود دارای پیشوند وجهی *bi-* نیست.

مثال :

he-bû ne-bû. روزی روزگاری؛ روزگاری ... وجود داشت.

tenê lihêf-ek-a wan he-bû û tu tişt-ek-î wan tune bû.

آنها فقط یک لحاف داشتند و هیچ چیز نداشتند.

du hesp he-ne lê bê zîn in. دو اسب وجود دارند اما بدون زین هستند.

tenê mal-ek-a me he-bû û qet tişt-ek-î me yê din tune bû.

ما فقط یک خانه داشتیم و دیگر هیچ چیز دیگری نداشتیم.

۲۸. ۳. فعل بدون (ضمیر) شخصی /bê /bîyan^۱ (لازم بودن، بایستن) فقط برای سوم

شخص مفرد و در زمانهایی خاص به کار می رود. معادل فرانسوی آن il faut, il aurait

fallu می باشد و فعلی را مشخص می کند که در التزامی یا شرطی کامل پس از آن می آید.

مثال :

di-bê hûn qusûr-ên me bi-bexşîn-in. بایستی ایرادهای ما را ببخشید.

di-bê tu bi-ç-î mal-a wan. بایستی به خانه آنها بروی.

di-bê hûn sibê zû hişyar b-in. بایستی صبح زود بیدار شوید.

bi-bê ne-bê di-bê vî kar-î bi-qedîn-e.

بخواهد نخواهد (در هر صورت) باید این کار را تمام کند.

di-bîya ku heval-ên we bi-hat-ana. بایستی دوستان شما می آمدند.

di-bîya ez bi-çû-ma. من بایستی می رفتم.

۲۸. ۳. ۱. برای بیان (نباید، نبایستی)، فعل مشخص شده با bîyan پس از پیشوند منفی

ساز مناسب قرار می گیرد :

مثال :

di-bê hûn ne-ç-in. نباید بروید.

۱. در دیگر لهجه های کرمانجی (بادینانی ...)، از شکل -vê /vîyan (ضروری بودن، بایستن، خواستن، آرزو کردن) استفاده می شود.

آزاد نبایستی این خانه کهنه را می خرید.

تمرین ۱۵- الف ؛

1. meha bê otomobileka min dê hebe; 2. maleka min a mezin tune; 3. tişteki wan tune; 4. bi wî ne germ e; 5. bi me ne sar e; 6. maleka birayê min heye; 7. di bexçe da dar hene; 8. di teniştâ mala me da darên bilind hene; 9. di bin daran da sî heye; 10. bapîrekî wî heye; 11. mehîneka min a xweşik hebû; 12. di kasika xulam da av heye lê ew av ne honik e; 13. di qata jorîn a mala me da sê ode hebûn; 14. di ber malê da bexçeyek heye; 15. di paş bexçe da rûbarek heye; 16. kiraseka Şîrînê ya sipî hebû; 17. di bajarê me da sê otêl, çar xwendegeh, sînamayek, tîyatroyek û du nexweşxane hene; 18. birayekî min heye, û du xuşkên wî hene; 19. çar xalên wê hebûn; 20. karê me heye; 21. dostekî we yê hêja heye; 22. tişteki me tune; 23. kursîyek di bin masê da heye; 24. hevaleka wê hebû navê wê Zînê bû; 25. dostên Kurdan pirr tune ne; 26. di dinyê da li dor sê hezarî ziman hene; 27. porên wê yên dirêj hebûn; 28. par hevaleka min a pirr xweşik hebû; 29. li qeza me dermanxane tune bû, ji bo kîrîna dermanan em diçûn bajêr; 30. welatekî me yê dewlemend heye lê em feqîr in; 31. du go, du dest, du ling û du çavên me hene; 32. çi karê wî li vir heye?; 33. di gundê me da hê jî ceryan tune.

تمرین ۱۵- ب ؛

۱- تو یک دوست داری ۲- من دوست (دوستانی) ندارم ۳- این دختر جوان چشمان زیبای سیاه دارد ۴- روستائیان یک مادیان خاکستری رنگ دارند ۵- یک سگ جلوی در وجود دارد، تو باید دقت کنی ۶- او یک دوست خوب در تونجلی دارد ۷- بریوان یک روسری ابریشمی بر سر دارد ۸- من از خانواده بدرخان خبر ندارم ۹- شما به من گفته بودید که در خانه شما در ییلاق، سگ و گربه وجود دارد ۱۰- سال آینده، من در شهر یک خانه بزرگ خواهم داشت ۱۱- ما همیشه در خانه برنج و سیب زمینی داریم ۱۲- در کلاس ما، سی و دو دانش آموز وجود دارد : بیست پسر و دوازده دختر ۱۳- هنگامی که جوان بودیم، همیشه در خانه شیر وجود داشت ۱۴- بایستی همیشه در جیب پول داشته باشی ۱۵- عمه ها و عموهایم بچه های زیادی دارند ۱۶- هنگامی که بچه های من بزرگ شوند، آنها شهروندان خوبی خواهند شد ۱۷- دختر لزگین یک زن زیبای جوان شده است.

۲۹. سوالی نمودن ؛

سوالی کردن یا با تغییر لحن کلام یا با استفاده از قید، ضمیر یا صفات پرسشی مشخص می شود.

۲۹. ۱. تغییر لحن کلام ؛ در این حالت، کلمات جمله سوالی ترتیب خود را حفظ می کنند اما روی فعل تأکید صورت می گیرد.
مثال :

bav-ê min di-bîn-î? آیا پدرم را می بینی؟
we hê jî ev roman ne-xwend-îye? هنوز این رمان را نخوانده اید؟
۲۹. ۲. کلمات پرسشی - قید، ضمیر یا صفت - قبل از اسم قرار می گیرند. متداول ترین آنها عبارتند از :

چگونه، چگونه: çawa / çawan

bi vî deng-ê xwe yê ket-î tu-yê çawan ji me ra stran-an bi-bêj-î?
تو با این صدای گرفته ات، چگونه برای ما آواز خواهی خواند؟
ew çawa masî-yan ji gol-ê di-gir-e? او چگونه ماهی ها را از دریاچه می گیرد؟

چطوری؟ çawa yî?

em-ê çawan bi-k-in? چگونه خواهیم کرد (چه کار خواهیم کرد)؟

چند : çend

çend bira-yên te hene?	چند برادر داری؟
hûn çend kes in?	شما چند نفر هستید؟
seet çend e?	ساعت چند است؟
çend in?	چقدر هستند؟ ؛ قیمت شان چقدر است؟
ev çi ye?	این چیست؟
tu çi di-bêj-î?	تو چه می گویی؟
hûn çi di-k-in?	شما چه کار می کنید؟
ew çi kes in?	آنها کی هستند؟
ma çi ye?	اما چیست؟ ؛ پس چیست؟
ew hat in çi?	آنها برای چه آمدند؟
gelo: آیا	

gelo ji min razî ye? آیا از من راضی است؟

gelo hûn bi kurdî di-zan-in? آیا شما کُردی بلدید؟

ka /kanî: کجا، کجاست

ka keçik? دختر کجاست؟

kanî filan kes? فلان کس کجاست؟

kanî bexç-ên me? باغچه های ما کجا هستند؟

kanî heval-ên te? دوستان تو کجایند؟

kengê /kînga: کی، چه زمانی

kînga koçer di ç-in zozan-an? عشاير کی (چه زمانی) به بیلاق می روند؟

kî /kê: (حالت مستقیم) چه کسی، کی (حالت مستقیم)

ew kî ye? او کیست؟

kê kî kuşt? چه کسی کی را کشت؟

tu lawik-ê kê yî? تو پسر چه کسی هستی؟

tu kê di-bîn-î? تو چه کسی را می بینی؟

tu ji kê di-rev-î? تو از چه کسی فرار می کنی؟

law-ê kê ne-xweş e? پسر چه کسی مریض است؟

ku: کجا

li ku der-ê? کجا؟ در کدام محل؟

karkir li kun e? کارگران کجایند؟

ma: آیا (با حالت تردید)

ma min ji te ra ne-got? مگر به تو نگفتم؟

ma Azad birçî ye? مگر آزاد گرسنه است؟

qey: آیا، چرا (که اغلب با حالت منفی بکار می رود)

qey tu ne-çû-yî? حتماً نرفته ای؟ ؛ آیا نرفته ای؟

qey min ji te ra ne-got? شاید (مگه) به تو نگفتم؟

qey hûn têr in? آیا سیر هستند؟

qey ew na-xw-in? چرا نمی خورید؟ ؛ شاید سیر هستید؟

۲۹.۳. به موزات کلمات پرسشی ساده، کلمات پرسشی مرکب *î* و *kî* نیز وجود دارند :

çima: چرا

çima ser-ê min di-êş-e ni-zan-im? نمی دانم چرا سرم درد می کند؟
 çima tu ji wî ewqas hez di-k-î? چرا اینقدر او را دوست داری؟

çiqas: چه مقدار، چه تعداد

heq-ê te çiqas-e? حق تو چقدر است؟
 çiqas deyn-ê te li min e? چقدر به من بدهکاری؟

çira: چرا

çira zivistan-an roj erd-ê germ na-k-e? چرا خورشید در زمستان زمین را گرم نمی کند؟

kîjanî /kîjan / (مذکر) kîjanê / (مونث) kîjanan: کدام ها

ew ji kîjan gund-î ye? او از کدام روستاست؟
 tu kîjanê di-bîn-î? کدام یکی (مونث) را می بینی؟
 tu kîjanî di-xwaz-î? کدام یکی (مذکر) را می خواهی؟

۲۹. ۴. سوال دوگانه به کمک کلمات ربط yan و an (یا) بیان می شود.

مثال :

tu di-xw-î yan na-xw-î? می خوری یا نمی خوری؟
 ew t-ê an na? او می آید یا نه؟
 erê an na? آره یا نه؟

تمرین ۱۶- الف ؛

1. bavê te li ku ye?; 2. tu li ser rê çi dibînî?; 3. di salekê da çend meh hene?; 4. hûn li ku ne?; 5. destmaleka wê heye?; 6. keçikan çi da te?; 7. wan çi xwar?; 8. zarûk mamostê dibînin?; 9. navê jina te çi ye?; 10. porên Dîjlê ji çi rengî ne?; 11. enîya Reşo çawa ye?; 12. seet çend e?; 13. di pişt ra kê xeber da?; 14. kî şîvê çê dike?; 15. kî dike?; 16. kî dipeyive?; 17. we çi fikir?; 18. wê şîr firot kê?; 19. tu wan nas dikî?; 20. xuşka te çend salî ye?; 21. tu çend roj berê hatî?; 22. çend birayên te hene?; 23. roj di seet çendan da hiltê?; 24. tu çi karî dikî?; 25. hûn bi kîjan zimanên bîyanî dizanin?; 26. ew çend daran dibîne?; 27. tu ji goştê kîjan heywanan hez dikî?; 28. ew ji kîjan keçikê hez dike?; 29. kê ji we ra got ez naxwazim bêm?; 30. derîyê mala we çawa ye?; 31. mezin e yan piçûke e?; 32. kî dixwaze li ser texte binivîse?; 33. çima tu şîvê naxwî?; 34. mala we li ku ye?; 35. hûn bi ku da diçin?; 36.

kuçên bajarê we teng in yan fireh in?; 37. kînga tuyê bêy(-î) min bibînî?

تمرین ۱۶- ب ؛

۱- روی تخته سیاه چه می نویسی؟ ۲- چطوری؟ ۳- زن و بچه هایت چطورند؟ ۴- این لباس (زنانه) چه رنگی است؟ ۵- آیا این کفش ها چرمی هستند؟ ۶- تو کُرد هستی یا ایرانی؟ ۷- والدین تو کجا هستند؟ ۸- بزرگترین شهر کردستان کدام است؟ ۹- آیا بچه ها غذایشان را می خورند؟ ۱۰- ساعت چند بیدار خواهی شد؟ ۱۱- چه می خواهی بنوشی، چای یا قهوه؟ ۱۲- چرا کُردی نمی خوانید؟ ۱۳- آیا مدرسه کُردی در ترکیه وجود ندارد؟ ۱۴- کیه؟ (کیست؟) ۱۵- او را نمی شناسی؟ ۱۶- آیا زبانی غنی به اندازه کُردی می شناسی؟ ۱۷- کدام یکی بهتر است؟

۳۰. التزامی کامل ؛ (شناسه اول + b + (i) + ریشه دوم)

التزامی کامل از ریشه گذشته فعل به علاوه حرف صدا دار اتصال (i) که پس از حرف بی صدا ظاهر می شود، ریشه حال فعل bûn و شناسه های شخصی اول تشکیل می گردد. جدول التزامی کامل ؛

	ketin	man
اول شخص مفرد	ket-ib-im	ma-b-im
دوم شخص مفرد	ket-ib-î	ma-b-î
سوم شخص مفرد	ket-ib-e	ma-b-e
جمع مشترک	ket-ib-in	ma-b-in

همینکه کار انجام شد، التزامی کامل یا گذشته اجباری بیانگر پیشین بودن نسبت به حال و آینده می باشند.

۳۰. ۱. التزامی کامل در یک جمله اصلی پس از ادات xwezî, xwezîka, gerek e, lazim e, di be, bişîrî, eger تا وقتی که من بیایم، شام خود را خورده باشد.

مثال :

heta ez b-ê-m bila şîv-a xwe xwar-ib-e.

تا وقتی که من بیایم، شام خود را خورده باشد.

heta roj-a çarşem ê gerek-e ders-ên xwe xwend-ib-in.

تا چهارشنبه بایستی درسهایش را خوانده باشد.

dibe ku heval-ên we rojnam-ên kurd-î xwend-ib-in.

شاید دوستان شما روزنامه های کُردی خوانده باشند.

dibe ku Şîrînê derew got-ib-e. شاید شیرین دروغ گفته باشد.

gava ku hat-im bila sobe vê-ket-ib-e. هنگامی که آمدم، بخاری بایستی

روشن باشد.

eger wî av germ ne-kir-ib-e , em-ê ni-kar-ib-in xwe bi-şo-n.

اگر او آب را گرم نکرده باشد، ما نخواهیم توانست خودمان را بشوییم.

۳۰.۲. در جمله بیانگر نتیجه که اغلب با heta (تا زمانیکه) یا gava (هنگامیکه)

دارای پیرو می گردد، قبل از التزامی کامل تکواژهای ê- یا dê /wê قرار می گیرند.

مثال :

heta ew b-ê min ê kar-ê xwe qedand-ib-e.

تا او بیاید، من کارم را (می توانستم) تمام کردم.

heta ku tu ji malê der-kev-î Mizgînê wê çû-b-e.

تا تو از خانه خارج شوی، مزگین خواهد رفت.

gava ku hûn bang-î wî k-in ew-ê ra-bû-b-e.

هنگامیکه او را صدا بزنی، او بیدار خواهد شد.

heta ku hûn telefon bi-k-in em ê hat-ib-in. تا شما تلفن کنید، ما

خواهیم رسید.

۳۰.۳. استثناء : افعال karîn (توانستن)، zanîn (دانستن) و werîn (جرات کردن)

در التزامی کامل دارای یک صرف خاص هستند. این زمان از پیشوند وجهی bi- قبل از ریشه

حال فعل (نه گذشته آن)، حرف صدادار i، ریشه حال فعل bûn و شناسه های شخصی اول

تشکیل می گردد. قبل از این شکل، تکواژهای ê- یا de /wê قرار می گیرند.

ez-ê bi-kar-ib-im	ez-ê bi-zan-ib-im	ez-ê bi-wêr-ib-im
tu-yê bi-kar-ib-î	tu-yê bi-zan-ib-î	tu-yê bi-wêr-ib-î
ew-ê bi-kar-ib-e	ew-ê bi-zan-ib-e	ew-ê bi-wêr-ib-e
em-ê bi-kar-ib-in	em-ê bi-zan-ib-in	em-ê bi-wêr-ib-in
hûn-ê bi-kar-ib-in	hûn-ê bi-zan-ib-in	hûn-ê bi-wêr-ib-in
ew-ê bi-kar-ib-in	ew-ê bi-zan-ib-in	ew-ê bi-wêr-ib-in

heta sê roj-an ez-ê bi-zan-ib-im çend kes wê tev li civîn-ê bi-b-in.
تا سه روز خواهم دانست چند نفر در جلسه شرکت خواهند کرد.
eger bav-ê wî per-an bi-d-ê ew-ê bi-kar-ib-e xanî-yek-î mezin bi-
kirr-e.

اگر پدرش به او پول بدهد، او خواهد توانست یک خانه بزرگ بخرد.
gelo di vê şev-a tarî da ew-ê bi-wêr-ib-e?

آیا در این شب تاریک او جرأت خواهد کرد؟

۳۰. ۴. منفی التزامی کامل (شناسه اول + b + i + [ریشه اول] + ne) ؛

منفی التزامی کامل با پیشوند تکیه دار -ne بیان می شود. منفی جانشین پیشوند وجهی
bi- در فعل های karîn ، zanîn و wêrîn می گردد.
مثال :

d-i-be ku camêr ne-mir-ib-e û bi xûn-ê ket-ib-e.

شاید (این) مرد نمرده باشد و از خونریزی (مرده باشد).

di-b-e ku heval ê te ne-hat-ib-e û ew çû-b-e cem dixtor.

شاید دوست تو نیامده باشد و پیش دکتر رفته باشد.

۳۱. شرطی ؛

دو زمان شرطی عبارتند از :

۳۱. ۱. شرطی گذشته (شناسه چهارم + b + i + (ریشه دوم)

این زمان از ریشه گذشته فعل، ریشه حال فعل bûn و شناسه های شخصی چهارم
تشکیل می شود. شکل این شناسه های شخصی از منطقه ای به منطقه دیگر متفاوت است.
جدول شناسه های شخصی چهارم ؛

پس از حرف صدا دار	پس از حرف بی صدا	
-ma	-ama	اول شخص مفرد
-ya /-yayî	-a /-yî	دوم شخص مفرد
-ya	-a /-aya	سوم شخص مفرد
-na /-yana	-ana	جمع مشترک

جدول شرطی گذشته ؛

ketin	
اول شخص مفرد	ket-ib-ama /ket-ibû-ma
دوم شخص مفرد	ket-ib-a /ket-ibû-ya /ket-ibû-yayî
سوم شخص مفرد	ket-ib-a /ket-ibû-ya /ket-iba-ya
جمع مشترک	ket-ib-ana /ket-ibû-na

جدول شرطی یک زمان غیر واقعی گذشته می باشد. آن یک فرض تحقق نیافته، غیر قابل تحقق یا غیر ممکن را در گذشته پیشین نسبت به یک گذشته دیگر بیان می کند.

۳۱. ۱. ۱. گذشته شرطی در یک جمله ساده یا اصلی، پس از کلمات xwezî, xwezîka, xwezila (که بیانگر یک آرزو، خواست یا تاسف و پشیمانی هستند)، lazim bû , gerek bû (لازم بود، بایستی) می آید.

مثال :

لازم بود حقیقت را بگوید. lazim bû rastî got-ib-a.

لازم بود دلش بخواهد. gerek bû dil-ê wî xwest-ib-a.

(ای کاش) می دانستیم کدام روز می آید. xwezî me zanî-bû-ya kîjan roj-ê t-ê.

۳۱. ۱. ۲. شرطی گذشته در یک جمله بیان کننده نتیجه، که اغلب با eger (اگر) همراه است، پس از تکواژهای -e یا dê /wê قرار می گیرد.

مثال :

اگر تو می گفتی، من می آمدم. eger te got-i bû-ya ez-ê hat-iba-ma.

اگر اجازه می دادی، او را می زد. eger te bi-hêşt-a wî-yê lê xist-ib-a.

eger te sabûn bi-da-na min-ê zarûk baş şûşt-ibû-ya.

اگر صابون ها را به من می داد، بچه را خوب می شستم.

eger wî baş xwarin bi-xwar-a ew-ê pirr xurt bi-bû-ya.

اگر او خوب غذا می خورد، خیلی قوی می شد.

۳۱. ۱. ۳. منفی شرطی گذشته (شناسه چهارم +b + (i) + ریشه دوم + ne).

منفی شرطی گذشته با پیشوند تکیه دار ne- بیان می شود.

مثال :

ای کاش ما زیر دست (تحت). (ne-b ana یا) xwezî em bindest ne-bûn-a
ستم) نبودیم.

eger te ji min ra ne-got-a, min-ê ew masî-yê genî xwar-ibû-ya û
اگر به من نمی گفتی، آن ماهی فاسد را می خوردم و ez-ê pê nexweş ket-ibû-ma.
مریض می شدم.

۳۱.۲. شرطی کامل (شناسه چهارم + ریشه دوم + bi)

جدول شرطی کامل

	ketin	man
اول شخص مفرد	bi-ket-ama	bi-ma-ma
دوم شخص مفرد	bi-ket-a	bi-ma-ya
سوم شخص مفرد	bi-ket-a	bi-ma-ya
جمع مشترک	bi-ket-ana	bi-ma-na /bi-ma-yana

شرطی کامل یک زمان غیر واقعی است که یک فرض تحقق نیافته را در یک گذشته
نزدیک بیان می کند.

۳۱.۲.۱. شرطی کامل در یک جمله اصلی پس از کلمات xwezî, xwezîka,
xwezîla, bilâla zim bû و ... می آید.

مثال :

ای کاش گوشت می خوردم (اما گوشت وجود ندارد). xwezîka min goşt bi-xwar-a.
xwezî te ji mamoste-yê xwe bi-pirsî-ya.

ای کاش از استاد خودت می پرسیدی (اما امکان پذیر نبود).

بایستی می آمدند (ای کاش می آمدند). bila ew bi-hat-ana.

لازم بود او برود. lazim bû ew bi-çû-ya.

۳۱.۲.۲. شرطی کامل در جمله بیان کننده نتیجه، که اغلب با کلمه eger (اگر) همراه
است، پس از تکواژهای آینده، یعنی dê /wê یا -ê می آید.

مثال :

eger tu bi-hat-a min ê alîkarî-ya te bi-kir-a.

اگر می‌آمدی، به تو کمک می‌کردم.
 eger dil-ê wî bi-xwest-a ew ê bi-çû-ya. اگر دلش می‌خواست، می‌رفت.
 wan ew tişt zanî-bû-na wan-ê ji min ra bi-got-ana.
 اگر آنها آن را می‌دانستند، به من می‌گفتند.
 eger ne kal bû-na min-ê hûn bi-şand-ana.
 اگر پیر نبودید، شما را می‌فرستادم.
 xwezî ez dewlemend bû-ma te-yê bi-dît-a min ê ka çiqas alîkarî-ya te bi-kir-a.
 ای کاش ثروتمند بودم، می‌دید که چقدر به تو کمک می‌کردم.
 eger me pîvaz xwar-iba-ya dê bîhn ji dev-ê me bi-hat-a.
 اگر پیاز می‌خوردیم، بوی بد از دهانمان می‌آمد.
 xwezî ew li vir bû-ya wî-yê stran-ên kurd-î bi-got-ana.
 ای کاش اینجا بود، (اگر بود) برایمان ترانه‌های کُردی می‌خواند.
 eger pirr dereng ne-bû-ya ez-ê bi-ma-ma. اگر دیر نبود، می‌ماندم.
 xwezî ku mîr hat-ib-a em-ê bi-çû-na nêçîr-ê.
 ای کاش (اگر) شاهزاده می‌آمد ما به شکار می‌رفتیم (او نخواهد آمد).
 توجه :
 tifing-a min hebû-ya (he-ba, he-ba-ya, he-bewaya) min-ê hirç bi-kuşt-a.
 اگر تفنگ داشتم، خرس را می‌کشتم.
 xwezî ez mamoste bû-ma. ای کاش من معلم بودم.
 ۳۱. ۲. ۳. منفی شرطی کامل (شناسه چهارم + ریشه دوم + ne).
 منفی شرطی کامل با پیشوند تکیه دار -ne بیان می‌شود که جایگزین پیشوند وجهی bi- می‌گردد.
 مثال :
 xwezî çav-ên min kor bû-na û min tu di vî hal-î da ne-dît-a.
 ای کاش چشمانم کور می‌شد و تو را در این وضعیت نمی‌دیدم.
 eger we gazî me ne-kir-ana em ê ne-hat-ana.
 اگر ما را دعوت نمی‌کردید، نمی‌آمدیم.
 eger wî ne-xwest-a ez-ê ne-çû-ma. اگر او نمی‌خواست، من نمی‌رفتم.
 ku hûn li wir bû-na wî-yê ez ne-girt-ama

اگر آنجا بودید، او (نمی توانست) مرا بگیرد.

eger baran barî-bû-ya em-ê ne-hat-ib-ana. اگر باران می‌بارید، ما نمی‌آمدیم.

تمرین ۱۷- الف ؛

1. gava ew hat, min dikir xwe bişûşt; 2. eger ne ji xatirê te bûya, min dê lawik bi destê xwe bikuşt; 3. eger hewa sar bûya, em nediketn avê; 4. xwezî em bindest nebûna û yek ji wan neteweyên azad bûna; 5. eger te ewqas xeber nedaya, ewê aciz nebûna; 6. perê min hebûya, ezê biçû(-ya)ma Parîsê; 7. eger min zanîbûya xwarin pirr tûj e, min dê nexwariba; 8. ez zengîn bûma minê xanîyekî mezin bikirîya; 9. hewa germ bûya em dê biketana avê; 10. eger îsal baran bibarîya genim dê mezin bûya; 11. eger wî dersa xwe bixwenda dê kurekî jîr bûya; 12. eger wî bixwesta, minê ew bidaya wî; 13. eger min zanîbûya minê bilîsta(-ya); 14. xwezîka em çûbû(-ya)na mala wî, dibe ku ji me biqehire; 15. xwezî we xebera me kiribana weyê xwe şaş nekirana; 16. xwezîka em revîyabûna baranê em girtin; 17. eger neqetîyabûya (neqetîyabaya) minê ew dîyarîyê te bikira (bidaya); 18. xwezî te pere anîbûya; 19. xwezîka te karên xwe du seet berê qedandibûna; 20. xwezî sibê baran nebarîya me yê kincên xwe ziwa bikirana; 21. eger cilên min nû bûna ezê xweşîktir bûma (bama, bûyama); 22. bila wan zû nexwaribûyana, ma nizanibûn emê bîn?; 23. eger te karê xwe zûtir biqedanda, tuyê berîya min biçûya; 24. eger bavê min do hatibûya(-aya) dê birayê min di rê da rastî wî bihata.

تمرین ۱۷- ب ؛

۱- اگر او با صدای بلند حرف می زد، من صدایش را می شنیدم ۲- اگر او را دیده بود، با خود به شهر می آورد ۳- اگر داروهایش را می خورد، زودتر خوب می شد ۴- اگر آب خیلی داغ نبود، دستهایم نمی سوخت ۵- اگر لباس (زنانه) خیلی گران نبود، آن را می خریدم ۶- اگر گرسنه بودی، آذوقه می خریدی ۷- اگر نشانی او را می دانستم، این نامه را برایش می فرستادم ۸- اگر این کتاب را به من می دادی آن را می گرفتم ۹- اگر ماشین خریده بودم، به دیگر شهرهای کردستان می رفتم ۱۰- اگر در خوب بسته می شد، دزد وارد خانه نمی شد ۱۱- اگر صدای شوان اینقدر قشنگ نبود، شنوندگان اینقدر متأثر نمی شدند ۱۲- اگر بچه ها از صدای بمب وحشت نمی کردند، گریه نمی کردند.

۳۲. حروف ربط ؛

دو نوع حرف ربط وجود دارد : حروف ربط هماهنگی و حروف ربط پیرو.

۳۲. ۱. حروف ربط هماهنگی:

«و» û

an ... an «یا ... یا»

ya ... yan «یا ... یا»

an ... an na «وگرنه، والا»

ne ... ne «نه ... نه»

ango /yanî «یعنی»

çi ... çi «خواه ... خواه»

lê ... lêbelê «اما، با وجود این، با این همه»

مثال :

ez û tu من و تو

min ew jê xwest lê wî ew ne-da min. آنرا از وی خواستم اما به من نداد.

îşev ya wer-in mal-a me ya jî her-in cem ap-ê xwe.

امشب یا به خانه ما بیایید یا پیش عمویتان بروید.

piştî xwarînê ew yek an du cixar-an di-keş-îne.

بعد از غذا یک یا دو سیگار می کشد.

an ji wan an ji me. یا از آنان یا از ما.

ku bihar t-ê. هنگامی که بهار فرا می رسد.

۳۲. ۲. حروف ربط پیرو؛

حروف ربط و عبارات ربطی پیرو، حروف اضافه پیرو و متشکل از حال ساده یا التزامی، را

بیان می کنند.

عبارات ربطی نتیجه ترکیب عناصر حروف اضافه یا قیدی با حروف ربط پیرو زمانی ku

(که) می باشد.

piştî ku پس از آنکه

mîna ku همان طور که، آنطور که

heta ku تا که، تا زمانی که

da ku تا که

dema ku هنگامی که، لحظه ای که

gava ku هنگامی که

مثال :

piştî ku şîv-a xwe xwar-in. پس از اینکه شام خود را خوردند.
mîna ku min ji te ra got. آنطور(همانطور) که من به تو گفتم.
heta ku ez gihêşt-ime gund-ê wan. تا (تا زمانی) که من به روستایشان رسیدم.
heta ku ne-yê-m cem we ji mal-ê der-ne-kev-in. تا (زمانی که) پیش شما نیامده ام، از خانه خارج نشوید.
dema ku ew hat baran di-barî-ya. هنگامی که او آمد، باران می بارید.
berîya ku ez b-ê-m hûn şîv-ê bi-xw-in. قبل از اینکه ببایم، شما شام بخورید.
gava ku tu bi-xwaz-î di-kar-î hîn b-î. هنگامی که بخواهی، می توانی یاد بگیری.

۳۳. مجهول یا حالت غیر تصریفی مجهول ؛

برای بیان مجهول دو شکل غیر تصریفی وجود دارد.

۳۳. ۱. هنگامی که فاعل (کننده کار) بیان نمی شود، به فعل hatîfê- «آمدن» متوسل می شویم که در تمام زمان های حال و گذشته صرف می شود. فعل hatin مصدر فعل متعدی یا عبارت فعلی متعدی را مشخص می کند.

مثال :

ev t-ê-ye gotin. این گفته می شود.
em her çil t-ê-n kuştin. هر چهل نفر ما کشته خواهیم شد.
ev goşt na-y-ê xwarin. این گوشت خورده نمی شود.
xwîn bi xwîn-ê na-y-ê şûştin xwîn bi av-ê t-ê şûştin. خون با خون شسته نمی شود، خون با آب شسته می شود.
ma tişt-ên wusa t-ê-n gotin? اما آیا این گونه چیزها گفته می شود؟
xwendin û zanîn na-y-ê talan kirin. خواندن و نوشتن را نمی توان غارت کرد.
çend cild kitêb hat-ibû-n nivîsandin. چند جلد کتاب نوشته شده بود.
ev çîrok-a hêja ne-hat-îye wer-gerandin. این داستان زیبا ترجمه نشده است.
bav-ê wî hat-îye kuştin. پدرش کشته شده است.
derî hat-ibû girtin. در بسته شده بود.
bi tenê ji bo ra-ketina a mêvan-an hat-ibû çê kirin.

فقط برای اقامت مهمانان ساخته شده بود.

۳۳. ۲. هنگامی که فاعل (کننده کار) بیان می شود، به *bi ji alî-yê ... va* یا *dest-ê* متوسل می شویم که مصدر فعل متعدی یا عبارت فعلی متعدی را مشخص می کنند.
مثال :

welat-ê me ji alî-yê çar dewlet-an va hat îye parve kirin.

سرزمین ما از سوی چهار دولت تقسیم شده است.

tu di-zan-î ev kitêb ji alî-yê kê va hat-îye nivîsîn?

می دانی این کتاب توسط چه کسی نوشته شده است؟

ev belavok ji alî-yê kê va hat-îye şandin?

این آگهی از سوی چه کسی فرستاده شده است؟

heval-ê wî bi dest-ê polês-an hat kuştin.

دوستش به دست پلیس ها کشته شد.

ev xwarin-a xweş bi dest-ê dayik-a min hat-îye çê kirin.

این غذای خوشمزه به دست مادرم درست شده است.

تمرین ۱۸- الف ؛

1. *ava qirêj nayê vexwarin*; 2. *benîşt tê cûtin*; 3. *dew û şîr li malan tên firotin*; 4. *cejna Newrozê her sal di 21'ê adarê da tê pîroz kirin*; 5. *destana Memê Alan li çar alîyên Kurdistanê tê gotin*; 6. *destên qirêj bi sabûn û ava germ çêtir tên şûstin*; 7. *di vê gola piçûk da masî nayê girtin*; 8. *piştî xwarinê çay dihat vemwarin*; 9. *çi ji wî bihata xwestin wî ew bi cî danî*; 10. *zimanê kurdî li zanîngeha Sorbonê tê xwendin*; 11. *do bi şevê hîv hat girtin*; 12. *li Amedê di qehwexana da kişik jî tê leyîstin*; 13. *diz ji alîyê nobedarê banqê va hat girtin*; 14. *rojname bi destan dihatin belav kirin*; 15. *li mala me her êvar radyoya Êrîvanê dihat godarî kirin*; 16. *di dikana wan da kinc pirr biha tê firotin*; 17. *kî hat kuştin?*; 18. *ev tiştê hanê nayê gotin*.

تمرین ۱۸- ب ؛

۱- چه کسی فرستاده شده است؟ ۲- دیگر هیچ چیز در خانه وجود ندارد، همه چیز خورده شده است. ۳- در طول این ملاقات هیچ چیز جالبی گفته نشد. ۴- آیا می دانی که اسب ها چگونه دزدیده شده اند؟ ۵- مزارع روستای ما هر سال کاشته می شوند. ۶- با این مرد نمی توان هیچ کاری کرد. ۷- بر اساس اطلاعاتی که به ما رسیده است، خواهر زاده شِركو توسط ژاندارم ها کشته شده است. ۸- به مناسبت عید قربان، پنج گوسفند سر بریده شدند. ۹- جلوی

خانه شان دو یا سه سوراخ حفر شده بود. ۱۰- هر سال وسایل این خانه فهرست بندی شده است. ۱۱- فردا لباس های کثیف در رودخانه شسته خواهند شد.

۳۴. شکل های اسمی فعل ؛

دو شکل اسمی فعل وجود دارد:

۳۴. ۱. وجه وصفی (اسم مفعول) بعنوان صفت بیانی به کار می رود و از ریشه گذشته تشکیل می شود که تکواژ $\hat{1}$ - به آن متصل می باشد.

مثال :

(مصدر : kelandin) $\hat{1}$ -keland-ê شیر جوشیده

(مصدر : mirin) $\hat{1}$ -miri-ne saxe او نه در سلامتی قرار دارد نه مرده است.

ye. (مصدر : girtin) $\hat{1}$ -girti-deri در بسته است.

۳۴. ۲. مصدر که اسم نیز می باشد، از نظر دستوری مؤنث می باشد.

مثال :

strandin-a wê bi xweş-a min na-ç-e.

روش آواز خواندن او (مؤنث) برایم خوشایند نیست.

guhartin-a gustîlk-an.

عوض کردن (مبادله) انگشترها

heta mirin-ê

تا زمان مرگ

bi gotin-ên din.

به عبارت دیگر

xwestin-a we çi ye?

خواسته شما چیست؟

۳۴. ۲. ۱. هنگامی که یک عبارت فعلی مصدری بعنوان اسم به کار می رود، عناصر

تشکیل دهنده این عبارت در نوشتار به صورت واحد در می آیند.

مثال :

helatin-a roj-ê.

طلوع آفتاب

vekirin-a derî.

باز کردن در

di derketin-a me da.

هنگام حرکت (خروج) ما

vebûn-a kulîlk-ê

شکوفه شدن گل

جدول زمان هایی که با ریشه گذشته ساخته می شوند؛

گذشته ساده	(شناسه دوم + ریشه دوم) ket
گذشته استمراری	(شناسه دوم + ریشه دوم + di) di-ket

گذشته کامل یا روایتی	ket-î-ye (نشناسه سوم + î + ریشه دوم)
گذشته استمراری روایتی	di-ket-î-ye (شناسه سوم + ریشه دوم + di)
گذشته بعید	ket-(i) + bû (شناسه دوم + bû + ریشه دوم)
التزامی کامل	ket-(i)-be (شناسه اول + b + ریشه دوم)
شرطی گذشته	ket-ib-a / ket-ibû-w (شناسه چهارم + b + ریشه دوم)
شرطی کامل	bi-ket-a (شناسه چهارم + ریشه دوم + bi)
وجه وصفی (اسم مفعول)	ket-î (î + ریشه دوم)
مصدر	ket-in (in + ریشه دوم)

۳۵. قید ؛

یک گروه قید به مفهوم واقعی وجود ندارد. اکثریت قیدها از اسم در حالت غیر مستقیم، مفرد یا جمع تشکیل می شوند.

صبح زود، صبح، فردا؛ sibê؛ یک روز؛ rojek-ê / rokê ناگهان؛ (bi) carek-ê
یک شب؛ êvarekê^۱ یکبار، یک دفعه؛ neqlekê در تابستان؛ havînê
زیاد، خیلی؛ gelekî ناگهان؛ carekê پس از، پس؛ piştî در ظهر؛ nîvorkî
کمی، یک کمی؛ hinkî / hindik / piçek هنوز؛ hîna نیز، همچنین؛ him

مثال :

roj-ek-ê em-ê ve-ger-in welatê xwe.	یک روز به سرزمین خود باز خواهیم گشت.
rok-ê ji hev ra got-in.	یک روز به همدیگر گفتند.
em sibê zû di-ç-in.	ما صبح زود می رویم (خواهیم رفت).
hinek nan bi-d-e min.	مقداری نان به من بده.
hinkî şûn da ez-ê gazî we k-im.	پس از چند لحظه شما را صدا خواهیم زد.
em pirr westîya ne.	ما خیلی خسته هستیم.

۱. teqlekê درست است. (مترجم)

havînê koçer di-ç-in zozan-an.	عشایر در تابستان به ییلاق می روند.
sibeh-ê car-ek-ê dît.	صبح، ناگهان دید.
mecîn-a mîr êvar-ê civîya.	شورای شاهزاده، شب گرد هم آمد.
paş-ê ji hevra di-got-in.	سپس به همدیگر می گفتند.

۳۶. نحو ؛

۳۶. ۱. جمله ساده ؛

فعل های لازم، در جملات ساده، در تمام زمان ها و فعل های متعدی در زمان های حال از نظر تعداد با فاعل مطابقت می کنند، خواه فاعل ضمیر خواه اسم باشد. فعل معمولاً پس از فاعل و مفعول مستقیم در پایان جمله قرار می گیرد.

۳۶. ۱. ۱. اسم- فاعل در حالت مطلق هیچ گونه علامت جنس یا تعداد ندارد. دو یا چند اسم می توانند با حرف ربط û «و» به همدیگر متصل شوند. فعل معمولاً پس از گزاره قرار می گیرد.

مثال :

keç-ik di-leyîz-e.	دختر (کوچک) بازی می کند.
meriv nan di-kirr-e.	مرد نان می خرد.
zarûk di-leyîz-in.	بچه ها بازی می کنند.
xelk jê di-tirsî-yan.	مردم از او می ترسیدند.
hesp û mehîn boz in.	اسب و مادیان به رنگ خاکستری هستند.

۳۶. ۱. ۲. مفعول مستقیم و غیر مستقیم پس از فعل قرار می گیرند:

مثال :

Kulîlk pirtûk-ê di-d-e Azad.	کولیلک کتاب را به آزاد می دهد.
emir da peya-yên xwe.	به افرادش دستور داد.
jinik û meriv t-ê-n mal-ê.	زن و مرد به خانه می آیند.

۳۶. ۱. ۳. فعل در جملات دارای فعل لازم با کنش گر مطابقت می کند (به ۱۸. ۳ مراجعه شود).

مثال : Zozan-ê dest-ên xwe şûş-tin. زوزان دست هایش را شست.

۳۶. ۲. جمله موصولی ؛

جملات موصولی معمولاً با حروف ربط *ku* «که» و *çî* «چه» می آیند. جای این حروف ربط به نقش آنها در جمله بستگی دارد.

۳۶. ۱. هنگامی که این حرف ربط مرجع خود را مشخص می کند و مرجع نیز یک اسم عام باشد، در این صورت با اضافه به موصول وصل می گردد.
مثال :

mirov-ên ku di-bîn-î. مردانی (افرادی) که می بینی.
kes-ê ku di-axiv-e bira-yê min e. فردی که صحبت می کند برادر من است.
ew meriv-ê ku te do dît mamost-ê min e. فردی که دیروز دیدی استاد من است.

pirtûk-a ku te da min. کتابی که تو به من دادی.
gund-ê ku lê di-mîn-im ji bajêr ne dur e. روستایی که در آن اقامت می کنم از شهر دور نیست.
kefçî-yê ku pê şîv-ê di-xw-î ne paqij e. قاشقی که با آن شام می خوری تمیز نیست.
meriv-ê ku tu pê ra di-meş-î xal-ê min e. فردی که با او می گردی، دایی من است.
kursî-ya ku li ser rû-niştî-me nizm-e. صندلی که روی آن نشسته ام کم ارتفاع است.

۳۶. ۲. اما یک موصول می تواند بدون توسل به حرف ربط *ku* به مرجع خود وصل گردد. بنابراین، اضافه مناسبی که یک موصول قدیمی می باشد، پس از مرجع می آید.
مثال :

xort-ê li ber derî bira-yê min e. پسر جلوی در، برادر من است.
tişt-ê ez di-zan-im ev e. چیزی که من می دانم، این است.
۳۶. ۲. ۳. پس از اضافه تکیه دار، موصولی *ku* می آید و این اضافه هنگامی به کار می رود که مرجع آن یک ضمیر باشد.
مثال :

yên ku wusa di-bêj-in. آنهایی که چنین می گویند.
yê ku ji jin-a xwe na-tirs-e ne tu meriv e. کسی که از زنش نترسد اصلاً انسان نیست.

۳۶. ۲. ۴. نباید ضمیر موصولی ku را با حرف ربط ku اشتباه کرد که برای بیان جملات مکمل یا در حالت مرکب دیگر وضعیت ها را بیان می کند (به ۳۲. ۲ مراجعه شود).

مثال :

em xwarin-ê di-xw-in da ku em li ser pî-yan bi-mîn-in.

ما غذا می خوریم تا روی پای خود بمانیم (زنده بمانیم).

heta ku ez b-ê-m bila mêvan ne-çû-b-in. تا من بیایم، مهمان ها نروند.

۳۶. ۲. ۵. حرف ربط çî می تواند یک سوال مستقیم یا پیرو مفعول مستقیم را بیان

می کند.

مثال :

ez ni-zan-im çî tê da ye.

نمی دانم چه داخل آن است.

tu di-zan-î çî dil-ê min da heye?

می دانی چه در دلم وجود دارد؟

çî di berîk-a te da ye bi-d-e min.

آنچه را که در جیب تو وجود دارد به من بده.

تمرین ۱۹- الف ؛

1. ez bi dîtina we gelek bextîyar im; 2. gotina min bi serê wî nediket; 3. di çêkirina dîwar da çîmento tê bi kar anîn; 4. li gora zanîna min; 5. wan bi lêdanê goştê min rakirin; 6. ew heta razanê di ber me da çû û hat; 7. hespê ku pismamê te bir axurê, jê ra ceh û avê bide; 8. şûştina wan cilan rehet e; 9. ji bo peydakirina guran alîkarîya min bike; 10. vî merivî di pevçûnekê da serê xwe şikand; 11. Şaho ji bo kîrîna hespekî çû bajêr; 12. ez li ser gotina xwe disekinim; 13. ez ji xwendina wî tu tiştê fam nakim; 14. di axaftina we da pirr rastî hene; 15. dengê qîrîna wan dihat goyê me; 16. dayika wî bi dirûnê zarûkên xwe xwedî dikirin; 17. çima zarûkên te bi gotina te nakin?; 18. em bi hatina we pirr kêfxweş bûn; 19. do min xebera mirina wî bihîst; 20. şîrê kelandî devê zarûkên piçûk dişewitîne; 21. bi derîyê vekirî da serma tê hundir; 22. emrê çûyî paş da nayê; 23. bi destê lerizî meriv nikare xweşik binivîse; 24. herçî rojnamên ku bi kurdî dinivîsin wana bikirrin û bixwînin; 25. nama ku min sê hefte berê jê ra şand negihêştîye destê wî; 26. ava ku me vedixwar sar bû; 27. mala ku ez lê dimînim ne mezin e; 28. kesê ku bêje ez ji mirinê natirsim derewan dike; 29. îsota ku min xwar pirr tûj bû, devê min pê şewitî; 30. ez bawer dikim ku rewşa me di nêzîk da dê biguhure; 31. yên ku çayê dixwazin bila ji kerema xwe ra destên xwe bilind kin; 32. çî di welatê

me da biqewime, em jê haydar in; 33. yê ku li kuçê dimeşe, tu wî nas dikî?; 34. ya ku di dilê te da ye ji min ra bêje.

تمرین ۱۹- ب ؛

۱- به رستوران هلین بیایید، آنجا غذای خوبی خواهید خورد ۲- چشم انداز دیاربکر از بالای این باروها عالی است ۳- چگونه با این افراد شجاع آشنا شدید؟ ۴- اگر بخواهید به داخل این روستا بروید، باید از این کوه عبور کنید ۵- پس از یک تحقیق طولانی بود که دزد پیدا شد ۶- فردی که دیروز در بازار دیدی برادرم است، او در گاراژ دجله کار می کند ۷- چه دوست دارید بخورید یا بنوشید؟ (نوشیدنی یا خوردنی چه میل دارید)؟ ۸- ما نقاشی ها و مجسمه های هنرمندان گرد را که آثارشان را در پاریس به نمایش گذاشته اند، تحسین کردیم ۹- فردی که نشانی مرا به او دادی، کی بود ۱۰- در این کارگاه، کار شما چیست؟ (شامل چه چیزهایی می شود)؟.

۳۷. کلمه سازی ؛

زبان گردی برای کلمه سازی سه روش دارد : افزایش پسوند، افزایش پیشوند و ترکیب.

۳۷. ۱. افزایش پسوند .

۳۷. ۱. ۱. اسامی معنی دارای ویژگی فیزیکی از صفت به علاوه پسوندهای - , -ayî , -î-

ahî تشکیل می شوند.

گرما germ > germî, germayî, germahî

خوبی qenci > خوب qenc , نازکی ziravî > نازک zirav , درستی rastî > درست

rast , بزرگی, قدرت zexmî > بزرگ, قوی zexm , نا پاکی qirêjî > کثیف qirêj ,

بلندی bilindî / bilindayî > بلند bilind , کمبود, کمی kêmayî > کم kê ,

طول, درازی dirêjayî > دراز dirêj , بزرگی mezinahî > بزرگ mezin

۳۷. ۱. ۲. پسوندهای زیرین برای تشکیل اسامی دارای ویژگی اخلاقی، به بعضی صفات یا

اسم ها افزوده می شوند.

دینداری -tî / -î: اتحاد yekî > یک yek , دیوانگی dînî > دیوانه dîn ,

گرد گرایی kurdî > گرد kurd , برادری biratî > برادر bira .

-anî: پیری pîranî > پیر pîr , جوانی lawanî > جوان law ,

شجاعت şêranî > شجاع, شیر şêr , دوستی dostanî > دوست dost ,

اکثریت pirranî > زیاد pîr .

-atî : خوشایندی، انسانیت merivatî > انسان meriv .

۳۷. ۱. ۳. کاربرد نشانه های تصغیر و تحبیب در گُردی متداول است. در این حالت، زبان گُردی برای مشخص کردن آن به -k /-ik- متوسل می شود. برای صمیمیت و آشنایی افراد :
برادر birak ، مادر dayik ، خواهر xuşk ، بچه zarûk ، زن jinik ، پدر bavik .
برای مهربانی، ظرافت و زیبایی گل ها:
شکوفه kulîlk ، خشخاش botink ، منگوله gulik ، نوعی گل بهاری bilbezik .
یا برای مشخص نمودن حیوانات آشنا و مشخص :
بز دو ساله gîsk ، مرغ mirîşk ، کبوتر kotirk ، موش mişk ، خرگوش kevroşk ،
گوساله golik ، توله سگ cewrik .

یا برای لباس و جواهرات :

لباس، پوشاک cilûberk ، بارانی، کاپشن kurk ، پارچه آستین berdestik ، جیب bêrik ، پیش بند pêşmalk ، دستبند، مچ بند berbazink ، حلقه gustîlk ، شلوار، کُت şapik ، کمربند piştik ، کلاه روحانیون، حجاج şaşik ، پارچه، چادر xavik ، کلاه پارچه ای şarik ، دمپایی şimik .

۳۷. ۱. ۳. ۱. پسوند -ok- نیز در کلمات زیرین به کار می رود.

دوست hevalok ، سوسمار gumgumok ، حلزون şeytanok ، چوپان şivanok ، زنگوله zengilok ، زبان کوچک، ملاز zimanok ، کتری mencalok ،
تشت کوچک legenok ، گل بنفشه، رنگ بنفش binefşok ، هندوانه وحشی خوش بو şimamok ، فرهنگ لغت کوچک ferhengok ، بازیچه، اسباب بازی lehîstok .
پسوند -ok- با ریشه فعلی کلمه تحقیر آمیز است.

ترسو، بزدل tirsok > tirsîn ، فراری revok > revîn ، فراری bezok > bezîn ،
حسود dilbijok > dilbijîn .

۳۷. ۱. ۴. با پسوندهای زیرین اسامی پیشگان یا حرفه ها تشکیل می شوند.

-bend : نعل بند، نعل ساز nalbend ، موسیقی دان sazband ، یار، دوست، رفیق hevalbend

-kar : شخم زن cotkar ، دستیار، کمک کننده alîkar ، گناهکار gunehkar ،
کارگر، مبارز xebatkar .

-ger : آهنگر hesinger ، زرگر zêrînger .

-van : چوپان بره ها berxvan ، گاو چران gavan ، چوپان گوساله ها golikvan ،

شیردوش، نگهبان گوسفندان شیری *bêrîvan*، کشتیران، کشتیبان *gemîvan*، آسیابان *aşvan*، شکارچی *nêçîrvan*، نگهبان در *dergevan*، باغبان *bexçevan*، نی زن *bilûrvan*، چوپان *şivan*.
-yar: کمک شخم زن *cotyar*، مسئول *berpirsyar*، خوشبخت *bextîyar*.
 ۳۷. ۱. ۴. ۱. بعضی اسامی شغل، با عناصر ثانویه ای از پسوندهای دارای منشاء ترکی و فارسی تشکیل می شوند.

پسوند -çî از ریشه ترکی :
 ساعت ساز *seetçî*، حلبی ساز *tenekeçî*، پینه دوز *qundereçî*، قهوه خانه دار *qahweçî*، مسئول چای *çayçî*.

-baz (باز، بازی کننده، ماهر در، (اغلب تحقیر آمیز)) :
 بند باز *canbaz*، نیزه باز، زوبین باز *cirîdbaz*، شمشیر باز *rimbaz*، عقاب باز *teyrbaz*، طبل زن، طبل باز *dumilbaz*، حقه باز، فریکار *hoqebaz*، کمترین، هنرپیشه کمترین *destebaz*، حيله باز، حقه باز *hîlebaz*، قمار باز *qumarbaz*، جادوگر *sihêrbaz*، جانی، جنایتکار *herambaz*.

-saz (کسی که درست یا تعمیر می کند) :
 دندانساز *diransaz*، اسحله ساز *tifingsaz*، اسلحه ساز *çeksaz* یا *çeqmeqsaz*.
-dûz (کسی که می دوزد) : کفش دوز، پینه دوز *soldûz*.
 ۳۷. ۱. ۵. بعضی از اسم ها با پسوندهای دارای ریشه فارسی بعنوان عنصر دوم، تشکیل می شوند :

-za (پسر، زاده) : برادر زاده *biraza*، خواهر زاده *xwehza*، عموزاده *mamza*، دایی زاده *xalza*، میر زاده، شاهزاده *mîrza*، بیگ زاده *begza*، حرامزاده *heramza*، سگ زاده، حرامزاده *kûçikza*.

-de (از نسل، از تبار) :
 بدرخان زاده (از تبار بدرخانی ها) *Bedirxanzade*، حفیظ زاده (از تبار شیخ محمود) *Hefizzade*.

-name (اسم نوشته های رسمی یا ابرار) : برنامه *bername*، وصیت نامه *wesîyetname*، طلاق نامه *telaqname*، روزنامه *rojname*، جنگ نامه، تاریخ جنگ *cengname*، قبله نامه *qiblename*، هفته نامه *heftename*.
 ۳۷. ۱. ۶. پسوندهای زیرین برای تشکیل اسامی مکان بکار می روند.

-stan /-istan : کردستان Kurdistan ، جنگل daristan ، گلستان gulistan ، بیدستان bîstan ، سروستان servistan ، گورستان goristan ، آرامگاه، مزار mezzistan ، لانه مورچه morîstan ، مدرسه dibistan .

-geh /-gah : تفریح گاه seyrangeh ، کارگاه dezgeh/destgeh ، مرتع، چراگاه çêregeh ، خیاطی، خرمنگاه، محل علوفه دادن به گوسفندان در زمستان dirûngeh ، مدرسه xwendegeh ، چمنزار çîmengeh ، سنگر، موضع şergeh ، توقفگاه hewirgeh ، میدان، پایگاه wargeh .

-xane : گمرک gumriksane ، کلانتری polêxsane ، زندان hepisxane ، بیمارستان xestexane ، چاپخانه çayxane ، قهوه خانه qehwexane ، سالن dîwanxane ، دستشویی، توالت edebxane /avdestxane ، کلاس درس dersxane ، کتابخانه kitêbxane ، چاپخانه çapxane .

۳۷. ۱. ۷. پسوندهای زیرین برای تشکیل اسم های ابزار، وسیله، ظرف یا ابزار اتصال کننده به کار می روند.

-dank : نمکدان xwêdank ، ظرف نگهداری نان nandank ، قند دان şekirdank ، کیف پول cizdank ، شمعدان şemedank ، ظرف سرمه kildank ، انبار کاه، علوفه kadank ، لوله تراس bagurdank .

-bend : بازوبند bazûbend ، کمربند navbend ، سربند، پارچه ای که به سر ببندند serbend ، مانع kuçebend ، نیمکت textebend .

۳۷. ۱. ۸. تعدادی از اسم با ریشه حال یک فعل بعنوان عنصر دوم ترکیب، درست می شوند.

-bêj از فعل **gotin /bêj- «گفتن»** : خواننده، ترانه سرا dengbêj ، داستان سرا çîrokbêj ، خواننده، ترانه سرا stranbêj ، حماسه سرا şarbêj ، خواننده ترانه مقامی meqambêj ، پر حرف، وراج pirrbêj .

-kuj از فعل **kuştin /kuj- «کشتن»** : قاتل، آدمکش mêrkuj ، آتش نشان agirkuj .

-pêj از فعل **patin /pêj- «پختن، جوشاندن»** : نانوا nanopêj ، آشپز aşpêj ، آشپز zadpêj

-avêj - از فعل **avêtin /avêj-** «انداختن، پرت کردن» : تیر انداز **tîravêj** ، گرز انداز **gurzavêj** ، برف روب **berfavêj** ، اسب رام نشده، اسب تازه کار **gulavêj** ، **tengavêj** .

-firoş - از فعل **firotin /firoş-** «فروختن» : کتابفروش **kitêbfiroş** ، می فروش **meyfiroş** ، زنبیل فروش **zembîlfiroş** ، گل فروش **gulfiroş** .

-parêz - از فعل **parastin /parêz** «پرهیز کردن، محافظت کردن، طرفداری کردن، پرستیدن» :

آتش پرست **agirparêz** ، میهن پرست **welatparêz** ، طاووس پرست، ایزدی **tawûsparêz** .

-birr - از فعل **birrî /birr-** «بریدن، قطع کردن» : تاک بُر **rezbirr** ، ارّه ، ارّه کن **darbirr** . سنگ بُر **berbirr** .

-gîr /gîr - از فعل **girtin /gir-** «گرفتن» : کشتی گیر **gulaşgir** ، کف گیر **kevgîr** ، دلگیر **dilgîr** ، حیوان بارکش **bargîr** ، بدبخت، بیچاره **xemgîr** .

اما توجه داشته باشید که در مورد فعل **-xwarin /xw** «خوردن»، ریشه گذشته **xwar** بعنوان عنصر دوم برای تشکیل بعضی کلمات بکار می رود : گوشتخوار **goşt-xwar** ، خونخوار **xwîn-xwar** .

۳۷. ۲. پیشوند سازی :

تعدادی از اسم ها به کمک پیشوندها تشکیل می شوند.

۳۷. ۲. ۱. پیشوند یک حرف اضافه ساده است.

مالک ، صاحب **-xwedî** , **xweyî-** , **xwedan** : صاحب کرم، صاحب فضل **xwedankerem** ، صبور، با حوصله **xwedansebir** ، علاقمند **xwedanmeraqq** ، شریف، با ناموس **xweynamûs** ، دارای روستا **xwedîgund** ، صاحب خانه، پدر، ثروتمند **xwedîmal** ، خوشبخت، خوش شانس **xwedîbext** .

-ber «جلو، مقابل» : سپیده دم **berbang** ، عینک **berçavk** ، مجموعه، آثار **berhevok** ، برنامه **bername** ، مسئول **berpirsîyar** ، مقاومت **berxwedan** .

-bin «زیر، ته» : زیر آب، غرق شده **binav** ، مشهور **binavûdeng** ، پایه، اساس **binaxe** ، مظلوم، تحت ستم **bindest** ، پایه، اساس **bingeh** .

-dest «دست» : وضو، دستشویی **destav** ، قوی، با نفوذ **destdirêj** ، نامزد **destgirtî** ، دستمال **destmal** ، فقیر، تهیدست **destteng** .

dil- «دل» : شاد، خوشبخت dilgeş ، سنگ دل dilhişk ، فروتن dilynizm ، پاکدل، ساده لوح dilpak ، رک ، راست dilrast ، راضی، شاد dilxweş .
hem- /hev «هم، با هم» : هموطن hemwelatî ، مشترک hevbeş ، همکار hevkar ، رفیق، یار hevêrê ، مصاحبه hevpeyvîn .
nav- «اسم، نام» : مشهور navdar ، نشانی navnîşan .
pêş- «پیش، قبل» : پلک pêşçav ، مانع، پیشگیر pêşgir ، ارائه، معرفی، هدیه pêşkêşî ، پیشمرگ، مبارز pêşmerge ، ورودی pêşxane /
 ۳۷.۲.۳ یا تکواژ منفی ساز -ne : بیمار nesax ، نادرست nerast ، بیمار، ناخوش nexweş .
 ۳۷.۳ ترکیب ؛

در کردی برای ساخت کلمات مرکب سه روش وجود دارد:

۳۷.۳.۱ ترکیب با استفاده از قرارگیری کلمات درکنار همدیگر ؛

قد بلند bejinbilind ، سبیل دراز simbêlboq ، تنگ navteng ، حوله pêşgîr ،
 بی پروا، بی باک çavsor ، زیر شلواری derpê ، باهیجان devgerm ، بد دهان devpîs ،
 صمیمی، راستگو devrast ، بی نزاکت devrût ، زن عمو jinmam ، jinap ، پدر زن،
 نامادری jinbav ، شاد، راضی dilxweş ، پسر عمو kurmam ، kurap ، رنگین کمان
 keskesor ، زن دایی jinxal ، پسر عمو pismam ، پسر خاله kurxaltî ، پسر دایی
 kurxal ، پسر عمه kurmet ، صفحه ، برگ rûpel ، شاد رو rûken ، گستاخ، متکبر
 rûgirtî ، دختر عمو dotmam ، درخت گلایی darhemo/darhirmê ، درخت گردو
 dargûz ، درخت گیلاس dargilyas/dargêlas ، اسکوروبوت xwînxirab ، باد شمال
 bareş .

۳۷.۳.۲ ترکیبی که با حرف ربط -û- به هم متصل شده باشد.

گل و گیاه gulûgîya ، محیط اطراف derûdor ، لاغر çermûhestî ، اندام ، ریخت
 bejnûbal ، بی نظمی، بی نظم serûbin ، کامل بودن، تکمیل serûber ، شهرت، مشهور
 navûdeng ، با عجله lezûbez ، سر و صورت serûçav .

۳۷.۳.۳ ترکیب متشکل از تکرار یک کلمه که با موارد زیرین به هم متصل باشد :

bilebil : -e-تته پته ، مین مین galegal ، بحث، صحبت îskeîsk ، حق حق ،
 kûrekûr که صورت عمیق، گریه و زاری lavelav ، التماس، خواهش nalenal ، ناله ،
 xirexir ، خِرِخِر ، خس خس zarezar ، ناله و زاری .

hengaheng : **a-**هیاھو، جار و جنجال rengareng ، رنگارنگ .
 carbicar : **bi-**گاهگاهی dorbidor ، به نوبت rengbireng ، رنگارنگ ،
 rojbiroj روز به روز rūbirû ، رو در رو، روبرو ، salbisal سال، سال به سال .
 ۳۷.۳.۴ ترکیب به کمک یک حرف صدا دار :
 pîrejin : **e-**پیرزن pîremêr ، پیرمرد kalermêr ، پیرمرد .
 xalojin : **-o-**زن دایی amojin ، زن عمو sarogerm ، ولرم .
 ۳۷.۳.۵ ترکیب به کمک یک اسم عددی :
 دارای یک دست، یکدست، هماهنگ yekdest ، یکصدا، یکنواخت yekdeng ،
 ناگهان، به یکباره yekcar ، دو رو durû ، دو دل dudil ، دوبار ducar ،
 دوباره ، از نو dubare ، یکرنگ yekreng ، سه رنگ sêreng ، سه پایه ، سه پا sêpê ،
 مثلث sêgoşe ، دوبار، دو برابر duta ، نوعی بازی با نه عدد سنگریزه nehber ،
 رنگین کمان heftreng ، مربع çargoşe ، تاخت کنان، چهار نعل çargav .
 ۳۷.۳.۶ اسامی مرکب از دو کلمه که دومی بدون معنی خاص خود باشد، معنی کلمه
 دوم را تقویت می کند که با آن هم قافیه است: خرده ریز، اسباب، وسایل halûmal یا
 hûrûmûr ، خط خطی، بد خط çixizmixiz ، آت و آشغال gemarmemar ، رگه دار
 soromoro ، تار و مار، پریشانی tarûmar ، بدون ارزش tewşomewşo ، کج و کوله
 xwaromaro ، خار و خاشاک qirşmirş .
 ۳۷.۳.۷ وجه وصفی یا صفت متشکل از حالت کامل یک عبارت فعلی .
 مشخص، تعریف شده binavkirî > bi nav kirin ،
 متعجب، هاج و واج ecêbman > ecêbmayî ،
 شایسته، لایق، مستعد jêhatî > jê hatin ، به هم خورده، بی نظم ji hev ketin
 jihevketî > ، عقب مانده paşman > paşmayî ، متحد yekbûyî > yek bûn .

۳۸. فعل سازی ؛

۳۸.۱. افعال تسمیه ای
 ریشه حال افعال تسمیه ای از سرواژه اسمی تشکیل می شود. مصدر به صورت منظم با
 اضافه کردن پسوند -n /-îyan /-în تشکیل می شود.
 مثال : خوابیدن xewîn /xew- > xew ، گریه کردن girîn /girî > گریه
 girî ،

ترسیدن - tirs / tirsîn / tirsîyan > ترس tirs .

۳۸. ۱. بعضی افعال تسمیه ای از اسامی عمل زبان عربی (مصدر) مشتق می شوند.

مثال : یاد گرفتن، عادت کردن elimîn / elim > یاد دادن âlama ،

ایستادن - sekinîn / sekin > ایستادن sakana ،

ازدواج کردن - zewicîn / zewic > ازدواج کردن zawaja^۱

۳۸. ۲. افعال سببی ؛

افعال سببی یا کنشی در کل از افعال لازم ساخته می شوند. در این حالت، تکواژ -dîn /

andin به ریشه حال فعل لازم اضافه می شود و ریشه حال فعل جدید از مصدر درست می گردد.

به درد آوردن - êşandin / êşîn > درد کردن -êş / êşîn ،

به پرواز در آوردن - firrandîn / firrîn > پرواز کردن firrîn ،

رساندن gihandin / gihîn ، رسیدن، دست یافتن - gihên / gih یا gihan ،

کشتن، خاموش کردن - mirandin / mirîn > مردن mirin / mir- ،

فراری دادن - revandin / revîn > فرار کردن revîn ،

برگرداندن zivirandin / zivirîn > برگشتن، دور زدن، چرخیدن zivirîn ،

مثال :

bi-bor-e min ser-ê te êşand. ببخشید که سرتان را به درد آوردم.

em-ê çawan xwe bi-gihîn-in-ê. چگونه خودمان را به خواهیم رساند.

ez di-xwaz-im kur-ê xwe bi-zewicîn im. می خواهم برای پسر من بگیرم.

pismam-ê min qîz-a xal-ê te revand. پسر عمویم دختردایی تو را فراری داد.

zarûk-ên nehs çûçik-an di-firrîn-in.

بچه های ناقلا باعث می شوند جوجه ها پرواز کنند.

ez ni-kar-im kevir-an jicîh -ên wan bi-leqîn im.

۱. zewece درست است . (مترجم)

نمی توانم سنگ ها را از جایشان تکان دهم.

جدول صرف / سوم شخص مفرد فعل ketin /kev- «افتادن» / زمان حال

حال ساده	di-kev-e [di + ریشه اول + e]
حال استمراری	di-kev-îye [di + ریشه اول + îye]
التزامی حال	bi-kev-e [bi + ریشه اول + e]
آینده	-ê /dê /wê bi-kev-e [bi + ریشه اول + e]
امری	bi-kev-e [bi + ریشه اول + e /in]

زمان گذشته

گذشته ساده	ket [ریشه دوم + ریشه دوم]
گذشته استمراری	di-ket [ریشه دوم + ریشه دوم]
کامل	ket-îye [ریشه دوم + ریشه دوم]
گذشته استمراری روایتی	di-ket-îye [di + ریشه دوم + ریشه دوم]
گذشته بعید	ket-ib-û [b + ریشه دوم + ریشه دوم]
التزامی گذشته	ket-ib-e [b + ریشه دوم + ریشه دوم]
شرطی گذشته	ket-ib-a [b + ریشه دوم + ریشه دوم]
شرطی کامل	bi-ket-a [bi + ریشه دوم + ریشه دوم]

جدول شناسه های شخصی

شناسه چهارم	شناسه سوم	شناسه دوم	شناسه اول	
(-a)-ma	-ime /-me	-im /-m	-im /-m	اول شخص مفرد
-a /-ayî	-îyî /-yî	-î /-y	-î /-y	دوم شخص مفرد
-a /-ya	-îye /-ye	-ø /-ø	-e /-ye	سوم شخص مفرد
(-a)-na	-ine /-ne	-in /-yin	-in /-yin	جمع مشترک

فهرست موضوعی ؛

جمع آوری بعضی از فهرست کلمات به صورت موضوعی را در اینجا خالی از لطف نمی دانیم که عبارتند از :

متداولترین افعال ساده، ضمائر، اعضای خانواده، رنگ ها، میوه ها، سبزیجات، آشپزخانه (و رستوران)، حیوانات اهلی، اندام های بدن، لباس، روزهای هفته، ساعت، وضعیت جوی، توصیف شهر و سرانجام یک مکالمه متداول .

فهرست متداول ترین افعال ساده (همراه ریشه فعلی)

ajotin /ajo-	راندن، رانندگی کردن	livîn /liv-	تکان خوردن، لرزیدن
alastin /alêz-	لبسیدن	malîn /mal-	جارو کردن، مالیدن
anîn /în-	آوردن	man /mayîn /mîn-	ماندن، اقامت کردن
avêtin /avêj-	انداختن	meşîn /meş-	حرکت کردن، راه پیمایی کردن
axaftin /axêv-	صحبت کردن	mirin /mir-	مردن
barîn /bar-	باریدن	nalîn /nal-	نالیدن، گریه و زاری کردن
bihîstin /bihîs-	شنیدن	nihêrîn /nihêr-	نگاه کردن
bijartin /bijêr	انتخاب کردن	nivîsîn /nivîs-	نوشتن
birin /b-	بردن	parastin /parêz-	محافظت کردن، پرهیز کردن
birrîn /birr-	بریدن	peyivîn /peyiv-	صحبت کردن
bûn /b-	بودن	pêçan /pêç-	پیچیدن، پوشاندن
cûtin /cû-	جویدن	pijîn /pij-	پختن
çandin /çîn-	کاشتن	pirsîn /pirs-	پرسیدن
çêrîn /çêr-	چریدن	pîvan /pîv-	اندازه گرفتن
çinîn /çin-	چیدن، برداشت کردن	qedîyan /qed-	تمام شدن، به پایان رسیدن
çûn /çûyîn /ç-/her-	رفتن	qehirîn /qehir-	عصبانی شدن
dan /dayîn /d-	دادن	qelaştin /qelêş-	شکافتن
dirrîn /dirr-	پاره شدن	qewimîn /qewim-	رخ دادن
dirûtin /dirû-	دوختن	qîjîn /qîj-	فریاد کشیدن، جیغ زدن
dizîn /diz-	دزدیدن	qîrîn /qîr-	فریاد کشیدن
dîtin /bîn-	دیدن	revîn /rev-	دویدن، فرار کردن
ewtîn /ew-	پارس کردن	rêstin /rêş-	ریسیدن، بافتن
êşîn-êş-	درد کردن	ricifîn /ricif-	لرزیدن

fikirîn /fakir-	فکر کردن	rijîn /rij-	ریختن، پاشیدن
filitîn /filit-	نجات پیدا کردن، فرار کردن	sekinîn /sekin-	ایستادن، توقف کردن
firrîn /firr-	پرواز کردن	sipartin /sipêr-	سپردن، تکیه دادن، پناه گرفتن
firotin /firoş-	فروختن	standin /stîn-	گرفتن، خریدن
gerîn /gerîyan /ger-	گشتن، سرگردان بودن	stran /strê-	ترانه خواندن
gihandin /gihîn-	رسیدن، دست یافتن، رساندن	şandin /şîn-	فرستادن
gihêştin /gihêj-	رسیدن	şelandin /şêlîn-	جیب کسی را زدن
girîn /girîyan /girî-	گریه کردن	şixulîn /şixul-	کار کردن
girtin /gir-	گرفتن، بستن	şikan /şikestin /şikê-	شکستن
gotin /bêj-	گفتن	şûştin /şo-	شستن
guhertin /guher-	عوض کردن، تغییر دادن	teqîn /teq-	منفجر شدن
hatin /ê- /wer-	آمدن	tewîn /tew-	خم شدن
hebûn /heb /heye	داشتن	westîn /westîyan /west-	خسته شدن
hejmartin /hejmêr-	شمارش کردن، شمردن	weşîn /weş-	افتادن، منتشر کردن
hêştin /hiştin /hêl-	اجازه دادن، گذاشتن	wêrîn /wêr-	جراثیم کردن
hêran /hêr-	خرد کردن، آسیاب کردن	xapîn /xap-	گول خوردن
jîn /jîyan /jî-	زندگی کردن	xebitîn /xebit-	کار کردن
karîn /kar-	توانستن	xeyidîn /xeyid-	قهه کردن
kelîn /kel-	جوشیدن	xewîn /xew-	خوابیدن
kenîn /ken-	لیخن زدن، خندیدن	xistin /x-	انداختن، گم کردن
ketin /kev-	افتادن	xorîn /xor-	خر و پف کردن
kişandin /kişîn-	کشیدن، وزن کردن	xurîn /xur-	خاریدن
kirin /k-	انجام دادن، کردن	xwarin /xw-	خوردن
kirrîn /kirr-	خریدن	xwendin /xwin-	خواندن، تحصیل کردن
kolan /kol-	کندن	xwestin /xwaz-	خواستن، خواستگاری کردن
kuştin /kuj-	کشتن	zan /zayîn /zê-	زاییدن
leqîn /leq-	تکان خوردن	zanîn /zan-	دانستن
lerizîn /leriz-	لرزیدن	zarîn /zar-	ناله و زاری کردن
lewitîn /lew-	کثیف شدن	zivirîn /zivir-	برگشتن
lîstin /lîz-	بازی کردن، رقصیدن		

اسم کوچک افراد

اسم کوچک کردها اغلب اسامی اسلامی هستند، اما اسامی کُردی نیز خیلی زیاد دارند. برای پسران، اغلب اسم قهرمانان تاریخی یا افسانه های خود را انتخاب می کنند مانند Alan ، Sîyabend ، Erdelan یا اسامی حیوانات مانند (شیر) şêro یا اسامی فضیلتی مانند (آرام) Hêmin ، (عاشق) Dilbar ، (آزاد) Azad .

در مورد دختران، اغلب اسم گل ها مانند (گل) Gul ، (بنفشه) Binevş ، (سیب) Sêvê ، یا اسم پرندگان مانند (کبک) Kewê ، یا اسم خصوصیات مانند (نرم) Nermîn ، (عزیز) Delal ، (شیرین) Şêrîn ، (بور، طلایی) Zerîn هستند. اسم های Kurdistan ، Kurdê ، (بهار) Bihar ، (زندگی) Jîyan ، (امید) Hêvî و ... نیز زیاد هستند.

در اینجا فهرست کوتاهی از اسامی کوچک پسرانه و دخترانه متداول در میان کردها آورده شده است.

اسم کوچک زنان

Ahû, Ajda, Almast, Arzû, Asûman, Aştî, Aza, Azade, Bihar, Belqiz, Berçem, Berfîn, Besê, Beyan, Bêrîvan, Binevş, Bîyan, Canan, Canê, Çîmen, Delal, Dilsoz, Dîlan, Dilcan, Dilnaz, Dilsoz, Dîlbaz, Dîlber, Esmer, Esmerxan, Eyşan, Evîn, Ferzê, Gelavêj, Gul, Gulcan, Guçem, Gulçîçek, Gulçîn, Gulistan, Gulîzar, Gulnaz, Gulperî, Gulşan, Gulxatûn, Hêlîcan, Hêlîn, Hêvî, Jîyan, Keser, Kewê, Kezîban, Kîbar, Kurdê, Kurdistan, Leman, Mircan, Navê, Nazdar, Nazê, Nermîn, Newal, Newîn, Newroz, Nêrgiz, Perî, Perîgul, Perînaz, Perîşan, Perîxan, Perîzad, Pervîn, Pîroz, Rengîn, Rewşen, Rîhan, Roja, Rojbîn, Rojda, Ronahî, Rûken, Seyran, Sêvê, Sînem, Sosin, Stî, Şanaz, Şarê, Şermîn, Şevîn, Şêrîn, Şîlan, Tenik, Têlî, Xanê, Xatê, Xatûn, Xecê, Xende, Xezal, Ximşê, Yasemîn, Zelal, Zerê, Zerîn, Zîn, Zîvê, Zozan.

اسم کوچک مردان

Alan, Amedî, Aram, Aras, Azad, Bawer, Bêkes, Bijar, Bozo, Cembelî, Cengo, Cîhan, Çeko, Çeto, Dildar, Dilgeş, Dîyar, Elîşêr, Erdelan, Erîş, Ferhad, Filît, Gurgîn, Haydar, Hejar, Hêmin, Heval, Hozan, Kamiran, Keleş, Kendal, Kurdo, Lezgîn, Mamo, Mendo, Mizgîn, Mîrze, Rênas, Rostem, Rizgo, Rohat, Serbest, Serdar, Serhad, Sêvdîn, Siwar, Sîyabend, Şahîn, Şemdîn, Şervan, Şêro, Şîyar, Tacîn, Welat, Zinar.

خانواده

مادر شوهر، bavmarî , پدر bav , پدر بزرگ bapîr , عمو ap , زن عمو amojin , برادر شیرى biraşîr , برادر bira , مجرد bêkar , کودک شیرخوار bersîr , ناپدری cotik , برادر زن bûra , عروس bûk , برادر زاده birazî , ساقدوش، ینگه birazava , مادر dayk /dê , مادر بزرگ dapîr , نامادری، زن پدر damarî , دایه dadok , قلو jin /jinik , پسر جوان gede , دختر عمو dotmam , خواهر شوهر diş , نامزد destgirtî , زن برادر شوهر jintî , زن بیوه jinebî , نامادری، زن بابا jimbav , زن عمو jinap , زن kurmam , پسر kur , برادر بزرگ kek , دختر keçik , پسر مرد kal , زن دایی jinxal , پسر خاله kurxaltî , پسر دایی kurxal , پسر عمه kurmet , پسر عمو kurap , پسر عمو malxwê , عضو خانواده، کدبانو malî , پسر دختر maldamayî , پسر، فرزند lawik , نامزد nîşanî , نوه nevî , شوهر، مرد mêr , عمه met , انسان meriv , رئیس خانواده , دختر خاله qîzxaltî , دختر دایی qîzxal , دختر qîz , پیرزن pîr , پسرعمو pismam , زن دایی xalojin , دایی xal , از نسل، نوه (پسر، دختر) torin , برادر شوهر tî , یتیم sêwî , جوان، پسر xort , پدر زن، پدر شوهر xezûr , مادر زن، مادر شوهر xesû , عمه xaltî , داماد zava , بچه zarûk , خواهر زاده xwarzî , خواهر xuşk , جوان

رنگ ها

binefş	بنفش	qehweyî	قهوه ای
boz	خاکستری، ابری	rengîn	رنگین، رنگی
esmer	قهوه ای	reş	سیاه
hêşîn /şîn	آبی	sipî	سفید
kej	بور	sor	قرمز
kesk	سبز	zer	زرد
narincî	نارنجی	zerê	بلوند
pembe	صورتی	heftreng	هفت رنگ، رنگین کمانی
qemer	گندمگون	keskesor	رنگین کمان
qer	سیاه براق، روشن		

میوه ها و درختان

alûce (f.) ^۱	آلوچه	mandalîna (f.)	
behîv (f.)	بادام	mêwe (f.)	میوه
belût (f.)	بلوط	mişmiş/zerdele (f.)	زردآلو
bîyok (f.)	به	narinc/pirteqal (f.)	نارنگی - پرتقال
dirik (f.)	خار تاق	petêx (f.)	طالبی
fîndiq (f.)	فندق	qeysî (f.)	زردآلوی قیسی
fîstiq (f.)	پسته	qeresî (f.)	گیلاس
fîşne (f.)		sêv (f.)	سیب
givîj (f.)		şeftelî (f.)	شفتالو
gûz (f.)	گردو	şiqoq (f.)	گلایی وحشی
hermê/hermo (f.)	گلایی	şîlan (f.)	نسترن
hejîr (f.)	انجیر	tirî (f.)	انگور
hêrûg (f.)	آلو	tû (f.)	توت
hinar (f.)	انار	xewx(xox) (f.)	هلو
încas (f.)	آلوسپاه	xurme (f.)	خرما
gindor (f.)	کدو	zebeş (f.)	هندوانه
leymûn (f.)	لیمو		

سبزیجات:

acûr (m.)	ترشی	kundir (m.)	کدو
baqil (f.)	باقلا	kundirê avê (f.)	کدو آبی
bamye (m.)	بامیه	kuvark (f.)	قارچ
balîcan (m.)	بادمجان	nane (f.)	نعناع
bezelî (m.)	نخودفرنگی	nîsk (m.)	عدس
bexdenûs (f.)	جعفری	nok (m.)	نخود

۱. حرف (f.) نشانه مؤنث بودن و حرف (m.) نشانه مذکر بودن کلمه است. (مترجم)

cehtirî(m.f.)	مرزنگوش	pirase (f.)	تره
doçbirin (f.)		pîvaz (f.)	پیاز
fasûlye (m.)	لوبیا	pûng(f.)	نعناع وحشی
fîringî (m.)	گوجه فرنگی	rîhan (f.)	ریحان
garis (m.)	ذرت	sebze	سبزی
gilgil (m.)	بلال	silq (f.)	چغندر قند
gizêr (f.)	هویج	silqa sor (f.)	چغندر قند قرمز
gularojê/gulberojk(f.)	آفتابگردان	silqa şekir (f.)	چغندر قند شیرین
hêşînayî (f.)	سبزی	sîr(f.)	سیر
îsot (f.)	فلفل	tîrp/tirpök (f.)	تریچه
îşpenax (f.)	اسفناج	tolik (f.)	پنیرک
kartol (f.)	سیب زمینی	tûzik (f.)	شاهی آبی
kelem (m.)	کلم	xas (f.)	کاهو
kereng (f.)		xîyar (m.)	خیار

در آشپزخانه / غذا خوری

araq (f.)	راکی	tirşik (f.)	
av (f.)	آب	şorbe (f.)	سوپ
bîre (f.)	آبجو	dolme(f.)	دلمه
çay (f.)	چای	vexwarin (f.)	نوشیدنی
şîr (m.)	شیر	xwarin (f.)	غذا، خوراک
dew (m.)	دوغ	xwaringeh (f.)	غذاخوری
taseka dew	یک کاسه دوغ	xwê (f.)	نمک
mast (m.)	ماست	navroj (f.)	نهار
goşt (m.)	گوشت	şîv (f.)	شام
dil (m.)	دل	paşîv (f.)	شام دیروقت - سحری
cîger (f.)	جگر	taşî (f.)	صبحانه
gurçik (f.)	کلیه	şêrîn	شیرین
kebab (f.)	کباب	şor	شور

kezeb (f.)	جگر	tirş	ترش
mirîşk (f.)	مرغ	tûj	تند
nan (m.)	نان	çi heye ji xwarinan?	چه غذایی دارید؟
birinc (f.)	برنج	ezê kebabekê bixwim	من کباب می خورم.
savar (f.)	گندم خرد شده	îsota tûj heye	فلفل تند وجود دارد
taştê (f.)	صیحانه	hisab çiqas dike?	حساب (ما) چقدر می شود؟
tirşî (f.)	ترشی		

حیوانات اهلی و مزرعه:

beran	قوچ	kûçik	سگ
beranê qert	قوچ مسن	kurik	کره اسب چند ماهه
beranê kol	قوچ بی شاخ	maker	خر ماده
berindir (m.)	گوسفند یک تا دوساله	mange	گاو
berindîr (f.)	گوسفند یک تا دوساله	maker/manker	خر ماده
berx	بره	mehîn	مادیان
berzîn	اسب سه ساله	mirîşk	مرغ
bergîr	اسب باری	mîh (f/m.)	میش
bizin	بز	nêreker	خر نر
canî (f.)	کره مادیان	nogin	گوساله سه ساله
canîhesp	کره اسب	pez	گوسفندان
canîmehîn	کره مادیان	pezê beş	گوسفندان سفیدپیشانی
cehş	کره خر	pezê hûrik	گوسفندان کم سن و سال
conega	گاو نر	pezê qer	گوسفندان سیاه
çêçik	جوجه	pezê qerqaş	گوسفندان سفید
çêlek	گاو	pezê ser reş	گوسفندان سر سیاه
dewar	گاوها	pezê sipî	گوسفندان سفید
dêl/dêlese/dêlik	ماده سگ	pezê sor	گوسفندان سرخ
dîk	خروس	pisîng	گربه
ferx	جوجه کبوتر	pisîngê nêr	گربه نر
ga	گاو نر	pisîngê mê	گربه ماده

gayê cot	گاو نر شخم زنی	qantir	قاطر
gîsk	بز شش ماه تا یک ساله	qaz	غاز
golik	گوساله	se/seg	سگ
golikê sersing	گوساله شیری	seyê şivanan	سگ چوپان
hesp	اسب	şamî	بو قلمون
hêstir	قاطر، استر	tajî	تازی
kavir	گوسفند شش ماهه تا یک ساله	têjî	بچه گربه
karik	بزغاله	tiştîr	بزغاله یک تا دو ساله
ker	خر	varik	مرغ یک ساله
kergo/kîroşk	خرگوش	werdek	اردک
kevok	کبوتر		

اندامهای بدن انسان:

bask (m.)	بازو	mil (m.)	شانه، دست
beden (f.)	بدن	movika piştê/navmil	مهره پشت، ستون فقرات
bejn (f.)	اندام	novpişt (f.)	لنبر
bijang (m.)	مژه	nenûk (f.)	ناخن
bilindî (f.)	قد	pêçî (f.)	انگشت
birî (m.)	ابرو	pêşîr (f.)	سینه، یقه
damar (f.)	رگ	pişik (f.)	شش
dest (m.)	دست	pişt (f.)	پشت
dev (m.)	دهان	por (pl.)	مو
dil (m.)	دل، قلب	poz (m.)	بینی
diran (m.)	دندان	qam (f.)	قد، اندام
cîger (f.)	جگر، کبد	qehf/qaf (f.)	جمجمه
çav (m.)	چشم	qirik (f.)	خلق
çeq/çîq (f.)	زانو (کامل)	qorik (m.)	کفل
çîp (f.)	ساق پا	rodî, rûvî (m.)	روده
çog (f.)	زانو	rû (m.)	صورت، رخ
enîşk (f.)	آرنج	ser (m.)	سر

ezayê ou	اندامهای بدن	sîng (f.)	سینه
endamê laşî	اندامهای بدن	stû (m.)	گردن
ezmanê dev	کام	tilî (f.)	انگشت (دست)
faterêşk (f.)	طحال	xûn/xwîn (f.)	خون
gewrî (f.)	حلق، حنجره	zend (m.)	مچ، ساعد
go (m.)	گوش	zik (m.)	شکم
gurçik (f.)	کلیه	ziman (m.)	زبان
hestî (m.)	استخوان	dirêj	دراز
hêt (f.)	ران	kin	کوتاه
kezeb (f.)	جگر، کبد	piçûk	کوچک
kêlek (f.)	پهلوی	qelew	چاق
kulm (f.)	مشت	qut	کوتوله
lep (m.)	ساعد، دست	tenik	لاغر
lêv (f.)	لب	xurt	قوی
ling (m.)	پا	zeîf/jar	ضعیف
masulke (m.)	عضله	zirav	نازک اندام
meda [ma'da:] (f.)	معدة		
mêjî (m.)	مغز		

لباس و پوشاک:

betan (f.)	آستر	pêşgîr (f.)	پیش بند
berîk (f.)	جیب	pêştemal (f.)	حوله حمام
binkiras (m.)	زیر پیراهن	pêştemal (f.)	پیش بند
bişkoj/	دکمه	potîn (m.)	پوتین
bişkok (f.)	دکمه	qayîş (f.)	کمر بند
caw (m.)	پارچه	qazax (f.)	پیراهن کشباف
cêb (f.)	جیب	qeytan (f.)	قیطان
cil (pl.)	لباس	qocik (m.)	مانتوی کوتاه
cilûberg	لباس و پوشاک	qumaş (m.)	پارچه

çakêt (f.)	کت	qumçik (f.)	دکمه
çarşev (f.)	چادر	sol (f.)	کفش
çarox (f.)	چارق، کفش قدیمی	şapik (m.)	جلیقه
çerm (m.)	چرم	şewqe (f.)	کلاه لبه دار
çît (f.)	روسری	şal (f.)	شال گردن
daw (f.)	دامن	şal (m.)	شلوار
dawdêl (f.)	نوار دامن	şal û şapik (m.)	کت و شلوار
derpê (m.)	زیر شلواری	şelwar(m.)	شلوار
devling (m.)	انتهای شلوار	şimik (f.)	دمپایی
dolbend (f.)	روسری	tûman (m.)	زیر شلواری
doxîn (f.)	کش زیر شلواری	xêlî (f.)	روانداز عروسی
êleg (f.)	جلیقه	ben (m.)	نخ، ریسمان
fistan (m.)	لباس زنان گُرد	derzî (m.)	سوزن
herî (f.)	پشم	dirûtin/ dirûn (v.)	دوختن
hevrişim (f.)	ابریشم	cil lê k. ¹ (v.)	پوشاندن
kember (f.)	کمربند	cil li xwe k. (v.)	پوشیدن
kiras (m.)	پیراهن		
cilên xwe ji xwe k. (v.)			لباس درآوردن، لخت شدن
kofi (f.)	کلاه ویژه عروس		
cilên xwe ji xwe der x. (v.)			لباس درآوردن، لخت شدن
kurk (m.)	خزه	kum (m.)	کلاه
cil şuştin (v.)	لباس شستن	cildank (f.)	کمد لباس

۱. حرف k. مخفف فعل kirin ، x. مخفف فعل xistin ، d. مخفف فعل dan و g. مخفف فعل girtin می باشند. (مترجم)

gore (f.)	جوراب	îşlig (m.)	جلیقه
fesilandin (v.)	(برای لباس) اندازه گرفتن	pantor (m.)	شلوار
laçik (f.)	روسری کوتاه	girê d. (v.)	گره زدن، بستن
lekan (f.)	کفش برق	meqes (f.)	قیچی
meleqof (f.)	لباس زیر زنانه	prove (f.)	پرو، امتحان
nalîn (m.)	کفش چوبی	qat k. (v.)	تا کردن
pembû (m.)	پنبه، کتان	ta/tayik (m.)	نخ
qedîfe (f.)	مخمل	terzî (m.)	خیاط
lepik (m.)	دستکش	ûtî kirin (v.)	اتو کردن
paç (m.)	تکه پارچه		

سال و ماه:

çile/çileyê paşîn (f.)	ژانویه	panzdeh rojan şûn da	پس از پانزده روز
sibat (f.)	فوریه	sal (f.)	سال
adar (f.)	مارس	demsal (f.)	فصل
nîsan (f.)	آوریل	îsal	امسال
gulan (f.)	مه	salname (f.)	تقویم
hezîran (f.)	ژوئین	salveger (f.)	سالگرد
tîrmeh (f.)	ژوئیه	sedsal (f.)	قرن
tebax (f.)	اوت	sedsalî (f.)	صد ساله
îlon (f.)	سپتامبر	bihar (f.)	بهار
cotmeh (f.)	اکتبر	havîn (f.)	تابستان
çirîya paşîn (f.)	نوامبر	payîz (f.)	پاییز
mijdar (f.)	نوامبر	zivistan (f.)	زمستان
çirîya pêşîn (f.)	اکتبر	par	پارسال، سال گذشته
çileyê pêşîn (f.)	دسامبر	pêrar	دو سال پیش
kanûn (f.)	دسامبر	par van çaxan	پارسال این موقع
meh (f.)	ماه	ji sê salan vir da	از سه سال پیش
meha bê	ماه آینده	rojên zivistanê	روزهای زمستان

cejneroj (f.) روز جشن، روز عید

روزهای هفته، ساعت؛

yekşem (f.)	یک شنبه	dan (m.)	وعده، دوره زمانی
duşem (f.)	دو شنبه	danê sibê	حوالی صبح، طرفهای صبح
sêşem (f.)	سه شنبه	wext (f.)	وقت
çarşem (f.)	چهارشنبه	deqîqe (f.)	دقیقه
pêncşem (f.)	پنج شنبه	sanîye (f.)	ثانیه
în/înî (f.)	جمعه	seet (f.)	ساعت
şemî (f.)	شنبه	seet çend e?	ساعت چند است؟
hefte (f.)	هفته	seet çar e	ساعت چهار است
hefta bê	هفته آینده	seet pênc û nîv e	ساعت پنج و نیم است
dawîya heftê	آخر هفته	seet ji şeşan ra çarek heye	
roj/ro (f.)	روز		ساعت یک ربع به شش است
îro	امروز	seet heftan bîst deqîqe dibuhure	
îro çi roj e?	امروز چه روزی است؟		ساعت هفت و بیست دقیقه است یا (derbas dibe)
nîvro (f.)	ظهر	seet heft û bîst e	ساعت هفت و بیست دقیقه است
paş nîvro	بعد از ظهر	seet neh kêmh deh e	ساعت ده دقیقه به نه است
du roj berê	دو روز پیش	seet dehê şevê ye	ساعت ده شب است
paşeroj	آینده	di seet çendan da?	ساعت چند؟
panzdeh roj	تا پانزده روز	li dora şeşan	حدود ساعت شش؟
rojêk ji rojan	یکبار، روزی	em zû hatin	ما زود آمده ایم
esr (f.)	عصر	dereng e	دیر است
êvar (f.)	عصر، شب	derengî	دیری
şev (f.)	شب	em bi derengî man	دیر کرده ایم
îşev	امشب	di serî da	در آغاز
nîvê şevê	نصف شب	di dawîyê da	در پایان
sibe (f.)	صبح	navber	میان، مکث
sibê	فردا	ji kîngê va?	از کی؟

sibê zû	صبح زود	dem (f.)	زمان، لحظه
sibê na du sibê	پس فردا	borî/berê	گذشته
ji sibê heta êvarê	از صبح تا شب	anka/ niha	حالا، همین حالا
do	دیروز	wexta xwe winda kirin	
do êvarê	دیروز عصر، دیشب		وقت خود را تلف نکنید
pêr	پریروز	wexta te heye	وقت داری
bitir pêr	سه روز پیش	hebû tune bû	روزگاری وجود داشت
par	پارسال	şeva xwe derbas kirin	
pêrar	دو سال پیش شب را در ... گذراندن		
bitir pêrar	سه سال پیش	ewê pirr nejo	زیاد طول نخواهد کشید
emrê çûyî car din nayê			زمان از دست رفته بر نمی گردد
karê îro nehêle sibê	کار امروز را به فردا مگذار		

آب و هوا:

ba (m.)	باد	hewa çawa ye?	هوا چطور است؟
ba tê	باد می وزد	hewa germ e	هوا گرم است
bayê honik	باد خنک	hewa xweş e	هوا خوب است
baran (f.)	باران	hewa sar e	هوا سرد است
baran dibare	باران می بارد	li min sar e	سردم است
li bin baranê	زیر باران	li min germ e	گرمم است
berf (f.)	برف	birûsk (f.)	صاعقه
berf dibare	برف می بارد	gurmîn (f.)	رعد و برق
berfa şil	برف ذوب شده	xorîn (v.)	غریدن
şilop (f.)	برف و باران	xîşik/teyrok (f.)	تگرگ
dilop (f.)	چکه	zîpik (f.)	تگرگ
bager (f.)	گردباد	mij (f.)	مه

heftreng (f.)	رنگین کمان	ewr (m.)	ابر
cemed (f.)	یخبندان	ewrawî	ابری
ezman (m.)	آسمان	şilî (f.)	رطوبت، باران
ezman sayî ye	آسمان صاف است	hişk (adj.)	خشک
ezman tarî ye	آسمان تاریک (پر از ابر) است	germ (adj.)	گرم
ezman qelişî ye	باران شدید می بارد	serma (f.)	سرما
sermayê dest pê kir	سرما شروع شد		

شهرها و کوههای کردستان:

از پایان دهه سی، شهرها، قصبه ها و کوههای متعدد کردستان ترکیه به خاطر زمینه تاریخ انقلابی، تغییر نام داده شده و اسامی ترکی برای آنها انتخاب شده. کردها همچنان از اسامی اصلی برای شهرها، قصبه ها و کوههای خود استفاده می کنند که تعدادی از آنها در زیر آورده شده است.

نام قبلی (کردی)	نام کنونی (ترکی)
Agirî	Ağrı
Amed/Amîd	Diyarbakir
Çelê	Çılo Dağı
Çewlik	Bingöl
Çolemerg	Hakkari
Dersim/Manekî	Tunceli (منطقه بُرنز)
Êlih	Batman
‘Entab/‘Ayntab/Dîlok	Gaziantep (آنتپ پیروز)
Erxenî	Erhani
Erzirom	Erzurum
Farqîn	Silvan
Gabar	Küpelî Dağı
Gever	Yüksekova
Herekol	Tazlıca Dağı
Hênê	Hani
Kercews	Gercüş
Meletiye/Melatiye	Malatya

Meleto
Meraş/Gurgum
Mêrdîn
Riha/Orfa/Ûrfa
Semsûr
Sason
Sêwerek
Şemzînan
Xinis
Xirxêr
Zipsêr

Aydın Dağı
Kahramanmaraş (مرعش قهرمان)
Mardin
Şanlıurfa
Adıyaman
Aydınlık Dağı
Siverek
Şemdinli
Hınıs
Sirvan Dağı
Subaşı Dağı

در شهر:

bajar (*m.*)
bazar (*f.*)
berber (*m.*)
dermanxane (*f.*)
cilfiroş (*m.*)
çarrê / çarriyan (*f.*)
firin (*f.*)
girtîgeh (*f.*)
hepîsxane (*f.*)
kuçe (*f.*)
lambe (*f.*)
loqente (*f.*)
menaw (*m.*)
merkez (*f.*)
mexaze (*f.*)
navçe (*f.*)
nexweşxane (*f.*)
otêl (*f.*)

شهر
بازار
آرایشگر
داروخانه
لباس فروشی - پوشاک
چهارراه
نانوایی
زندان
زندان
کوچه
چراغ
غذا خوری
میوه فروشی
مرکز
مغازه
مرکز، منطقه
بیمارستان
هتل

pastexane (f.)	شیرینی فروشی
postexane (f.)	پست خانه
qesab /goştîroş (m.)	قصابی
qehwexane (f.)	قهوه خانه
qeza (f.)	کلانتری / قصبه
solîroş(m.)	کفش فروشی
şerbetîroş (m.)	شرbet فروشی
texsî (m.)	تاکسی
tutînîroş(m.)	توتون فروشی
xaçerê (f.)	چهارراه
xeraj (f.)	گاراژ
xwendegeh (f.)	مدرسه
zanîngeh (f.)	دانشگاه
zêrînger (m.)	جواهر فروشی
tu xelkê ku derê yî?	اهل کجایی؟
tu ji ku yî?	از کجا می آیی؟ اهل کجایی؟
tu bi kurdî dizanî?	کردی بلدی؟
navê vê cadê çi ye?	اسم این خیابان چیست؟
banqe li ku ye?	بانک کجاست؟
li rastê /li milê rastê	سمت راست
li çepê /li milê çepê	سمت چپ
rasterast	مستقیم
raweste /bisekine	توقف کن
zûtir	زودتر
hêdî hêdî	آرام آرام

مکالمه متداول (بین دو نفر دیار و کُرد):

سلام	Dîyar:- Rojbaş!
خوش آمدی	Kurdo:- Tu bi xêr hatî.
ممنون، خداوند از تو راضی باشد.	Dîyar:- Di nav xêrê da bî, Xwedê xêrê bide te.
چطوری؟ خوبی	Kurdo:- Çawa yî, baş î?
ممنون، خوبم، تو چطوری؟	Dîyar:- Spas dikim, ez baş im, tu çawa yî?
خانواده و همسایه ها چطورند؟	Kurdo:- Zar û zêç, der û cîran?
همه خوبند، زنده باشی.	Dîyar:- Giş baş in. pirr sax bî.
بفرمایید، بنشینید.	Kurdo:- Kerem ke, rûne.
پدر، مادر، خواهر، برادرت و بچه های تو چطورند؟	Dîyar:- Dê û bavê te çawan in, xuşk û birayên te, zarûkên te?
همه خوبند، سلام می رسانند، بچه ها دست شما را می بوسند.	Kurdo:- Hemû baş in, silavên wan hene, zarûk destên te radimîsin.
خدا آنها را نگه دارد! عمرشان را طولانی کند!	Dîyar:- Xwedê wan bihêle, emrê wan dirêj ke. Tu jî, ji ber min va silavan bike.
عوض من سلام برسان!	Kurdo:- Xwedê ji te razî be! Tu çi dikî çi nakî?
خداوند از شما راضی باشد! شما چکار می کنید؟	Dîyar:- Dinya ye, derbaz dikin, tiştêkî nakim. Çend roj in tu karekî nakim.
دنیا است! می گذرد، کاری نمی کنم.	Kurdo:- Çay, qehwe, çi hez dikî?
چند روزی است کاری نمی کنم.	Dîyar:- De, erê, çayekê vexwim.
چای، قهوه، چه میل دارید؟	Kurdo:- Kerem ke, cixarekê nakişînî?
چای می خورم.	Dîyar:- Na, spas dikim. Eve du meh in min dev jê berdaye.
بفرمایید! سیگار نمی کشید؟	Dîyar:- Rîya min dûr e, dereng e.
نه ممنون، دو ماه است که سیگار را ترک کرده ام.	Kurdo:- Hinek jî bisekine lez neke.
راهم دور است و دیر می باشد.	Dîyar:- Bi desûra te ezê herim.
کمی بنشینید، عجله نکنید.	Kurdo:- Oxira te ya xêrê be.
با اجازه تان، می روم.	Dîyar:- Ser seran, ser çavan.
به سلامت!	
خیلی ممنون!	

Serpêhatî : Gundê Newala Sipî

Gund di nav çîyayên bilind li devê newaleka kûr hatibû ava kirin. Sî çîl mal hebûn tune bûn .Xanî li vî alî û li wî alîyê newalê rêz kirî bûn. Ji newalê bi xuşexuş aveka sipî û cemidî dikişîya. Mala xweyê gund ava be! Di cîyekî wisa da ye, meriv ji esman pê va tiştêkî nabîne. Çîya ji her du kêlekên newalê hema di cî da bilind dibin diçin bin perê esman. Ji hêla ku lê dinêrî kum ji serê meriv da tê xwarê, wisa bilind û tîk in . Dibêjî qey çîya gund di nav xwe da veşartine. Heta li çîva binê gund nefitilî tiştêkî nabînin. Li serê çivê bi ewtîna seyan vediciniqî. Ji nişka va gund derdikeve ber te.

Mal bi xweyî bin! Li ber kîjan derî bisekinî paş da çûn tune. Kî hazir be bi serê hespê digire, bi xêrhatin te dibe hundir. Di nav çav û birîyan da çaya germ tê ber te, li pey jî malhazirî. Gundî wisa xwîngerm, wisa jî ji dil in , di gavê da xwîna meriv li wan dikele û qet xwe xerîb naheşibîne.

Jîyana gund bi piranî li ser pez e. Çandinî kêr e. Her mal xwedîyê pirr , hindik çend serî pez û dewar e. Piranî mî ne. Lê pezê reş , dewarê gir , ker û hesp jî gelek in .yên ku pez û dewarên wan pir in hal û wextê wan baş in. Lê piranîya gundîyan feqîr in nikarin serê du mûyan bînin cem hev.

Li çîya , li der û dorê gund, li devê newalan gîyakî bejn davêjê. Ciyê ku bi kêr tê , diçinin li ber avê ket jî dajon. Ku bû payîz , bi lodan gîya didin ser hev. Lod hene weka çîya bilind in.

Zivistanan, bi vî pûtê pez tê xwedî kirin. Payîzan pez û dewar û qatixê zêde difiroşin. Germkirina xanî, pehtina nan û şîvê bi sergîn e. dar (êzing) pirr kêr in. Yen ku hebûn wan heye don jî bi kar tînin.

Gundî sal dozed meh rûyê dixtor nabînin. Ku bû zivistan çûna bajêr jî ne mimkun e. ji bo nexweşan, ji rehma xwedê pê va tu çare namîne. Gelek însan ji tunebûna dixtor û dû û derman simirin.

Dîsa jî jîyan xweş bû li gund. Di nav çetinayîyan da jî jîyan geş dikirin. Ji xwe ku meriv li hember çetinayîyan mil danî jîyan dibe jehr. Dibê meriv her tim bi hêvî be, di her rewşê da jî jîyanê tam bistîne. Ew sal zivistan pirr xedar bû. Berfeka ecêb barîya. Berfê der û dor

xitimand, pizik ji çiya birand. Sermaka wisa çê bû erd û esman qefilî. Erd cemidî qeşa girt. Di sifirnekên xanîyan da weka şûr cemed şindilîn.

Piranîya çîyayên kurdistanê wisa ne. Pênc şeş mehên zivistanê rê û dirb tîr girtin. Çûn û hatin zehmet dibe. Ji ber vê yekê gundî payîzan den û duyên xwe, qût û pûtên xwe dikan. Ceribandinên hezaran salan ew elimandine. Bi tedarik in.

Mala min, li nava gund bû, odeka mezin û du qatî. Ji bo qir û qafan jî cî hebû. Binê malê seranser vala bû, wek sariçxanê. Meriv digot qey hemû seqema wê salê tê da kom bûye. Gotinek heye dibêje : «Bira dil be, xwarina me nanê garis be!» ku meriv azad be, jîyan li gora dilê merivan be, gundê newala Sipî bihişt e.

Li pala hember , ava weka şerbetê ji kanîyê dikişîya. Gundîyan bi piranî ava vê kanîyê dişuxulandin. Ji sibê heta êvarê qîz û bûkan li ser kanîyê mijûl dibûn, av dikişandin.

Lê kanîya mezin li binê gund bû , kanîyeka esîl. Şepa avê jê dikişîya. Di qeşayê da meriv xwezî dikir dest û rûye xwe bi vê avê bişo. Di nav berf û seqemê da helm û gelm jê bilind dibû. Pez û dewaran ji vê kanîyê av vedixwarin , mêr û jinê ser li wê destmêj digirtin.

Hemû rojan bi ziraqa tavê ra li ser vê kanîyê mezin bûm. Ji xewê dereng rabûn li gund şerm e. ku weka wan neji te ji xwe nahesibînin; dibî mîna qijika nav refê kewan. Loma sibê zû radibûm, şal û şapikê xwe li xwe dikir, gora rîs dikişand ser çogê.

Lepikê ji libayê ku gundîyan dabû min, dikir destên xwe, bîdona avê hildanî û derdiketim . Min di zavoqê teng da xwe berdida devê newalê. Çend deqqe şûn da digihêştim kanîyê. Çûndin na , lê vegeirîn pirr zehmet bû. Heta dihatim malê simbelên min bûz digirtin, bîhn li min diçikîya.

Ji çûn û hatin pez û dewaran rê tevayî cemed girtibû , meriv li ser dişmitîya. Pirê caran li erdê dirêj dibûm. Li ser rîya kanîyê seyekî pirr dişwar hebû. Rojên ewil tu mefer nedida min. Lê çend roj şûn da têkilî nedikir. Wisa xuya bû ku wî jî êdî ez ji gundîyan dihesibandim.

Li her malê oda mêvanan heye. Gundî, li gora halên xwe, yek du odên din jî çê dikan . Alîyê malê ku dibêjin weka hewşeka mezin e, di nav da jî tenûr heye. Hemû xwarin û vexwarin û qûtên wan li vir e. Meriv dikare bêje ku zivistanê jîyan li dora tenûrê dibihurê. Nan û şîv

di tenûrê da dipije, av li wê germ dibe. Ku alava sergîn qedîya, text li ser çar pîyan datînin ser tenûrê, fercêkê (ber,palas) davêjin ser text. Bi vî avayî agir tê parastin. Zar û zêç li dorê kom dibin . Di binê fercê da pîyên xwe heta çogê dikin tenûrê. Hêdî hêdî hestîyên meriv germ dibin , tu êş namîne . Mîna dermanê romatîzmê ye germa tenûrê!

Şevên zivistanê pirr dirêj in. Bi şevberkî naqedin. Gundîyan ez tenê nedihêştim. Ji ber ku mala min sar bû û germ kirin zehmet bû wan ez dibirim melên xwe. Şevê li malekê bûm. Ne li oda mêvanan li alîyê malê li dora tenûrê di nava wan da. Dan û standinên min bi gundîyan ra pirr baş bû. Wan weka malî dihesibandim. Gundî xweşsuhbet bûn. Gilîyên "qal u belayê" dikirin. Çîroken wisa digotin ku zik li gohdaran diqelişîya.

Li newala serê gund çend mal hebûn. Bi mehan tav nedidîtin. Digotin ew newala xaçê fîla ye. Kîngê xaç fitilî tav li wan dide. Çîyayê hember tîk derdiket ber esman. Meriv nikaribû pê va bikişê. Şevêkê hîva çarde rojî di ber zinarê serê gazê da xuya dike. Weka sênîyeka mezin dibiriqe. Gundîyekî dibêje : «Em biçin vê çira mezin bînin, wê qîma me hemûyan bike.» ev gotin dikeve hêşê gundîyan. Li hev dicivin û berê xwe didin çîyan. Bi lez û bez digihêjin serê gazê. Tev li pey hev weka nêçîrvanê ku diçe kewê bi dizîka serê xwe di kevir ra derdixin û dirêjê hîvê dikin. Bi dirêjkirinê ra hîv diçe binê esman, li çogên xwe dixin ku : «me çawa ev çira ji destê xwe revand?» Di wê axîn û waxînê da çavê wan bi Delo dikeve. Kolosê tûj li serî, dest kirîye kêlekê li wan dinihêre. Jê ra dibêjin : «Ji rîyê kolosê te ev çira hêja ji destê me çû. Eger ji kolosê te nebûya me çira digirt». Mesala ker û kurtan e.

Nikarin hîvê bigirin hêrsa xwe di Delo da safî dikin. Bi hev ra li serî dipiçikin û wî didin ber daran. Deloyê reben bi çi kul û halî ji destê wan difilite û bîhna xwe li gund destîne. Ji wê rojê vir da navê wî çîyayî dibe Koyê Delo.

Zivistanê berrojîk pirr xweş in. Ku tav derket gundî li ser xanîyan xwe berroj dikin.

Dîsa rojeka wisa xort li ber xanîyan in, henekan dikin. Pîrê jî hêdî hêdî ber bi kanîya binê gund va diçe ku destmêjê bigire. Li serejêrê binê malê pîyên wê li ser cemedê dişimitin û qiloz dibe.

Bi teqleavêtina pîrê, dibe pîqepîqa xortan û pê dikenin. Pîrê ji alîyakî va dar dide ber xwe radibe, ji alîyekî va jî qordikên xwe mist dide. Di wê gavê da çavê wê bi xortan dikeve ku pê dikenin.

Derdê qorika pelixî ne bes e bi ser da jî kenên wan! Çav li serî tarî dibe , bi hêrs darê xwe ji xortan ra dihêjîn û dibêje : «Segbavê segbavan! Li gund kes nimêjê nake, hemû li hêvîya min hêştin. Wellehî ji îro şûn da min jî qiloç li erdê nexist».

Pîrê careka din qiloç li erdê xist nexist, nizanim. Lê jîyana gundê Newala Sipî qet ji bîr nakim. Xaltîya Sara, Zezê, Memêxan, Xemê , Begê , Xezê û xalê Şero, Koyê Delo, kanîya binê gund û tenûra germ çawa tên ji bîr kirin?

Şenalê Mûşî , Azadî, 6-12 ê sibatê 1996

Zimanê rojnama Kurdistan

Kurdistan di destpêkê da tenê bi kurdî hatîye nivîsîn û sê jimareyên pêşîn tenê bi kurdî hatin çapkirin. Di jimareya 4'an da û ji wê pê va, hin nivîsarên bi zimanê tirkî jî di rûpelên rojnamê da cî girtin. Ew nivîsarên tirkî di jimareyên 4,5,6 u 7'an da bi awayê daxwaznameyan ji Sultan Evdilhemîdê 2'yan ra hatin nivîsîn. Piştê wan jimareyan, hin jimare dîsa tenê bi kurdî derketin; ew jî jimareyên 8,9,11.15 u 16'an in. Di jimareyên dî da nivîsarên kurdî û tirkî pêk ve cî girtine.

Di hemî nivîsarên tirkî da rexneyên dijwar li rejima Evdihemîd hatine xistin û dijwarîya wan rexneyan hin bi hin zêdetir bûye. Kurdîya Kurdistanê ne Kurdîyeka xwerû ye; gelek peyvikên erebî û farisî di nivîsarên kurdî da hatin karanîn. Ji xwe wê demê di nava rewşenbîrên kurd da adet bû ku peyvên xwe û nivîsarên xwe bi peyvikên erebî û farisî bixemilînin. Wan , têkilkirina kurdî bi peyvikên erebî û farisî wek serbilindîyek qebûl dikir. Wisa dizanîn ku karanîna peyvikên erebî û farisî nîşana zanatî û rewsenbîrîyê ye.

Di rojnamê da du nameyên erebî jî derketine. yek ji wan nameyên erebî ji Mêrdînê, ji alîyê Elîyê kurê Huseynê Amedî va hatîye şandin û di jimareye 8'an da derketîye. Nameya erebî ya di jî ji Lunananê, ji bajarê Trablusê, ji alîyê Şêx Hesen ve hatîye şandin û di

jimareya 16'an da derketîye. Hemî jimareyên Kurdistanê ji 4 rûpelan pêkhatine.

Rojnama gerok

Rojnama "Kurdistan" li derê welêt , li Misrê dest bi derketinê kirîye u sê jimareyên wê yên pêşîn di "Çapxana El Hîlal" da hatine çapkirin. Jimareyên 4'an û 5'an jî dîsa li Misrê, di "Çapxana Cerîdeya Kurdistan" da hatin çapkirin.

Misir hingê gerçî bi rastî di binê nufûza Inglîstanê da bû , lê di elsê xwe da eyaletek ji eyaletên dewleta Osmanî bû û hukmê Padişahê Osmanî li wir direwîya, bi kêmayî , bi qasê ku li derketina rojnameyekê bigire yan weşandina wê biwestîne (14) hukmê wî li wir hebû . Sultan Evdîhemîdê 2'yan jî wisa kirîye û nehîştîye ku rojnama "Kurdistan" li Misrê weşandina xwe bidomîne. Sazkar û xwedîyê rojnamê Mîqdad Mîdhet Bedîxan, hem ji ber zordestîya rejîma Evdîhemîd û rêgirtina wî ya li domandina derketina rojnamê li Misrê, hem jî ji ber nexweşîya xwe, kargerîya rojnamê sipartîye birayê xwe Evdîrehman û vegerîyaye Stanbolê. Ew yek ji nivîsara Evdîrehman Bedîrxan a bi tirkî tê zanîn , ku di serê jimaraya 6'an da derketîye.

Evdîrehman Bedîrxan di jimaraya 6'an da û ji wê pê ve kargerîya rojnamê girtîye destê xwe û rojname ji Misrê guhastîye bajarê Cenewreyê li Swîsrayê. Digel wê guhastinê, çapxane û navîşana rojnamê tev hatin guhartin; ji jimareya 6'an pê va rojname di "Çapxana Komela Hevgirtin û Qencîya Musulmanan " da hatîye çapkirin.

Di jimareya 20'î da û ji wê pê va rojname dîsa vegerîyaye Misrê. Digel wê vegerê çapxane û navîşana wê dîsa guherîne. Ji bo navnîşanê li Qahîrê qutîyeka postê ya jimara 679'an hatîye nivîsîn. Lê belê navê çapxanê di rojnamê da cî negirtîye , tenê di dûwîya jimareyên 20 û 21'e da bi kurdî û tirkî hatîye nivîsîn ku rojname li Misrê hatîye çapkirin. Di dûwayîya jimareyên 22 û 23'yan da jî tenê bi tirkî hatîye

nivîsîn ku rojname di «Çapxane Hindîye» da hatîye çapkirin , tê zanîn ku ew çapxaneyeka Misrê bûye.

Ji jimareya 24'an pê va rojname careka di hatîye guhastin û vê carê çûye Inglîstanê û navnîşana wê li Londrayê hatîye nîşandan , di serê rojnamê da jî ev ragîhana ha bi kurdî derketîye: "Ev pêlek e min ji Cenewreyê neqlê Londrayê kir. Loma min nekarî rojnama xwe biweşînim. Ez hêvî dikim ku ji nuha pê ve ezê ji mehê carek rojnama xwe bi dûzan biweşînim". Ragîhaneka wek vîya bi tirkî jî di wê jimareyê da derketîye.

Li vir tiştê balkêş ev e ku gotîye: "Min ji Cenewreyê neqlê Londrayê kir". Di jimareya 23'yan da jî navnîşana rojnamê li Qahîrê hatîye nîşandan. Vêca çima gotîye : "Min ji Cenewreyê neqlê Londrayê kir"? Gelo ji jimareya 20'î heta jimareya 23'yan Evdirehman Bedirxan bi xwe li Cenewreyê bûye û rojname li wir amade kirîye û şandîye Misrê li wir daye çapkirin? Ev îhtîmal ne dûrê aqil e, îhtîmaleka dî jî ev e ku piştê derketina jimareya 23'yan li Qahîrê , xwedîyê rojnamê dîsa ew guhastîye Cenewreyê û xwestîye ku li wir dexe; lê belê mecal nedîtîye, paşê derbasê Inglîstanê bûye û jimareya 24'an li wir derxistîye.

Westana li Londrayê jî pirr dom nekirîye ; rojname tenê yek jimareyek li wir derketîye, ew jî jimaryê 24'an e. Ji jimareya 25'an pê va rojname careka dî hatîye guhastin û vêca çûye jêrê Inglîstanê û li bajarê Folkestone derketîye. Di jimareya 25'an da ragîhaneka kurt bi zimanê tirkî hatîye nivîsîn û tê da hatîye ragîhandin ku ji bo weşandin û belvakirina rojnamê fêde di guhartinê da hatîye pêjnîkirin û kargerîya kurdistanê neqlê wê navnîşanê hatîye kirin; ji xwen devanan tika hatîye ku nameyên xwe bişinin wê navnîsanê.

Lê belê Folkstone jî ji rojnama "Kurdîstana" ra nebûye cîyekî timî; rojname heta jimareya 29'an li wir hatîye weşandin, paşê dîsa vegeşîyaye Cenewreyê û her du jimareyên paşîn, yanî jimareyên 30'yî u 31'e , li Cenewreyê derketin.

M. E. Bozarsalan. Rojnama kurdî ya peşîn. Çapxana Deng.Swêd 1991.r.17-19

Banûya hêja u sergiran,

Çi bextiyarîyeke mezin e ku bibînim banûyeke firansizî digel zimanê kurdî bendewar dibe. Bêgûman çi gava kurd bibin xwediyê welatê xwe, wê bi rûmetgîrî navê we bibîrin. Berî du mehan , Hoşîn , li ser daxwaza we, ji min ra nivîsîbû, lê bela u nexwesiyên pîrbûnê, ez bi derengî xistim. Ev bû çendek sermaye xurt ez hingaftibûm, jê pê va destên min dihêjin nikarim çak binivîsim. Gava bala xwe bidin nivîsana min şopa desthejînê jê xweş diyar e.

Di awayê vê nivîsana min da , hûnê tiştên guhartî bibînin wek: û – u, ko - ku ,de – da, re – ra, ve – va, h.p. ev jî me berê li ser zaravayê Botan dinvîsîn, lê îro divê li ser zaravayê pirraniya kurdmancan binivîsim. Heke rojekê hûn biçûna kurdistanê bakur u guhdariya peyva wan bikira we ev kira min biyanî nedidîtin.

Pirr hêvîkar im bêjeyên ku tê negihêştî min bipirsî ne ji kesî din.

Şîra ku min di Newroza îsal da nivîsî ji we ra pêşkêş dikim. Dawî ji min gelek silav ji bo we xweş u serfiraziyê dixwazim.

Rûmetgîrê we,

Hêvîkar im gava nivîsanên min digehin we haya min bikin da vehêsim.

O.Sebrî

Bûyîna min

Di roja 7.1.1905'an da li gundê Narinceyê hatime dinê. Gundê me Narince rûniştgeha serekên eşîra Mirdês bû. Ev eşîr di navbera bajarên Melatiye , Riha(Orfa), Sêwerek u Semsûrê (Adiyaman) da dimîne u bi bajarê dawiyê va hatiye girê dan. Bavê min Sebrî serekê eşîra Mirdês bû.Ev eşîr piçek ji emareta Mirdês e ku li ser rêya koçeriyê hatiye di bin helâ çiyayê Bêllî, ku bi çiyayê Nemrûd hatiye nasîn da, bi cih bûye.

Di pêşiya jîna xwe da, ji bo ku kurê serekî eşîrê bûm, ji bo dewreka holê hatibûm pêkanîn: siwarî , serevanî u rê u rêzana eşîrê nasîn. Heya salên min bûne hejde ev her sê rûçikên han armanca min bûne, u di van waran da hinekî pêş va çûbûm.

Di sala 1916'an da bavê min mir , li şûna wî apê min Şukrî bûbû serekê eşîrê. Ez di ber dest u siya bavîtiya wî da mezin dibûm. Vî apî

pirrtirî kurên xwe ji min hez dikir u didam pêşiya hemî malbatê. Dema rojekê li nav eşîrê derketa şûngirê wî ez dibûm û eşîr li pêy min dihat.

Ramana nuh.

Dema salên min bûn hejde, felekê bi navê mamosta Ismaîl efendî, peyakî xwenda, hişyar u serwext, xiste rêya min. Bi nasî u dostaniya wî , min gelek tiştên çak u hêja hîn kirin. Berî her tiştî , rêzana eşîrî a şaş u çepel di çavên min da ket , min ji zorê u zorbazan rûyê xwe bada u dixwest bibim kesî qenc u xêrxwaz. Bi vê ramanê , gundên ku axatiya wan ji min ra hatibû sipartin, bi carekê berdan u destê xwe jê kêşa. Hînga, min ji apê xwe xwest ku rê bide min da ji nav eşîrê derkevim u biçim di bajarekî da rûnim. Lê mixabin ku apê min nehîşt. Ev yeka han bû ûştî sariyeke xurt di navbera me da. Holê du sal borîn , lê roj bi roj rikeke dijwar li ser rêzana eşîriyê di dilê min da cih girt u kêmi u kirêtiya wê pirrtir didît. Çawa berê min ket gelparêziyê.

Di dawîya sala 1924'an da, dema şêx Seîd bi şûreşa xwe rabû, hîngê min tiştek li ser gelê kurd u gelparêziyê nedizanî. Çiqas ku min dizanî ez kurd im, lê min kurd piçek ji dewleta Turk dinasîn. Herçî apê min Şukrî mirovekî jîr u serwext bû dizanî ku gava şûreş neçe serî, Kurd wê gelekî şerpeze bibin , nema dikarin vegerin ser halên xwe. Li ser vê ramanê di civîneke malbatî da gote me :

- Heke şûreşa şêx Seîd neçe serî, Mistefa Kemal wê riça kurdan raweşîne. Divê em haya şêx Seîd bikin, çî dema bigehê Sêwerekê em dê rabin u dest deynin ser bajarên Melatiye, Meraş , Eyîntab u Semsûrê. Holê em dê bikarin roavayê kurdistanê aza bikin.

Li ser vê ramanê sibetirê nameyek digel peyakî xwe şand ji Şêx Seîd ra.

Lê maxabin şûreş berî bigehê Sêwerkê şikest, Şêx Seîd jî ket nav destê Turkan u digel çil u heşt hevalên sere bi dar va bû. Hînga hikûmeta turk berê xwe da kuştina keşen xwenda u serek eşîrên ku mêldariya şûreşê dikirin, an dikarî rojekê ji rojan li pêş hikûmetê serî hildin. Bi vê ramanê rojê bi ser eşîrekê da digirtin, serek eşîr u kesên ku lepekurt jê bihatana dişandin mehkema îstîqlalê wê jî ên sere u bi kêr dar va dikirin. Ên mayî hikim dikirin dişandin zîndanên welatê turkan .

Dawî, dora me hat. Du apên min, du xal, ez u du sed u heftê kes ji eşîra, me xwestin mehkema îstîqlalê. Lê me tevan xwe neda dest, apê min Şukrî u xalê min Hacî Derwêş tenê çûn mehkmê, em ên mayî neçûn, me dixwest dongiya her du girtiyên xwe bibînin. Piştî mehkemeke kurt, apê min Şukrî panzde salan hikim kirin ku bişînin zîndana Antaliyê em ên mayî berat kirin. Dema xalê min Hacî Derwêş ji zindanê vegeerî gote min:

- Apê te divê, tu wî li ser rêya Antaliyê wî ji destê Turkan derxîni, dixwaze bi şûreşê rabe.

Li ser vê daxwazê digel hin siwarên xwe çûm Rihayê u li benda hatina wî rawestî m. Dema hat Rihayê min ew revand u vegeerî welêt.

Gelek mixabin apê min bi hevalbendên xwe yên serekên eşîran xapî u li benda tevkariya wan rawestî. Diviyabû em zûka bi şûreşê rabin, u hemî serek eşîran tê xîr ber herçiya bûyî. Ji ber ku eşîrên wan bê dudilî li pêy me dihatin, ew bêhemdê xwe diketin nav şûreşê. Holê nêzîka mehekê em li serê çîyan man, heya serek eşîr xwe pêk bînin. Dema leşkerê turkan hat, serek eşîran xwe dan paş, em u eşîra xwe tenê li pêşberê neyar man. Eşîra me bi tena xwe nedikarî li pêş hikûmetê raweste u şerê wê bike. Holê careke din apê min ket nav destê hikûmetê. Vê carê ez, apê min Nûrî u şanzde heval jî li pêy wî şandin mehkemê îstîqlalê.

Di 24-6-1926'an da her du apên min Şurkî u Nûrî bi dar va kirin. Ez digel şanzde hevalan hikim kirin u şandin zîndanên welatê turkan. Holê, ez hatim avêtin nav derya siyasetê, bê ku tiştekî jê bizanim an bîra bibim. Çiqas ku ez xortekî gundî ne serwest bûm, çavên min jî vê ketina han netirsîn. Min dixwest di derya siyasetê da bê perwa avjenîyê bikim, heye ku bikarim bi kêrî gelê xwe bêm u tola her du apên xwe u çend kalên min ku bi destên Turkan hatibûn kuştin bistînim.

Du salan kêr mehekê di zîndana Denizliyê da rawestîm. Di vê navê da hêdî hêdî çavên min vedibûn, êdî ez ne ew gundîyê çav ne bişkuvî bûm u jî bo têkoşîneke xurt u dijwar pêk dihatim. Di meha gulanê sala 1928'an da Mistefa Kemal efwa hemî girtiyên kurdan ên siyasî da, di nav wan da ez jî hatim berdan.

Gava ji zîndanê vegeerîm welêt ji mal u milkê malbatê ê pirr u fireh di destê me da tiştekî hêja nemabû.

Milk li gundiyan par va kiribûn, mal hikûmetê dest dabû ser hemî çirr u virr kiribûn, tişteki hêja nehîştibûn ku çavên mirov nedigirt. Dema min li dora xwe nihêrî u li rewşa xwe hûr bûm tenê li pêş min du rê mabûn: rêya sernizmî u xwe sipartinê , rêya têkoşînê. Bê dudilî min da ser rêya têkoşînê.

Di serê sala 1929'an da dîsa digel bîst u şeş serek u axan hatim girtin u em şandin Melatîyê Mehkema Leşkerî. Me tişteki nekiribû , lê hikûmetê dixwest me ji ber çavên xwe bide alî. Gunehê ku xistibûn derê me pêkanîna şûreşekê bû ku cezayê wê darva kirin bû. Ji bextê çak ê digel me tehqîqat kir, bi navê Husên Husnî, serhengêki kurd bû. Piştî danûsitandineke kurt, gelekî keyfa xwe ji min ra anî u em bûn dost. Di pêşiya tehqîqatê da gote min:

Ez jî wekî te kurd im, lê mixabinku min ji bo gelê kurd xebatek nekir, xebata min tev ji Turkan ra bû. Bawer im ku tu yê bi kêrî gelê kurd bêtî. Heke serê min tê biçê ezê te u hevalên te berdim. Lê, nebî li vî welatî dimînî, Turk wê te bidin kuştin.

Tevî ku serekê hikûmetê wê gavê, Ismet Inonu, dixwest me biêşîne, piştî heft mehan wî camêrî, bi diwariyeke mezin, em berdan.

Di 24-12-1929'an ji welêt derketim hatim Sûriyê u bûm endamek ji endamên Xoybûnê. Lê pirtirî du salan digel Xoybûnê nemam, jê bi dûr ketim, goreyî zanîn u karîna xwe ji bo gelê xwe xebitîm. heya bizanî, di vê rêya han da, çiqasî westiya me, têr dike ku bêjim: di navbera salên 1926-1972'an da hejde caran ketim zîndanê, sê caran nefî bûme, salên mayî heya bi îro, di bin çavdariya polîs da mame. Di vê navê da min ji xwe ra gelek neyar çar kirine, lê mixabin ku pîrriya wan ji mezinên kurdan bûne. Piştî ketin û rabûneke dirêj, qirrên u keftelefteke diwar , tenê ji bo bikarim rûmeta gelparêzî u têkoşeriyê di xwe da biparêzim, berî heşt salan , min destê xwe ji xebata welêt kişand u tîkiliya xwe ji hemî kesan birrî , u li mala xwe rûniştim. Dongiya ku berî sê salan em gîhanê hingê ji min va xweş xuya bû, mafîr min nedikarî pêşiya serişkî u şaşiyên bigirim, min nexwest di nav qorê ketiyan da jî rawestim.

Banûya hêjâ! Di van çend rûpelan da min her tişt vekirî, kurt u serpilkî nivîsîn. Heya li ser min ramaneke ne baş çar ne be, dixwazim bînim bîra we ku «Bawermendên rastîyê di rê u xaçerêyên jînê da gelekî êş west u diwarî dîtine» . Ez jî wek wan kesan bi vê êş, west u diwariyê xwe dilxweş u bextiyar dibînim.

Şîir u çîrok

Di biçûkiya xwe da minji çîrokan hez dikir, çîrokbêjek li ku bûya min dişande pê tannîn, an diçûm nik wî jib o guhdariya çîrokên wî bikim, nemaze çîrokên lehengan ên esfanewî. Piştî hinekî mezin bûm mêldariya şîire li nik min çar bû u min gelek şîir ji ber kirin. Lê mixabin ku ji dîwana Melayê Cizîrî u Mem u Zîna Ehmedê Xanî pê va şîirên kurdî li nik me tine bûn, ji ber vê yekê min şîirên turkî ên siyasî dixwendin . Bi şopa ku wan şîir u çîrokan di canê min da hîşibûn bi hêsanî berê min ketibû rêya têkoşîn u gelparêziyê. Bi vê baweriyê tevî ku ne şair bûm min berî da nivîsandina şîire. Herçî çîrok, a kurt bi min ra hinekî derdikeve, lê a dirêj, ez ne peyayê wê me , rojekê ji rojan nehatiye bîra min ku bikarim bi kireke wê hêja rabim . Şîir u çîrok heke bi awayê rênasî bîn nivîsîn dikarin rûmeta têkoşîn u gelparêziyê di peyayên xurt u hêja da vejînin.

Edeba Kurdî

Hezar xebînet ku ezê nikaribim di vî warî da tişteki hêja binivîsim. Ji ber ku rê li pêş edeba kurdî hatiye girtin, nehîştine ku çavên wê bibişkivin. Edeb bi pêşvaçûna ziman pêşva diçe. Dema şîirekî dirêj nehate xwendin u nivîsandin ziman nagehê ser hev u bêjeyên ku xelekên edebî bigehînin hev çar nabin u naxewinin. Gava şair an edîbê kurd hatiye, xwestiye tişteki binivîse li pêş xwe zimanekî nepêkhatî dîtiye. Ji bo bikare agirê dilê xwe bi bêjeyên bijare salix de berê xwe daye zimanê gelên serdestî xwe , ango zimanê ku şîirekî dirêj xwendiyê u pê nivîsan kiriye. Holê çûye bi wan zimanan (erebî, farisî, tirkî) nivîsiye û bûye peyayê wan zimanan. erê, berî ku bi zimanê kurdî xwendin u nivîsandin bibe, hin edîbên kurd wek Melayê Cizîrî, Ehmedê Xanî , Elî Herîrî, Feqîyê Teyran, Hacî Qadirê Koyî şîirên zor hêja nivîsîne, lê mixabin ku ji bêjeyên erebî u farisî dagirtîne.

Piştî şerê cîhanê ê pêşîn keysa xwendin u nivîsandina zaravayê soranî ketiye kurdên Iraqê u di warekî teng da pê xwendin u nivîsandin bûye. Tevî wê tengiyê edeba kurdî hinekî bi pêş ketiye u gelek şair u nivîsevanên hêja ji wan rabûne, lê ji bextê kambax ev zarava ne ewçend fireh u dewlemend e.

Dihemî zaravayên kurdî da kurmancî (ku pirrtirî nivê gelê kurd pê dipeyive) ji ên mayî firehtir u dewlemendtir e, bi wî jî têr xwendin u nivîsandin nebûye. Li Erminya bi zaravyê kurdmancî xwendin u nivîsandin dibiye lê di êrdimeke biçûk u teng da. Ne ew nivîsanên kurdan bi serbestî dibînin ne kurd agahî nivîsanên wan dibin hêrgiz kêr daran, nemaze piştî tîpên kurdî berdan u bi tîpên rûsî nivîsîn kurdên sovyatistanê yekcar ji kurdên kurdistanê hatin bi dûr xistin. Berî ku dev ji tîpên kurdî berdin, min nivîsarên çend nivîsevanên wan dîtibûn, tenê nivîsarên Qanatê Kurdo çak u durust bûn. Xuyaye vî camêrî daye ser şopa zimanzanan.

Li Sûriyê bi tevgera mîr Celdet Bediraxan çend salan bi zaravayê kurdmancî di warekî pirr teng da tenê nivîsan bûye, lê mixabin ku dirêj nekiriye. Min bi xwe bi hêvotina rehmetî mêldariya nivîsandina kurdmancî kiriye, heke ne ji wî bûya heye ku ev mêldarî li nik min çar nedibûn.

Gotineke wî di warê zimanê kurdî da hebû tucaran ji bîra nakim, digot : "Zimanê kurdî , wek xirarekî ka di nîveka deryayê da vala kî. Pêlên avê her libeke kayê bi alîkî da bibin ji hev pij u belav bikin. Karê me nivîsevanên kurd ew e ku em wan libên kayê li ser rûyê deryayê bicivînin u vegeînin xirarê wî". Çi gotineke rast u di cihê xwe da , lê peyayên ku bi wî karî rabin ne xuya ne, ne gava ji wî celebî kes in hebin jî dem ne alîkarê wan e.

Di vî warî da dikarim bêjim : çî gava her çar zaravayên kurdî li ser rêya xwendin u nivîsandinê bibin yek, di navbera çil pêncî salî da edîb u şairên ku ji gelê kurd rabin dê bikarin di warên şîr u edebê da gavine fireh u mezin ranin u edeba kurdî bigehînin warê edeba gelên mayî u zamanê kurdî bibe yek ji zimnên rohilat ê firehtir u dewlemendtir

Şam, 21 avdar 1978
Osman Sebrî

شنگالِ موشه نام نویسنده گی یک نویسنده کُرد است که در سال ۱۹۳۸ در روستای دِلِیت در استان دیاربکر دیده به جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی خود را در روستا میان روستاییان گذراند که افسانه ها، قصه ها و آداب و رسوم کُردی را به وی یاد دادند. چند سالی است که در روزنامه های آزادی، روناهی، هوی درباره ی ابعاد گوناگون زندگی در روستاهای کُرد مطلب می نویسد. با نام مستعار ام. آتمانکی مقالاتی نیز چاپ می کند.

خاطرات روستای دره سفید

روستا در میان کوههای بلند در دهانه یک دره عمیق آباد شده بود. حدود سی یا چهل خانوار بودند. خانه ها در این طرف و آن طرف دره به ردیف قرار گرفته بودند. آب زلال و خنکی با شُر شُر از دره جاری می شد. عجب روستایی بود! در جایی قرار دارد که بجز آسمان هیچ چیز را نمی بینی. کوهها در هر دو طرف دره، ناگهان بلند می گردند و به عرش آسمان می رسند. لحظه ای که به آن نگاه می کنی، چنان بلند و سر به بالا هستند که کلاه از سرت پایین می افتد. انگار که کوهها روستا را در میان خود پنهان کرده اند. تا از پیچ پایین روستا نپیچی (رد نشوی)، هیچ چیز را نمی بینی. در سر پیچ، با صدای پارس سگ ها، ناگهان جا می خوری. ناگهان روستا جلوی تو ظاهر می شود.

خانه ها آباد باشند! در برابر هر دری بایستی، جواب رد نمی شنوی. هر که آنجا باشد، افسار اسب تو را می گیرد، با خوشامد گویی تو را به داخل می برد. در میان نگاههای گرم، چای داغ را مقابل تو می گذارند، سپس غذای آماده خانه می آید. روستاییان خیلی خونگرم و با محبت هستند و بلافاصله احساس یکدلی نسبت به آنان ایجاد می گردد و اصلاً احساس غربت نمی کنی.

زندگی روستا بیشتر به گوسفند متکی است. کشاورزی کم است. هر خانوار کما بیش دارای چند راس گوسفند و گاو است. بیشترشان میش هستند. اما گوسفندان سیاه، گاوهای مسن، خر و اسب نیز زیاد هستند. کسانی که گوسفندان و گاوهای زیادی دارند اوضاع و احوالشان خوب است. اما بیشتر روستائیان فقیر هستند و نمی توانند به راحتی امرار معاش کنند.

در کوهها، در اطراف روستا، در دهانه درّه ها گیاهان و علف ها می رویند. جاهایی که به درد می‌خورند را می‌چینند، اگر در مسیر آب نیز قرار بگیرد، آن را شخم می‌زنند. هنگامی که پاییز می‌شود، انبارهای علوفه را پر می‌کنند. بعضی انبارهای علوفه همانند کوهها بلند هستند. در زمستان‌ها، گوسفندان با این علوفه خشک نگهداری می‌شوند. در پاییز، گوسفندان، گاو ها و ماست اضافی را می‌فروشند. گرم کردن خانه، پختن نان و شام با فضولات خشک حیوانی می‌باشد. هیزم خیلی کم است. کسانی که برایشان امکان وجود دارد، از چربی حیوانی نیز استفاده می‌کنند.

روستائیان در طول دوازده ماه سال پیش دکتر نمی‌روند. (مریض نمی‌شوند). هنگامی که زمستان فرا می‌رسد، رفتن به شهر نیز امکان پذیر نیست. برای بیماران، بجز رحمت الهی هیچ چاره ای وجود ندارد. خیلی انسان ها به خاطر نبودن پزشک و دارو می‌میرند. باز هم زندگی در روستا زیبا بود. در میان مشکلات نیز، زندگی را شاد می‌کردند. چون که انسان اگر در برابر مشکلات تسلیم شود، زندگی تلخ می‌گردد. بایستی انسان همیشه امیدوار باشد، در هر شرایطی از زندگی لذت ببرد. آن سال زمستان خیلی سخت بود. برف عجیبی (زیادی) بارید. برف همه جا را پوشاند، بهمن از کوهها جدا شد. چنان سرمایی ایجاد شد که زمین و آسمان یخبندان کرد. زمین سفت شد و یخ کرد. از لبه خانه ها، یخ همچون شمشیر آویزان شد.

بیشتر کوههای کردستان چنین هستند. پنج، شش ماه زمستان (سرما) راهها مسدود می‌شوند. رفت و آمد سخت می‌شود. به خاطر این، روستائیان در پاییز بذرها، آذوقه و نیازهای خود را آماده می‌کنند. تجربه هزاران ساله به آنها یاد داده است. با تدارک هستند. خانه من در وسط روستا، یک اتاق بزرگ و دو طبقه بود. برای ذخیره و انبار نیز جا داشت. طبقه زیرین خانه همچون سردخانه کاملاً خالی بود. انگار تمام سرمای آن سال را در آنجا جمع کرده بودند. یک ضرب المثل وجود دارد که می‌گوید: «بگذار دل با دل باشد، بگذار غذای ما نان و ذرت باشد!». اگر انسان آزاد باشد، زندگی بر وفق مراد باشد، روستای درّه سفید بهشت است! در تپه روبرو، آب همچون شربت از چشمه جاری بود. روستائیان بیشتر از آب این چشمه استفاده می‌کردند. دخترها و عروس ها از صبح تا شب روی چشمه مشغول بودند و آب می‌بردند.

اما چشمه بزرگ پایین روستا قرار داشت، که چشمه اصلی بود. امواج آب از آن جاری بود. در هنگام خنک بودن آن، آدمی دوست داشت دست و صورت خود را با این آب بشوید. در میان برف و سرمای سخت بخار از آن بلند می‌شد. گوسفندان و گاو ها از این چشمه آب می‌خوردند،

زنان و مردان بر سر آن وضو می گرفتند. هر روز با طلوع آفتاب، به این چشمه بزرگ می رفتیم. در روستا، دیر بیدار شدن از خواب ننگ است. اگر مثل آنان زندگی نکنی، تو را از خود نمی دانند، همانند کلاغی در میان کبک ها می شوی. بدین خاطر، صبح زود بلند می شدم، لباس هایم را می پوشیدم (کاپشن و شلوار)، جوراب پشمی را تا زانو می کشیدم.

دستکش های بافته از پشم اهدایی روستائیان، را به دست می کردم، گالن آب را بر می داشتم و خارج می شدم. از مسیر کم عرض، به سمت دهانه درّه روانه می شدم. پس از حدود چند دقیقه به چشمه می رسیدم. رفتن نه اما برگشتن خیلی سخت بود. تا به خانه می رسیدم، سبیل هایم یخ می زدند، نفسم بند می آمد.

از رفت و آمد گوسفندان و گاوها، راه یخ بسته بود، آدمی روی آن سر می خورد. بیشتر دفعات، به زمین می افتادم. در مسیر راه چشمه، یک سگ سمج وجود داشت. روزهای اول اصلاً به من امان نمی داد. اما پس از چند روز کاری نداشت. چنان نمایان بود که او نیز مرا از روستائیان به شمار می آورد.

در هر خانه، اتاق مهمان وجود دارد. روستائیان با توجه به وضعیت خود، یکی دو اتاق دیگر نیز درست می کردند. اتاق موسوم به «سمتِ خانه» مثل یک حیاط بزرگ است، یک تنور نیز در وسط آن وجود دارد. تمام خوراک و آذوقه و وسایل شان در آنجا قرار دارد. می توان گفت که در زمستان زندگی در اطراف تنور می گذرد. نان و شام در تنور پخته می شود، آب در آنجا گرم می شود. همین که شعله های فضولات حیوانی تمام شد، تخت را روی چهار پایه اش روی تنور می گذارند، یک پارچه بزرگ کهنه را روی تخت می اندازند، به این ترتیب، آتش حفظ می گردد. زن و بچه ها اطراف آن جمع می شوند. در زیر پارچه بزرگ، پاهایشان را تا زانو داخل تنور می کنند. استخوان های فرد آرام آرام گرم می شود، هیچ دردی باقی نمی ماند. گرمای تنور همانند داروی روماتیسم است!

شب های زمستان خیلی دراز هستند. بدون شب زنده داری، نمی گذرند. روستائیان مرا تنها نمی گذاشتند. چون خانه ام سرد و گرم کردن آن سخت بود، آنها مرا به خانه شان می بردند. هر شب در یک خانه بودم. نه در اتاق مهمان بلکه در سمت خانه، اطراف تنور در میان آنها بودم. داد و ستد (تعامل) من با روستائیان خیلی خوب بود. مرا همچون عضو خانواده می دانستند. آنها از همه چیز صحبت می کردند. داستان هایی می گفتند که شنوندگان از خنده روده بر می شدند.

در ورودی درّه روستا، چند خانه وجود داشت. ماهها آفتاب را نمی دیدند. می گفتند آن درّه صلیب ارمنی ها می باشد. هرگاه که صلیب می چرخد، آفتاب بر آنها می تابد!

کوه روبرو ناگهان سر به آسمان می کشید. آدمی نمی توانست از آن بالا برود. یک شب، ماه شب چهاردهم از بالای کوه نمایان می شود. همچون یک سینی بزرگ می درخشد. یک روستایی گفته بود : «برویم این چراغ بزرگ را بیاوریم، برای همه ما فایده خواهد داشت». روستائیان این گفته را باور می کنند. جمع می شوند و به سمت کوهها روانه می گردند. با عجله به بالای قله می رسند. همه، پس از همدیگر، همانند شکارچی ای که به سمت کبک می رود، مخفیانه سرشان را از کنار سنگها بلند می کنند و به سمت ماه نگاه می کنند. همزمان با نگاه به سمت ماه، آن زیر آسمان می رود. بر زانوهای خود می زنند. «چرا این چراغ را از دست دادیم؟» در این آه و ناله، چشمشان به دلو می افتد. کلاه بلند بر سر، دست به کمر به آنها نگاه می کند. می گویند اگر کلاه بلند تو نبود، چراغ را می توانستیم بگیریم». این همانند مثلِ خر و پالان می باشد.

نمی توانند ماه را بگیرند، خشم خود را بر سر دلو خالی می کنند. با هم بر سر او جمع می شوند و هدف چوبدستی قرار می دهند. دلو بیچاره با درد سر و مصیبت از دست آنان فرار می کند و در روستا نفس می گیرد. از آن روز تاکنون اسم این کوه به کوه دلو تبدیل می شود. در زمستان آفتاب گرفتن خیلی خوب است. هنگامی که آفتاب طلوع می کند، مردم بر بام خانه هایشان، آفتاب گیر می شوند. همچنین، در این چنین روزی، جوانان جلوی خانه ها هستند و با هم شوخی می کنند. پیرزن نیز آرام آرام به سمت چشمه پایین روستا می رود تا وضو بگیرد. در سرازیری پایین خانه، پاهایش روی یخ سر می خورند و او را به هوا بلند می کند. با افتادن پیرزن، جوانان قهقهه می کنند و به او می خندند. پیرزن از یک سمت، به چوبدستی تکیه می کند و بلند می شود از طرفی کمرش را مالش می دهد. در این لحظه متوجه جوانان می شود که به او می خندند. درد کمر کوفته شده کافی نیست، آنها هم از یک طرف می خندند! چشمانش تاریک می شوند و با عصبانیت چوبدستی اش را برای جوانان تکان می دهد و می گوید: «پدر سگ! پدر سگ ها! در روستا هیچ کس نماز نمی خواند و همه را برای من گذاشته اند. به خدا! از امروز من نیز سر بر زمین نخواهم گذاشت (نماز نخواهم خواند).»

اینکه پیرزن یکبار دیگر سر بر زمین گذاشت یا نه، نمی دانم. اما زندگی در روستای دره سفید را اصلاً از یاد نخواهم برد. خاله سارا، زَر، مَمِخان، خَم، بَگ و دایی شَرُو، کوه دلو، چشمه پایین روستا و تنور گرم را چگونه می توان از یاد برد؟

شنگال موشی، نشریه آزادی، سبات ۱۲/۱۹۶۶-۶

محمد امین بوزارسلان، نویسنده، متولد ۱۹۳۴ از لیجه، نزدیکی دیاربکر، می باشد. تحصیلات خود را در یک مکتبخانه انجام داد و در سال ۱۹۶۱ به سمت مفتی کولپ منصوب

می شود. در سال ۱۹۶۸ الفبای کُردی و چاپ دو زبانه کُردی - ترکی مَم وزین اثر مشهور احمد خانی را منتشر کرد. چاپ این آثار برایش به بهای زندان رفتن تمام شد. تبرئه می شود اما در ۱۹۷۱ دوباره به خاطر ترجمه شرفنامه (تاریخ سلسله های کُرد تا قرن هفدهم) به ترکی در دیاربکر زندانی می شود. هنگامیکه در ۱۹۷۸ پسر بزرگش به قتل رسید، در سوئد تبعید اختیار می کند و در آنجا کارهای چاپ و نشر کُردی را ادامه می دهد.

زبان روزنامه کردستان

کردستان در اول فقط به کُردی نوشته شده است و سه شماره اول فقط به کُردی چاپ شده اند. از شماره چهارم به بعد، بعضی نوشته های زبان ترکی نیز در صفحات روزنامه جای می گیرند. آن نوشته های زبان ترکی در شماره های ۴، ۵، ۶ و ۷ به صورت تقاضا نامه از سلطان عبدالحمید دوم به نگارش درآمده اند. پس از این شماره های دیگر نوشته های کُردی و ترکی با هم هستند.

در تمام نوشته های ترکی انتقادات شدید از رژیم عبد الحمید انجام شده و شدت این انتقادات به تدریج بیشتر شده است.

[زبان] کُردی [روزنامه] کردستان، یک کُردی خالص نیست؛ کلمات زیاد عربی و فارسی در نوشته های کُردی مورد استفاده قرار گرفته است. چون در آن زمان، در میان روشنفکران کُرد عادت بود که سخنان و نوشته های خود را با عربی و فارسی بیارایند. آنان، مخلوط نمودن کُردی به کلمات عربی و فارسی را بعنوان یک سربلندی قبول می کردند. اینگونه می دانستند که به کارگیری کلمات عربی و فارسی، نشانه دانایی و روشنفکری است.

در روزنامه، دو نامه عربی نیز منتشر شده اند. یکی از این نامه های عربی از مردین، از سوری علی پسر حسین آمدی فرستاده شده و در شماره ۸ چاپ شده است. دیگر نامه عربی نیز از لبنان، شهر طرابلس، از سوی شیخ حسن فرستاده شده و در شماره ۱۶ چاپ شده است. تمام شماره های کردستان از چهار صفحه تشکیل شده اند.

روزنامه سرگردان؛

روزنامه کردستان در خارج از میهن، در مصر شروع به چاپ کرد و سه شماره اول آن در چاپخانه «الهلال» چاپ شده اند. شماره های ۴ و ۵ نیز در مصر در «چاپخانه جریده کردستان» چاپ شده اند. مصر با اینکه در آن هنگام تحت نفوذ انگلستان بود اما در اصل یکی از ایالت های دولت عثمانی بود و حکم پادشاه عثمانی در آنجا مؤثر بود، حداقل به اندازه ای که از چاپ یک

روزنامه جلوگیری کند یا انتشار آن را توقیف کند (۱۴)، در آنجا حکم داشت. سلطان عبدالحمید دوم نیز چنین کرده و نگذاشته است که روزنامه کردستان به انتشار خود در مصر ادامه بدهد. موسس و صاحب روزنامه، مقدار مدحت بدرخان، هم به خاطر زورگویی های رژیم عبدالحمید و جلوگیری از ادامه انتشار روزنامه در مصر، و هم به خاطر بیماری خود، امور روزنامه را به برادرش عبدالرحمان سپرده و به استانبول برگشته است. این از نوشته عبدالرحمان به زبان ترکی مشخص می شود که در اول شماره ششم چاپ شده است.

عبدالرحمان بدرخان از شماره ششم به بعد، امور روزنامه را به دست گرفته و روزنامه را از مصر به شهر ژنو سوئیس منتقل کرده است. همراه با این انتقال، چاپخانه و آدرس روزنامه، همگی تغییر یافتند، روزنامه از شماره ششم به بعد در «چاپخانه جمعیت اتحاد و نیکی مسلمانان» چاپ شده است.

از شماره بیستم به بعد، باز هم به مصر برگشته است. همراه با این بازگشت، چاپخانه و نشانی آن باز هم تغییر یافت. برای نشانی آن در قاهره یک صندوق پستی به شماره ۶۷۹ نوشته شده است. اما نام چاپخانه در روزنامه نیامده است؛ فقط در پایان شماره های ۲۰ و ۲۱ به ترکی و گردی نوشته شده که روزنامه در مصر چاپ می شود. در پایان شماره های ۲۲ و ۲۳ نیز فقط به ترکی نوشته شده است که روزنامه در «چاپخانه هندی» چاپ می شود که مشخص می گردد که آن یک چاپخانه مصری بوده است.

روزنامه از شماره ۲۴ به بعد، یک بار دیگر جای آن تغییر یافت و این بار به انگلستان رفته و نشانی آن در لندن مشخص شده است و این آگهی نیز به گردی در اول روزنامه چاپ شده است : «این برگه ای (روزنامه ای) است که از ژنو به لندن منتقل کردم. به همین خاطر نتوانستم روزنامه را منتشر کنم. امیدوارم که از این به بعد روزنامه را هر ماه یکبار به صورت منظم منتشر کنم». آگهی مشابهی به ترکی نیز در این شماره چاپ شده است.

نکته جالب توجه در اینجا اینست که می گوید : «من از ژنو به لندن نقل مکان کردم». در شماره ۲۳ نیز آدرس روزنامه در قاهره مشخص شده است. این بار چرا گفته است : «من از ژنو به لندن نقل مکان کردم؟» آیا خود عبدالرحمان از شماره ۲۰ و ۲۳ در ژنو بوده و روزنامه را در آنجا آماده کرده و به مصر فرستاده و در آنجا چاپ کرده است؟ این احتمال دور از عقل نیست، احتمال دیگر اینست که پس از چاپ شماره ۲۳ در قاهره، صاحب روزنامه دوباره آن را به ژنو منتقل کرده باشد و خواسته در آنجا منتشر کند؛ اما فرصت پیدا نکرده است سپس وارد انگلستان شده و شماره ۲۴ را در آنجا منتشر کرده است.

توقف در لندن خیلی طول نکشیده است؛ فقط یک شماره روزنامه در آنجا منتشر شده است و آن نیز شماره ۲۴ می باشد. روزنامه از شماره ۲۵ به بعد، یکبار دیگر تغییر مکان داده و این بار به جنوب انگلستان و در شهر فولکستون منتشر شده است.

در شماره ۲۵، یک اطلاعیه کوتاه به ترکی نوشته شده و در آن آمده است که برای انتشار و توزیع روزنامه، نقل مکان آن مفید به نظر می رسد و مؤثر بودن [روزنامه] کردستان دلیل این نقل مکان بوده است از خوانندگان خواهش شده که نامه های خود را به این آدرس بفرستند. اما، فولکستون نیز برای روزنامه کردستان به یک جای دائمی تبدیل نشده است؛ روزنامه تا شماره ۲۹ در آنجا منتشر شده، سپس باز هم به ژنو برگشته و هر دو شماره آخر یعنی ۳۰ و ۳۱ در ژنو منتشر شده اند.

محمد امین بوزارسلان، اولین روزنامه گردی، چاپخانه دنگ (صدا)، سوئد، ۱۹۹۱، ص ص ۱۷-۱۹.

عثمان صبری در سال ۱۹۰۵ در نارینجه در کردستان ترکیه دیده به جهان گشود و در سال ۱۹۹۳ در دمشق درگذشت. او که شاعر و نویسنده بود، از قوه تخیل خود در فولکلور گردی استفاده نمود. عثمان صبری عضو «مکتب دمشق» بود و در سالهای ۴۵-۱۹۳۲ در مجله هاوار قلم فرسایی می کرد. نامه ای که در بیستم آوریل ۱۹۷۸ برایمان فرستاده است را امروز چاپ می کنیم.

شام، ۲۰/۰۴/۱۹۷۸

بانوی شایسته و محترم،

عجب خوشبختی است که بینم یک بانوی فرانسوی به زبان گردی علاقمند شده است. بی گمان هر زمان که کردها صاحب میهن خویش بگردند، نام شما را با احترام یاد خواهند کرد. هوشن دو ماه پیش طبق تقاضای شما برایم نامه ای نوشته بود اما مشکلات و بیماری های پیری [جواب] مرا به تاخیر انداخت. مدتی بود که سرمای شدیدی مرا زمین گیر کرده بود، بعلاوه دستهایم می لرزید، نمی توانم خوب بنویسم. هنگامیکه به دستنوشته من نگاه کنید، اثر لرزش دست مشخص است.

درباره نوشته من، شما یک سری چیزهای تغییر یافته خواهید دید: مثلاً به جای û ، شاید u و به جای ko ، ku و ... نوشته شده باشد. این را نیز در گذشته به لهجه بوتان می نوشتیم، اما امروز بایستی به لهجه اکثریت کرمانج ها بنویسم. اگر روزی به شمال کردستان بروید و به سخنان آنان گوش فرا بدهید، این عمل مرا عجیب نخواهید یافت. خیلی امیدوارم، کلماتی را که

متوجه نشوید از من بپرسید نه از کسی دیگر. شعری را که در نوروز امسال نوشتم به شما تقدیم می‌کنم. در پایان ضمن تقدیم احترام، خوشی و سرافرازی شما را خواستارم.
با تقدیم احترام
امیدوارم هنگامی که نوشته‌های من به دست شما رسید، مرا مطلع سازید تا با خبر شوم.

عثمان صبری

تولد من؛

در روز ۱۹۰۵/۱/۷ در روستای نارینجه به دنیا آمدم. نارینجه، روستای ما، مقر سران عشایر مردس بود. این عشایر در میان شهرهای ملاطیه، رها (اورفا)، سورک و سمسور (آدیامان) زندگی می‌کنند و به این شهر وابسته است. پدرم صبری رئیس عشایر مردس بود. این عشایر بخشی از امارت مردس است که در مسیر کوچ، در دامنه کوه پلی، مشهور به کوه نمرو، قرار دارد. در آغاز زندگی ام، چون پسر رئیس عشایر بودم، برای مدتی آموزش اسب سواری، جنگجویی و آداب و رسوم عشایر را دیدم. هنگامی که به هیجده سالگی رسیدم، این سه اصول، هدف من بودند و در این زمینه‌ها، کمی پیشرفت کرده بودم. پدرم در سال ۱۹۱۶ در گذشت، عمویم شکری به جای وی، رئیس عشایر شد. من زیر دست و سایه پدری وی بزرگ شدم. این عمویم مرا بیشتر از پسرهای خود دوست داشت و مرا در رأس امور خانواده قرار می‌داد. هنگامی که اگر روزی از میان عشایر خارج می‌شد من جانشین او می‌شدم و عشایر پیرو من می‌گشتند.

اندیشه نوین؛

هنگامی که به هیجده سالگی رسیدم، سرنوشت راه مرا با نام استاد اسماعیل افندی یکی ساخت که فردی با سواد، آگاه و دانا بود. من با آشنایی و دوستی او خیلی چیزهای خوب یاد گرفتم. قبل از هر چیز، راه و روش اشتباه عشایر را کنار گذاشتم، من از زور و زورگویی روی گرداندم و خواستم انسانی خوب و مفید شوم. با این اندیشه، روستاهایی را که ریاست آنها به من

سپرده شده بود، به یکباره ترک کردم. در آن هنگام از عمویم درخواست کردم تا اجازه بدهد از میان عشایر خارج شوم و بروم در یک شهر اقامت کنم. اما متأسفانه عمویم اجازه نداد. این سبب سردی زیادی میان ما گشت. دو سال از این قضیه گذشت، اما روز به روز تنفر شدیدی در دلم نسبت به راه و روش عشایری ایجاد شد و کمبودها و ایرادهای آن را بیشتر می دیدم.

چگونه در مسیر دفاع از مردم قرار گرفتم. هنگامی که در پایان سال ۱۹۲۴ شیخ سعید قیام کرد، در آن هنگام دربارهٔ مردم کُرد و دفاع از مردم چیزی نمی دانستم. همین قدر می دانستم که کُرد هستم اما کُرد را بخشی از دولت ترکیه می دانستم. هر چند که عمویم شکری فردی شجاع و آگاه بود، می دانست که اگر قیام به نتیجه نرسد، کردها خیلی پریشان خواهند شد و دیگر نمی توانند به این وضعیت برگردند. در یک جلسه خانوادگی دربارهٔ این اندیشه به من گفت: - اگر قیام شیخ سعید به نتیجه نرسد، مصطفی کمال ریشه کردها را خواهد خشکانید. بایستی به ندای شیخ سعید پاسخ دهیم، هنگامی که به سِوَرک برسند بایستی قیام کنیم و شهرهای ملاطیه، مراش، آیینتاپ و سَمسور را بگیریم. این گونه می توانیم غرب کردستان را آزاد کنیم.

با این فکر و اندیشه، نامه ای را توسط یکی از افرادش، فردای آن روز برای شیخ سعید فرستاد.

اما متأسفانه قبل از اینکه قیام به سِوَرک برسد شکست خورد. شیخ سعید نیز به دست ترک ها افتاد و با چهل و هشت نفر از دوستانش اعدام شدند. در آن هنگام، دولت ترک به افراد تحصیلکرده و روسای عشایر حمله کرد که از قیام حمایت می کردند یا اینکه می توانستند روزی در برابر دولت قیام کنند. با این اندیشه، روزی به یک عشایر حمله می کردند، رئیس عشایر و افراد برجسته را به دادگاه استقلال می فرستادند و افراد اصلی و مؤثر را اعدام می کردند، بقیه را نیز به زندان های مناطق ترک نشین می فرستادند.

سپس نوبت ما رسید. دو عمویم، دو دایی، من و دویست و هفتاد نفر را از عشایر ما به دادگاه استقلال احضار کردند. اما همه ما خود را در اختیار آنان قرار ندادیم، تنها عمویم شکری و دایی ام حاجی درویش به دادگاه رفتند، بقیه نرفتیم می خواستیم سرنوشت هر دو زندانی خود را بدانیم. پس از یک دادگاه کوتاه، حکم کردند که عمویم شکری پانزده سال در زندان آنتالیا بماند و بقیه را تبرئه کردند. هنگامی که دایی ام حاجی درویش از زندان برگشت به من گفت:

- عمویت می گوید تو بایستی او را در زندان از دست ترک ها نجات دهی و می خواهد قیام کند. بر اساس این تقاضا، با تعدادی از سواران خود به رُها (اورفا) رفتم و منتظر آمدن او شدم. هنگامی که به رُها (اورفا) رسید من او را نجات دادم و به خانه آوردم.

متأسفانه، عمویم گول رفقای خود، روسای عشایر، را خورد و منتظر همکاری آنان ماند. بایستی زودتر قیام می کردیم و تمام روسای عشایر را در برابر کار انجام شده قرار می دادیم. چون عشایر آنان بدون تردید به دنبال ما می آمدند و خواسته یا ناخواسته وارد قیام می شدند. حدود یک ماه بر بالای کوهها ماندیم تا روسای عشایر آماده شوند. هنگامی که ارتش ترک آمد، روسای عشایر عقب نشینی کردند و ما با عشایر خویش در برابر دشمن، تنها ماندیم. عشایر ما به تنهایی نمی توانست در برابر دولت ایستادگی کند و با آن جنگ نماید. یک بار دیگر عمویم به دست دولت افتاد. این بار من، عمویم نوری و شانزده نفر از دوستانمان را پس از وی به دادگاه استقلال فرستادند.

در ۱۹۲۶/۶/۲۴ هر دو عمویم، شکری و نوری را اعدام کردند. من و شانزده نفر دوستانم را به زندان در سرزمین های ترک نشین محکوم کردند. این بار، من به داخل دریای سیاست انداخته شدم، بدون اینکه چیزی از آن بدانم یا به یاد بیاورم. هر چند که من یک جوان روستایی بیسواد بودم، از این زندانی شدن نترسیدم. می خواستم در دریای سیاست، بی پروا شنا کنم، تا که بتوانم برای مردم خویش مفید باشم و انتقام هر دو عمویم و چند پیرمرد را بگیرم که به دست ترک ها کشته شده بودند.

یک سال و یازده ماه در زندان دَنیزلی ماندم. در این میان، به تدریج دیدگاهم باز می شد، دیگر آن روستایی چشم بسته نبودم و برای مبارزه ای سخت و دشوار آماده می شدم. در ماه مه سال ۱۹۲۸، مصطفی کمال تمام زندانیان سیاسی کُرد را عفو کرد، من نیز در میان آنان آزاد شدم.

هنگامی که از زندان به میهن بازگشتم، از دارایی های وسیع و زیاد خانواده هیچ چیز مهمی نمانده بود. املاک را بین روستائیان تقسیم کرده بودند، حکومت خانه را ضبط کرده و همه چیز را به هم زده بود، هیچ چیز مهمی را بر جای نگذاشته بودند که به چشم بیاید. هنگامی که به اطراف خویش دقت کردم و وضعیت خویش را تحلیل کردم، فقط دو راه در پیش داشتم: راه سرافکنندگی و وابستگی، راه مبارزه. بدون تردید، راه مبارزه را در پیش گرفتم.

در آغاز سال ۱۹۲۹، یکبار دیگر با بیست و شش رئیس و آغا دستگیر شدم و ما را به دادگاه نظامی ملاطیه فرستادند. من هیچ کاری نکرده بودم، اما حکومت می خواست از دست ما راحت شود. اتهامی که به من زده بودند، آماده سازی یک قیام بود که جزای آن اعدام بود. از

خوش شانس، کسی که از ما بازجویی می کرد یک سرهنگ کُرد به نام حسین حوسنی بود. پس از بحث کوتاهی، خیلی از من خوشحال شد و با هم دوست شدیم. در آغاز تحقیق به من گفت:

- من نیز همانند تو کُرد هستم. ولی متأسفانه من برای مردم کُرد کاری نکردم، فقط برای ترک ها کار کرده ام. معتقدم که تو به درد ملت کُرد خواهی خورد. اگر سرم نیز از دست برود، تو و دوستان را آزاد خواهیم کرد. اما نباید در این کشور بمانی، ترک ها تو را به کشتن خواهند داد.

با این که نخست وزیر وقت، عصمت اینونو، قصد اذیت ما را داشت، آن جوانمرد با دشواری های زیاد ما را آزاد کرد.

در ۱۹۲۹/۱۲/۲۴ از کشور خارج شدم و به سوریه آمد و عضو خویبون شدم. اما بیش از دو سال با خویبون نماندم، از آن دور شدم، به اندازه توانایی و دانش خود برای مردم خویش تلاش کردم.

برای اینکه بدانی در این راه چقدر خسته شدم، همین قدر بس که بدانی، بین سالهای ۷۲-۱۹۲۶ هیجده بار زندانی شدم، سه بار عفو شدم در بقیه سال ها، تحت نظارت پلیس بودم. در این فاصله، دشمنان زیادی برای خود دست و پا کردم، اما متأسفانه بیشتر آنان از بزرگان کُرد بودند. پس از افت و خیزهای طولانی، شکنجه های بزرگی که متحمل شدم، فقط برای احترام به ملت دوستی و حفظ روح مبارزه در خود، هشت سال پیش، از مبارزه میهنی دست کشیدم، رابطه خود را با همه قطع کردم و خانه نشین شدم. رخدادهایی که سه سال پیش اتفاق افتاد برای من قابل پیش بینی بود اما نمی توانستم از این اشتباهات و کله شقی ها جلوگیری کنم و در عین حال نخواستم در میان شکست خوردگان قرار بگیرم.

خانم محترم! من همه چیز را آشکار، خلاصه وار و صادقانه در این چند صفحه نوشتم. برای اینکه درباره من سوء تفاهم ایجاد نگردد، لازم است خاطر نشان کنم که «جویندگان حقیقت در راه زندگی، درد و رنج و خستگی و دشواری های زیادی را متحمل شده اند». من نیز همانند آن افراد، خود را با این درد و رنج، خستگی و دشواری ها، خوشبخت می دانم.

شعر و داستان ؛

در کودکی، داستان ها را دوست داشتم، هر جا که دستان سرایی وجود داشت، به دنبالش می فرستادم تا بیاید، یا برای گوش دادن به داستانهایش، پیش او می رفتم، بویژه داستانهای

قهرمانان و افسانه ای را دوست داشتم. پس از آنکه کمی بزرگ شدم، میل به شعر در من ایجاد شد و اشعار زیادی را حفظ کردم. ولی متأسفانه بجز دیوان مَلايِ جزیری و مَمّ وزین احمد خانی، شعر گُردی همراه خود نداشتم، به همین خاطر اشعار سیاسی ترکی را می خواندم. با اثری که این اشعار و داستان ها در دلم برجای گذاشته بودند، به آسانی در مسیر مبارزه و مَلّت دوستی قرار گرفتم. با این باور، با اینکه شاعر نبودم، دست به نوشتن شعر نمودم. دربارهٔ داستان نیز، داستان کوتاه را می نوشتم اما رمان در توانایی من نبود، هیچ گاه به ذهنم خطور نکرد که اثر خیلی مهمی را ایجاد کنم. اگر شعر و داستان به صورت اصولی نوشته شوند، می توانند احترام و مبارزه و دفاع از مردم را در افراد قوی و با ارزش، دوباره ایجاد کنند.

ادبیات کردی ؛

هزار بار متأسفانه، من نخواهم توانست در این زمینه چیز مهمی بنویسم. چون راه ادبیات کردی بسته شده است و اجازه نداده اند که چشمانش را باز کند. ادبیات با پیشرفت زبان پیشرفت می کند. هنگامی که یک شعر طولانی خوانده و نوشته نشود، زبان نظام نمی یابد و کلماتی که حلقه های ادبی را به هم متصل سازند، ایجاد نمی شوند. هرگاه که شاعر یا ادیب گُرد قصد داشته چیزی بنویسد، یک زبان ناکارآمد را فرا روی خود دیده است. برای اینکه بتواند آتش دل خویش را با کلمات منتخب بیان کند، به سوی زبان ملت های حاکم خویش رفته، یعنی زبانی که شعر طولانی به آن خوانده یا نوشته است. بدین ترتیب، به سوی این زبان ها (عربی، فارسی و ترکی) رفته و به آنها نوشته و به افراد این زبان ها تبدیل شده است. بله! قبل از اینکه خواندن و نوشتن به زبان گُردی صورت بگیرد، بعضی ادیبان گُرد مانند مَلايِ جزیری، احمد خانی، علی حریری، فقی تیران، حاجی قادر کویی اشعار خیلی برجسته ای نوشته اند، اما متأسفانه پر از کلمات عربی و فارسی می باشند.

پس از جنگ جهانی اول، فرصت خواندن و نوشتن لهجه سورانی برای کردهای عراق فراهم آمد و در شرایطی سخت، خواندن و نوشتن به آن انجام شده است. ادبیات گُردی با این تنگنایی، کمی پیشرفت کرد و شاعران و نویسندگان برجسته زیادی نیز از میان آنان برخاستند، اما متأسفانه این لهجه خیلی وسیع و غنی نیست. در میان تمام لهجه های گُردی، کرمانجی (که بیش از نصف کردها به آن سخن می گویند) از بقیه وسیع تر و غنی تر است، که با آن نیز خواندن و نوشتن، کامل صورت نگرفته است. خواندن و نوشتن به لهجه کرمانجی در ارمنستان انجام شده اما در یک چارچوب محدود و تنگ صورت گرفته است. نه آنها نوشته های گُردها را

آزادانه در اختیار دارند، و نه کردها از نوشته های آنها با خبر هستند، بویژه پس از آنکه الفبای کُردی را کنار گذاشتند و به الفبای روسی نوشتند، کردهای شوروی به یکباره از کردهای کردستان دور نگه داشته شدند. قبل از اینکه الفبای کُردی را کنار بگذارند، من آثار چند تن از نویسندگان آنها را دیده بودم، فقط نوشته های قانات کُرد درست و خوب بودند، آشکار است که این بزرگمرد در ردیف زبانشناسان قرار دارد.

در سوریه، با حرکت میر جلادت بدرخان، چند سال در یک چارچوب خیلی محدود، فقط به لهجه کرمانجی نوشتن انجام شده است، اما متأسفانه طول نکشید. من خودم با تشویق آن مرحوم، به نوشتن کرمانجی تمایل پیدا کردم، اگر او سبب نمی شد، این تمایل در من ایجاد نمی شد.

او یک گفته درباره زبان کُردی داشت که هیچ وقت از یاد نمی برم: « زبان کُردی همانند یک گونی پر از کاه می باشد که در میانه دریا خالی کنی. امواج آب هر دانه کاه را به یک طرف می برند و پخش می کند. وظیفه ما نویسندگان کُرد اینست که این دانه های کاه را از روی دریا جمع کنیم و به داخل گونی آن (جایگاهش) برگردانیم».

عجب گفته درست و بجایی است، اما افرادی که مسئول این کار باشند مشاهده نمی شوند، اگر این گونه افراد نیز وجود داشته باشند، روزگار با آنها سر سازگاری ندارد.

در این زمینه می توانم بگویم: هرگاه که هر چهار لهجه زبان کُردی در مسیر خواندن و نوشتن، یکی شوند، در عرض چهل الی پنجاه سال، ادیبان و شاعرانی که از میان مردم کُرد برخیزند، خواند توانست در زمینه شعر و ادبیات گام های وسیع و بزرگی بردارند و ادبیات کُردی را به سطح ادبیات ملل ماندگار برسانند و زبان کُردی به یکی از زبانهای گسترده و غنی شرق تبدیل خواهد شد.

شام، ۲۱ مارس ۱۹۷۸

عثمان صبری

علامتهای اختصاری فرانسه که در واژه نامه ها به کار رفته اند:

f. = مونث	m. = مذکر	adj. = صفت	v. = فعل
conj. = حرف ربط			
adv. = قید	prép. = حرف اضافه	interrog. = کلمه پرسشی	pron. = ضمیر
dém. = کلمه اشاره	interj. = کلمه ندا	ind. = مشخص کننده	
prép. contr. = حرف اضافه تضاد	négation	pl. = جمع	nég. = منفی
prép. absolue = حرف اضافه مطلق	post position = حرف اضافه پس از فعل	préverbe = پیشوند فعلی	
démonstr. = ضمیر اشاره	démonstr. masc. = ضمیر اشاره مذکر	démonstr. fém. = ضمیر اشاره مونث	pron. pers. = ضمیر شخصی
réfléch. = ضمیر انعکاسی			

Kurdî – Farisî کردی- فارسی

ترتیب حروف الفبا

a b c ç d e ê f g h i î j k l m n o p q r s ş t u û v w x y z

علامتهای اختصاری : b.bûn , d.dan , g.girtin , k.kirin , x.xitin

انداختن، زدن. x. , انجام دادن. k. , گرفتن. g. , دادن. d. , بودن. b. : علامتهای اختصاری

A

aborî (f.) :	اقتصاد	amade (adj.) / amade k. :	آماده / آماده کردن
aciz (adj.) :	عاجز، ناراحت، کسل	amojin (f.) :	زن عمو
adar (f.) :	ماه کردی برابر	an / yan (conj.):	یا
adet (f.) :	مارس	anîn / î (v.) :	آوردن
aferîn	عادت	anka	حالا
afirandin / afirîn (v.) :	آفرین	ap (m.) :	عمو
agah / agahî (f.) / agahdar (adj.) :	ایجاد کردن / خلق کردن	aqil (m.) :	عاقل، زرنگ
agir (m.) / agir barandin (v.) / agir dadan / agir pê x.	اطلاعات / آگاهی / آگاه	aqilsivik (adj.) :	سبکسر، احمق
	آتش / آتش باراندن / بمباران کردن / آتش زدن	araq (f.) :	مشروبات الکلی
ajotin / ajo (v.) :	راندن، رانندگی	ard (m.) :	آرد
ala (f.) :	کردن / طول کشیدن	armanc (f.) :	هدف، نیت
alastin / alês (v.) :	پرچم	arvan (m.) :	آردچی
alet (m.) :	لیسیدن	asê (adj.) :	سرازیری، سراشیب
aliqîn / aliq (v.) :	ابزار / آلت	aso (f.) :	افق
	آویزان شدن / سمت، جهت	astar (m.) :	آستر
alî (m.) / alî k. / alîkarî (f.):	کمک، مساعدت / کمک کردن، مساعدت کردن	asteng (f.) :	مانع، مشکل
		aş (m.) / aşvan	آسیاب / آسیابان
		aş (f.) / aşpêj (m.) :	آش / آشپز
		aşxane (f.) :	آشتی / آشتی طلب
		aştî (f.) / aştîxwaz (adj.) :	آب / آبیاری کردن / حمام کردن
		av (f.) / av d. / av li xwe k. / avdest (f.) :	دوش گرفتن / وضو

avdestxane (f.) / avgoşt (f.) :	دستشویی / آبگوشت	باج، مالیات / گمرک، م
ava (adj.) / ava k.	آباد، شکوفا / ساختن، آباد کردن	حل باجگیری / باجگیر، مامور مالیات، مامور گمرک
avêtin / avêj (v.) :	انداختن / پرتاب کردن	bajar (m.) شهر
awa (m.) / bi her awayî / bi vî awayî	حالت، شیوه / به هر حال، در هر حال / بدین ترتیب، بدین صورت	bakûr (m.) شمال
awaz (f.) :	آواز، صدا	bal (f.) / bala xwe d. (v.): توجه / نگاه کردن
awir (f.) :	نگاه تند	balafir (f.) / balafirgeh (f.): هواپیما / فرودگاه
ax (interj.):	آخ!	balîcan (m.): بادمجان
ax (f.) :	زمین، خاک	balîf (f.): بالش
axa (m.) :	آغا، ارباب	balkêş (adj.): جالب، گیرا
axaftin / axiv (v.) :	صحبت کردن	ban (m.): بام
axîn (f.) :	آه و ناله کردن	bang (f.): بانگ، اذان، صدا
axur (f.) :	آخور	banqe (f.): زدن
azad (adj.) / azad b./ azadî (f.) :	آزاد / آزاد بودن / آزادی	banû (f.): بانک
azeb (m.) :	مجرد	banû (f.): خانم، بانو
		bapîr (m.): پدر بزرگ
		bar (m.) / bar k. بار / بار کردن، کوچ کردن
		barkêş (m.): بابر، بارکش
		barkêşî (f.) / bar kişandin حمل و نقل . بارکشی
		baran (f.): باران
		barîn / bar (v.): باریدن
		bask (m.): بال، بازو

B

[li] ba (prép) :	پیش، نزد
ba (m.) / ba d.	باد / پیچاندن

bastêq (f.):	خمیر انگور	bend (f.) / [li]	مانع / منتظر ماندن
baş (adj.) / başî (f.) / baştir	خوب / خوبی، نزاکت / بهتر	benda b. / bendav (f.):	سد /
başûr (m.):	جنوب	benîşt (m.):	آدامس
bav (m.):	پدر	beq (m.):	قورباغه
bawerî (f.):	ایمان، اعتقاد	beqal (m.):	بقال
bawer k.	باور کردن، اعتقاد داشتن	ber (m.) / berkêşan (f.):	تولید
baz d. (v.):	فرار کردن	[li] ber / ber bi ... va / ji ber ku / di ber ...da	جلوی / به سوی / جلوی
bazar (f.):	بازار		
bazin (m.):	النگو		
beden (m.):	بدن	[ji] ber kirin	حفظ کردن، ازبر کردن
bedew (adj.):	زیبا		
beg (m.):	بیگ	[ji] ber girtin	نسخه برداری کردن، کپی کردن
behr (f.):	دریا		
behs (f.):	بحث	[ji] ber vê yekê	بدین خاطر است که
bejn (f.):	اندام		
bela (f.):	بلا، بدبختی	ber lê girtin (v.):	پیشگیری کردن، جلوگیری کردن
belaş (adj.):	مجانای، پراکنده		
belav(adj.) / belav b. / belav k.	پراکنده / پراکندن شدن / پراکندن کردن، پخش کردن	[li] ber ketin (v.):	دلسوزی کردن، همدردی کردن
beledîye (f.):	شهرداری	[li] ber xwe d. (v.):	مقاومت کردن
belengaz (adj.):	بیچاره	beran (m.):	قوچ
belê	بله	beramber	همپایی، رودرروی
belge (f.):	برگه، سند	beraz (m.):	گراز
belkî	شاید		

berbang (f.):	سپیده دم	berxwedan (f.):	مقاومت
berdan (v.):	ول کردن، آزاد کردن، طلاق دادن	bes (adj.):	کافی
berber (m.):	آرایشگر	beş (m.):	شعبه، سهم، شاخه
bereket (f.):	برکت، فراوانی	beşdar (m.):	سهیم، شرکت کننده
berendam (m.):	نامزد، کاندیدا	betal (adj.):	بیکار، باطل
berevajî (f.):	برعکس	betanî (f.):	پتو، لحاف
berê (adv.):	قبلا، در گذشته، از قبل	betilî (adj.):	خستگی
berf (f.) / berf barîn	برف / برف باریدن	bexçe (m.) / bexçevan (m.):	باغچه / باغبان
berfireh (adj.):	وسیع، جادار	bexdenûs (f.):	جعفری
berhem / berhev (f.):	اثر / مجموعه	bexşîn / bexş (v.) / bibexşe	بخشیدن / بخشید / معذرت می خواهم
berhev k.	جمع کردن، چیدن	bexşîş (f.):	انعام، بخشش
berîk (f.):	جیب	bext (m.) / bextewar (adj.)	شانس، بخت / خوشبخت
berjêr (f.):	سرازیر، شکاف	/ bextîyar (adj.) /	بدبخت
berjor (f.):	سربالایی	bextreş (adj.):	
berkar (m.):	شاگرد، کارآموز	bez (f.):	دو، دویدن
bername (f.):	برنامه	bezîn / bez (v.):	دویدن
beroş (f.):	دیگ	bê (prép):	بدون
berpîrsîyar (m.adj.) / berpîrsîyarî (f.):	مسئول / مسئولیت	bêar (adj.):	بی عار، وقیح، بی شرم
bersîv (f.):	پاسخ	bêaqil (adj.):	بی عقل، احمق
bertîl (f.):	ظرف شراب	bêbext (adj.):	بدشانس، بیچاره
berx (m.):	بره		

bêçare (adj.):	اجتناب	bêxew (adj.):	بیخواب، کم خواب
	ناپذیر، بیچاره		بی صاحب، رها
bêdeng (adj.) /	ساکت، آرام /	bêxwedî (adj.):	شده، بی سرپرست
bêdengî (f.):	سکوت، آرامش		با / بامن / به حرف
bêdil (adj.):	بی میل، برخلاف	bi (prép)/ bi	کسی گوش
	میل	min ra / bi ya	دادن، طبق گفته
bêhiş (adj.):	بی عقل، احمق	(yekî) k.	کسی عمل کردن
bêhişt (f.):	بهشت	biha (m.):	بها، قیمت
bêje (f.):	کلمه، سخن	bihar (f.):	بهار
bêkes (adj.):	بیکس، یتیم	bihîstin / bihîs	شنیدن
bêkar (adj.) /	بیکاری / مجرد	(v.):	
bêkarî (f.):	بودن	bihurîn / bihur	بخشیدن / گذشت
bênamûs	بی ناموس	(v.) / bibihure	کردن / ببخش!
(adj.):		bijank (m.)	ابرو
bêpere (adj.):	رایگان، بی پول	bijartin / bijêr	انتخاب کردن
bêr (f.):	بیل	(v.):	
	بی	bila / bira	باشد که!
bêrê (adj.):	قانون، غیرقانونی، نام	bilêt	بلیط
	شروع	bilind (adj.) /	
bêrî (f.) / bêrî	دلتنگی / عذاب	bilindî (f.):	بلند / بلندی
k.	کشیدن از، رنج	bilûr (f.):	نی
	بردن از	bimbarek	مبارک، مقدس
bêrîvan (f.):	شیردوش	(adj.):	
bêrûmet	بی ارزش	[li] bin (prép):	زیر
(adj.):		binî (f.) / di	ته، زیر / درزیر، ته
bêsebr (adj.):	بی صبر	binî da	
bêtam (adj.):	بی طعم، بدمزه	bindest (adj.):	زیر دست، مظلوم
bêtir	بیشتر	binerd (m.)	زیرزمینی، زیرزمین
bêxêr (adj.):	بی فایده، بدیمن	bingeh (f.):	پایه، اساس

bira (m.):	برادر		
birçî (adj.) / birçî b.	گرسنه / گرسنه بودن	bîr (f.) / bi bîr anîn / ji bîr k.	چاه، حافظه / به خاطر آوردن / از یاد بردن
birçîtî (f.):	گرسنگی	[ji] bo / [ji] bona	به خاطر، برای
birin b. (v.):	بردن	bîyan / bê (v.):	بایستن
birinc (f.):	برنج	bîyanî (adj.):	بیگانه، خارجی
birîqîn / birîq (v.):	درخشیدن	bûk (f.):	عروس
birî (m.):	ابرو	bûn / bûyîn b. (v.):	بودن، شدن
birîn (f.):	زخم	bûyîn (f.):	تولد
birîndar (adj.) / birîndar k. / birîndar b.:	زخمی / زخمی کردن / زخمی شدن	C	
birrîn / birr (v.):	بریدن / قطع کردن	cade (f.):	جاده
birûsk (f.):	صاعقه	cahş (m.):	کره خر
biryar (f.) / biryar d./g. :	تصمیم / تصمیم گرفتن	camêr (m.) / camêrî (f.):	رادمرد / شجاعت، سخاوت
bişkoj (f.):	شکوفه	cam (f.):	شیشه
bivir (m.):	ساطور	camî (f.):	مسجد
biwêj (f.):	اصطلاح	can (m.) / can d.	جان، روح / مردن، جان دادن
bizin (f.):	بز	car (f.) / careka din	دفعه / یکبار دیگر
bizmar (m.):	میخ	carna	گاهی
bîn / bîhn (f.) / bîna xwe d. / bîn k.	بو / استراحت کردن / بو دادن	caw (m.):	پارچه
bînteng (adj.):	عصبانی، ناراحت، زود رنج	ceh (m.):	جو
		cejn (m.) / cejna Newrozê	جشن، عید / جشن نوروز

[li] cem	پیش، نزد	cînav (f.):	ضمیر
cemed (f.):	یخ، یخبندان	cîran (m./f.) /	همسایه /
ceng (f.):	جنگ	cîrantî (f.):	همسایگی
cengawer (m.):	جنگاور، قهرمان	comerd (adj.):	بخشنده، دست و
cer (f.):	کوزه، سبو		دلباز
ceribandin /	امتحان	cot (f.) / cotkar	شخم، جفت / شخم
ceribîn	کردن، تجربه کردن	(m.) :	زدن
cewab (f.):	پاسخ، جواب	cotmeh (f.):	ماه کردی برابر
ceza (f.):	تنبيه، جزا		اکتبر
cihê (adj.):	جدا، متفاوت	cû (f.):	جوی آب
cil (pl.): /	لباس / کمد	cûda (adj.) /	جدا، تفاوت /
cildank (f.):		cûdatî (f.):	جدایی، تفاوت
cin (m.):	جن	cûtin / cû (v.):	جویدن
cirm (f.):	جرم، اشتباه		
civak (f.):	جامعه، گروه	Ç	
	اجتماعی	çadir (f.):	چادر
civakî (adj.):	اجتماعی	çand (f.):	فرهنگ
civat (f.) /	انجمن / اجتماعی /		کاشتن /
civatî (adj.)	گرفته همایی، جلسه	çandin / çîn	کاشت، فرهنگ، کشا
/civîn (f.):		(v.):	ورزی
ciwan (adj.):	جوان، زیبا		چاپ / چاپ
cixare (f.) /	سیگار / سیگار	çap (f.) / çap k.	کردن، منتشر کردن
cixarekişandin	کشیدن / سیگاری		چهار
/ cixarekêş		çar (m.):	چارچوب
(m.):		çarçove (f.):	چهارده
cizdan (f.):	کیف پول	çardeh (m.):	چاره، راه
cîh (m.):	جا، محل، مکان		حل، درمان، وسیله
cîhan (f.):	جهان	çare (f.):	
cîgir (m./f.):	جانشین، معاون	çargoşe (adj.) :	مربع، چهار گوش

çarşem (f.):	چهارشنبه	çê kirin (v.):	درست کردن، تعمیر کردن، ساختن
çav (m.) :	چشم	çêlek (f.):	گاو
çavî (f.):	اتاق، شکاف، سوراخ	çêrandin / çêrîn (v.):	چراندن / چریدن
çavkanî (f.):	منبع، منشأ	çêrîn / çêr (v.):	چریدن
çavnebar (adj.):	حسود	çî (interrog.):	چی؟، چه؟
çavsor (adj.):	بی پروا، بی باک	çîl (m.):	چهل
çawa / çawa yî?	چگونه؟، چطور؟ چطوری؟	çileyê pasîn (f.):	چله آخر (ژانویه)
çax (f.):	زمان، دوره، لحظه	çilmisîn / çilmis (v.):	پژمرده شدن
çay (f.) / çaydank (f.):	چای / قوری	çima (interrog.):	چرا
çek (m.) / çekdar (adj.):	اسلحه، لباس / مسلح، جنگجو	çinîn / çin (v.):	چیدن
çem (m.)	رودخانه	çiqas (interrog.):	چه قدر؟
çend (indéf.):	چندتا؟	çirisîn / çiris (v.):	درخشیدن، برق زدن
çene (f.):	چانه	çirîya pasîn (f.):	آخرین چله (برابر ماه نوامبر)
çente (f.):	کیف	çirrîn / çirr (v.):	پاره شدن
çep	چپ	çivîk (f.):	گنجشک
çepik (pl.):	کف، کف زدن، تشویق	çîçek (f.):	گل
çerx (f.):	چرخ، تایر	çîn (f.):	طبقه
çerixandin / çerixîn (v.):	چرخاندن / چرخیدن	çîrok (f.):	داستان
çetel (f.):	چنگال	çîya (m.):	کوه
çê (adj.) / çêtir (adj.):	خوب / بهتر		

çog (f.):	زانو	dar (m.f.) /	درخت، چوب /
çol (f.):	بیابان	daristan (f.) /	جنگل / اعدام کردن
çûçik	جوجه، کوچک، گنج شک	bi dar va k.	
çûn / çûyîn / ç-		das (f.):	داس
/her (v.):	رفتن	daşir (f.):	دستشویی
		dawet (f.):	عروسی
		dawil (f.):	دهل
		dawî (f.):	پایان
		dawîn (adj.):	نهایی، آخر
D	حرف اضافه پیش از	daxistin (v.):	پایین آوردن، پایین بردن
da	فعل	daxuyanî (f.):	اعلامیه
da / dayik (f.):	مادر	daxwaz (f.) /	خواستۀ، آرزو /
da ku	تا که	daxwazname	درخواست، تقاضا
dadan / dad	روشن کردن	(f.):	
(v.):		def (f.):	دهل
dadgeh (f.):	دادگاه	defter (f.):	دفتر
dagirtin (v.):	پر کردن	deh (m.):	ده
dagirtî (adj.) :	پر، اشغال شده	delal (adj.):	عزیز، زیبا
dagîr k. (v.) /		delîl (f.):	دلیل، مدرک
dagîrker (m.)	اشغال کردن /	dem (f.):	زمان، لحظه، دوره
/ dagîrkerî (f.)	اشغالگر / اشغال	demsal (f.):	فصل
:		dendik (f.):	دانه، هسته
daketin		deng (m.) /	
daliqandin /	آویزان کردن، معلق	dengbêj (m.) /	صدا، آوا / خواننده /
daliqîn (v.):	کردن / آویزان	dengdar /	صدادار / بی صدا
	شدن، معلق شدن	bêdeng	
dammar (f.):	رگ	deqe / deqîqe	دقیقه
dan / dayîn /	قراردادن، دادن،	(f.):	
d- (v.) danîn /	گذاشتن		
în			
dapîr (f.):	مادر بزرگ		

der (f.) / li her	محل، مکان / همه	derxistin (v.):	خارج ساختن
derê / derûdor	جا / اطراف، محیط	derya (f.):	دریا
[ji] der va	از بیرون	derzî (f.):	سوزن
der	در، حرف اضافه فعلی	dest (m.) / dest pê k.	دست / شروع کردن
deranîn (v.):	در آوردن، عصاره گرفتن	destan (f.):	حماسه
derb (f.):	ضربه	deste (f.):	گروه
derbas bûn (v.):	عبور کردن، گذشتن	destgirî (m./f.):	نامزد
derd (m.) :	درد، رنج	desthevî (f.):	همکاری
derece (f.):	درجه، میزان	desthilat (f.) / desthilatî (f.):	مسئول، مقام / حاکمیت
derence (f.):	راه پله	destmal (f.):	دستمال
dereng / direng (adj.) / bi derengî / bi derengî ketin	دیر / با تأخیر، دیر / دیر کردن	destpêk (f.):	آغاز، شروع
derew (f.):	دروغ	destûr (f.):	اجازه، دستور
derewkar (m.):	دروغگو	deşt (f.):	دشت
derheq (m.):	موضوع	dehan / چشم پوشی	دهان / چشم پوشی
derî (m.):	در	dev (m.) / dev ji..berdan / dev lê k.	کردن، ول کردن، متوقف کردن / گاز گرفتن
derketin (v.):	خارج شدن	devkî (adj.):	شفاهی
derman (m.):	دارو، درمان	dew (m.):	دوغ
dermanxane (f.):	داروخانه	dewar (m.):	گاوها، احشام
derpê (m.):	زیرشلوار	dewlemend (adj.):	ثروتمند
ders (f.) / dersdar / dersxane (f.):	درس / معلم / کلاس	dewlet (f.):	دولت
		dews (f.):	اثر، رد، محل
		dexes (adj.):	حسود

deyn (m.) / deyn d.	بدهی، قرض / قرض دادن	dirûn / dirûtin / dirû (v.):	دوختن
deyndar	بدهکار	diş (f.):	خواهر شوهر
dêlik (f.):	ماده سگ	dixtor	پزشک، دکتر
dêr (f.):	کلیسا	diz (m.) / dizî (f.) / (bi)dizîka	دزد / دزدی / مخفیانه
dêw (m.):	دیو	dizîn / diz (v.):	دزدیدن
di / di ... da (prép):	در / داخل	dîk (m.):	خروس
dibê	بایستی	dîl	اسیر
dibistan (f.):	مدرسه	dîlan (f.):	نوعی رقص کردی
[li] dij	علیه، ضد	dîn (m.) /	دین /
dijmin	دشمن	dîndar (m.):	دیندار، مذهبی
dijwar (adj.) / dijwarî (f.):	سخت / سختی، دشواری	dîrok (f.):	تاریخ
dikan (f.) / dikandar	مغازه / مغازه دار	dîsa	دوباره
dil (m.) / dildar (m.):	دل، قلب / عاشق	dîtin / bîn (v.):	دیدن
dilgeş (adj.) / dilxwaz (adj.) / dilynizm (adj.) / dilsoz (adj.) / dilşad (adj.) / dilxweş (adj.):	شاد / آرزومند / فروتن / دلسوز، وفادار / راضی، شاد / شاد، خوشحال	dîwar (m.):	دیوار
din (adj.):	دیگر، دیگری	dîyar (adj.):	مرئی، نمایان، واضح
dinya (f.):	دنیا	dîyar (m.):	دیار، سرزمین
diran (m.):	دندان	dîyarî (f.):	هدیه
dirêj (adj.) / dirêjî (f.):	دراز / طول	do	دیروز
		dojeh (f.):	جهنم
		dolab (f.):	کمد
		don (m.):	چربی
		dor (f.) / dora min e	نوبت، دور، اطراف / نوبت من است
		dost (f.):	دوست
		dotin / doş (v.):	دوشیدن

dotmam (f.):	دختر عمو	erebe (f.):	زمین، خاک
doz (f.):	قضیه، خواست	erê	ماشین
dozdeh / duwanzdeh	دوازده	erênî (adj.):	بله، آره
du (m.) / ducar / dudîl (adj.) / durû (adj.):	دو / دوبرابر، تکرار / مردد / دو رو	erzan (m.):	مثبت
duşem (f.):	دوشنبه	esker (m.):	ارزان
duzîne (f.):	دوجین، دوازده تا	esmer (adj.):	سرباز
dû / dûman (f.):	دود	eşîr (f.):	قهوه ای
dûr (adj.):	دور	eşkere	عشایر
		ev (dém.):	آشکار، واضح
		evîn (f.):	این
		ew (pron.):	عشق
		ew (démonstr.):	او، آن، آنها
		:	
		ewle (adj.) / ewlekarî (f.):	آن یکی
E		extîyar	مطمئن / اطمینان، امنیت
eciqîn / acîq (v.):	له شدن	eyalet (f.):	پیر، سالخورده
efendî (m.):	آقا	eyb	ایالت، استان
efû (f.):	عفو	eyd (f.):	عیب، شرم
eger	اگر	ez (pron.):	عید
egîd (m.):	شعاع، قهرمان	ezman (m.):	من
elimîn / elim (v.):	یاد گرفتن، عادت کردن		آسمان
elimandin / elimîn (v.):	یاد دادن، تدریس کردن	Ê	
em	عادت دادن	êdî	از این پس
emaret (f.):	ما		
emir (m.):	عمارت	êriş (f.) / êrişk	حمله، یورش / حمله کردن
enî (f.):	امر، دستور		
erd (f.):	پیشانی	êş (f.):	درد

êşîn / êş (v.):	درد داشتن، درد کردن
êşandin / êşîn (v.):	
êvar (f.):	شب
êzing (m.):	هیزم

F

fam k. (v.):	فهمیدن
fedî (f.) / fedî (v.):	خجالت، شرم / خجالت کشیدن
fen (m.):	حیله گر، مکار
feqîr (adj.):	فقیر، بیچاره
ferheng (f.):	فرهنگ لغت
fer (adj.):	فرد، تک
ferman (f.):	فرمان، حکم، دستور
fermo	بفرماید
fersend (f.):	فرست، موقعیت
fetisîn / fetis (v.):	خفه شدن
fetisandin / fetisîn (v.):	خفه کردن
fêkî (m.):	میوه
fikirîn / fikir (v.):	فکر کردن
filitîn / filit (v.):	فرار کردن، نجات یافتن
filan	فلان
firaq (m.):	ظرف

fırçe (f.):	مسواک، فرچه
fireh (adj.):	وسیع، پهن
firingî (f.):	گوجه فرنگی
firotin / firos (v.):	فروختن
firrîn / firr (v.):	پرواز کردن
firk (f.):	پیچش، گرفتگی عضله
fistan (m.):	لباس زنانه کردی
fitilîn / fitil (v.):	دور زدن، برگشتن
fîkandin / fîkîn (v.):	سوت زدن

G

ga (m.):	گاؤ نر
gamêş (m.):	گاومیش
garis (m.):	ذرت
gasin (f.):	گام / هنگامیکه، لحظه ای که / گام برداشتن، اقدام کردن / به تدریج، مرحله به مرحله
gav (f.) / gava ku / gav avêtin / gav bi gav	گله، شکایت، سرزنش
gazin (f.):	

gazî (f.) / gazî k.	فریاد، فراخوان / صدازدن، نامیدن	germayî (f.):	گرما
gede (m.):	پسر جوان	germav (f.):	آب گرم
gef (f.):	تهدید	germî (f.):	گرما / نام یک دشت کردستان
geh	گاهی	gerok (m.):	مسافر، ولگرد
gel (m.):	مردم، ملت	geş (adj.) / geş k.	درخشان، شاد / درخشانیدن
gelek	زیاد، فراوان	geveze (adj.) / gevezetî k.	پرحرف / پرحرفی کردن
gelêr (adj.)	عمومی، مردمی	gewr (adj.):	خاکستری
gelhe (f.):	جمعیت	gevzîn / geviz (v.):	روی زمین کشیدن
gelî (m.):	دره	gêj (adj.) / gêj b.	گیج، منگ / گیج شدن
gelî (interj.):	آهای! آهای!	gêj k.	گیج کردن
gelo (interrog.):	آیا	gewr (adj.):	خاکستری
gemar (f.):	کثافت، نجاست	gihêştin / gihêj (v.) / gihêştî	رسیدن، دست یافتن / رسیده
gemî (f.):	کشتی	gilgil (m.):	نوعی ذرت
genim (m.):	گندم	gilî (m.) / gilî k.	سخن، گله، شکایت / شکایت کردن
genî (adv.) / genî b. / genî k.	گندیده، فاسد / فاسد شدن / فاسد کردن	gilover (adj.):	گرد
ger (f.):	گردش، سفر	giran (adj.) / giranî (f.):	سنگین / سنگینی
gerandin / gerîn (v.):	گرداندن	girê / girê d./ girêdayî (adj.) / girêk (f.):	گره / بستن / وابسته / گره
gerçî	گوجه	girêz (f.):	آب دهان، بزاق
gerden (f.):	گردن		
gerêk (adj.):	ضروری		
gerîn / ger(v.) / vegrîn, lê gerîn	گشتن / برگشتن / جستجو کردن		
germ (adj.)/ germ k.	گرم / گرم کردن		

girîn / girî (v.):	دهان گریه کردن	guhartin / guhertin / guêr (v.):	تغییر دادن، تبدیل کردن، عوض کردن
girîng (adj.) / girîngî (f.):	مهم / اهمیت گرفتن، نگه	gul (f.):	گل
gîrîn / gîr (v.) / gîrî (adj.):	داشتن، دستگیر کردن، بستن / بستن / زندانی	gulan (f.):	ماه کردی برابر مه
giş / giştî	همه / عموم	gulistan (f.):	گلستان
gîya (f.):	علف، گیاه	gulî (f.):	دسته موی دختران
go / guh (m.) / godar(m.) / godarî k.	گوش / شنونده / گوش کردن	guman (f.) / bêguman	شک، تردید، گمان / بدون تردید
gol (f.):	دریاچه، برکه	gund (m.):	روستا / روستایی
gor (f.) / goristan (f.):	گور، قبر / قبرستان	gune (m.):	گناه
gor (f.) / [li] gora min	طبق، نظر / به نظرم	gur (m.):	گرگ
gore (f.):	جوراب	garçik (f.):	کلیه
goşe (f.):	گوشه	gurrî (adj.)	کچل
goşt (m.):	گوشت	gustîlk / gulîsk (f.):	حلقه، انگشتر
gotin (f.):	گفتن، کلمه	guvişandin / guvişîn (v.):	فشار دادن، چلانیدن
gotin (f.) / bêj (v.):	گفتن، تعریف کردن	gû (m.):	مدفوع
govend (f.) / govend g.	رقص دسته جمعی کردن، رقص دسته جمعی	gûz (f.):	گردو
guhar (m.):	گوشواره		

H

hacet (m.):	ابزار، وسیله حال، وضعیت، حالت /
hal (m.) / ji hal da ketin / hal û hewalê yekî pirsîn	از حال رفتن، خیلی خسته شدن / احوال کسی را پرسیدن

har (adj.):	هار، وحشی	helandin / helîn (v.):	حل کردن، ذوب کردن
hatin / ê-/wer (v.) / hatin dinyê	آمدن / به دنیا آمدن	helbest (f.) / helbestvan	شعر / شاعر
havîn (f.):	تابستان	helbet (adv.):	البته، مطمئناً
hawar (f.):	فریاد، کمک	helisandin / helisîn (v.):	له کردن
hay (f.) / hay jê hebûn	آگاهی، اطلاعات / آگاه بودن، مطلع بودن / مطلع	helisîn / helis (v.):	له شدن
hazir (adj.) / hazirî (f.):	آماده، حاضر / آماده، حضور	helîn / hel (v.):	حل شدن، ذوب شدن
heb (f.):	دانه	[li]hember	در برابر، در مقابل، علیه
hebûn / heye(v.) , hebûn(f.) / hebû tune bû	بودن / هستی / یکی بود یکی نبود	hemal (m.):	باربر
hedimandin / hedimîn (v.):	از بین بردن، نابود کردن	hemam (m.):	حمام
heft	هفت	hemêz (f.) / hemêz k.	بغل، هم آغوشی / بغل کردن، در آغوش گرفتن
hefte (f.):	هفته	hemî / hemû (ind.):	همه، تمام
heftan	هفتم	henek (m.) / henekê xwe bi ... k.	شوخی / شوخی کردن، مسخره کردن
heftê	هفتاد	heps(f.) / heps k. / hepsxane (f.):	زندانی / زندانی کردن / زندان
heftreng (f.):	رنگین کمان	heq (m.):	حق، بها، قیمت
hejar (adj.):	بیچاره، فقیر	her (indêf.) / herdem / hergav	همه، هر / همیشه / هر لحظه، همیشه
hejmar	شمارش، عدد		
hel / hel k.	حل / حل کردن، درمان کردن		
helaw (f.):	نوعی پیش غذا		

herçî / hergav / herkes	هرچه / هر لحظه، همیشه / هر کس، همه	heval / hevaltî (f.) :	دوست، رفیق / رفاقت، دوستی
herf (f.):	حرف الفبا	hevdîtin (f.) :	ملاقات، گفتگو
herikîn / herik (v.):	جاری شدن، حرکت کردن	hevîr (m.) :	خمیر
hermîn / herim (v.):	کثیف شدن، حرام شدن	hevkar / hevkarî (f.) :	همکار / همکاری، اتحاد
herî (m.):	پشم	hevok (f.) :	عبارت، جمله
hermo / hermê (f.):	گلایی	hevpeyvîn (f.) :	مصاحبه، گفتگو
herrî (f.):	لجن، گل و لای	hew / ez hew tîm	دیگه نه / دیگه نمی آیم
hesandin (pê) / hesîn (v.):	مطلع کردن، خبر دادن	hewa (f.) :	هوا
hesibandin / hesibîn (v.):	در نظر گرفتن، حساب کردن	hewandin / hewîn (v.) :	پناه دادن، جا دادن
hesin (m.):	آهن	hewce (adj.):	لازم، ضروری
hesîn / hes (v.):	احساس کردن، حس کردن	hewes (f.) :	هوس
hesp (m.) :	اسب	hewisîn / hewis (v.) :	یاد گرفتن
hesret (f.):	حسرت، ناکامی	hewl (f.) / hewl d.	تلاش / تلاش کردن
hestî (m.):	استخوان	hewr (f.):	درخت تبریزی
heta (prép)/ heta ku	حتی، تا / تا زمانیکه، تا که	hews (f.):	حیات
hev / bi hev ra / hevûdu	هم، یک دیگر / باهم / یکدیگر	heyf (f.) / heyf lê hatin	حیف، افسوس / دلسوزی کردن
		heyirîn / heyir (v.):	تحسین کردن، تعجب کردن
		heyran (m.) / ez heyranê çavên te me	تحسین کننده / عاشق چشمان تو هستم

heyşt / heşt (m.):	هشت	hêran / hêr (v.):	آسیاب کردن
heyştan	هشتم	hêrs (f.) / hêrs	خشم / عصبانی
heyştê (m.):	هشتاد	b. / bi hêrs	شدن / عصبانی
heyv / hîv (f.):	ماه، کره ماه	ketin	شدن
heywan (f.):	حیوان	hêrûg (f.):	آلو
hez / jê hez k.	عشق، علاقه / دوست داشتن	hêsir (m.):	اشک
hezar	هزار	hêsr (m.):	اسیر، زندانی
hezîran (f.):	ماه کردی برابر ژوئن	hêşîn (adj.) / hêşînayî (f.):	سبز / سرسبزی، سبزی
hezm (f.) / hezm k.	هضم / هضم کردن	hêştin / hêl (v.):	گذاشتن، بر جای گذاشتن، اجازه دادن
hê	هنوز	hêt (f.):	ران
hêç (adj.):	عصبانی، خشمگین	hêvî (f.) / hêvî k. / hêvîdar	امید / امیدوار بودن / امیدوار
hêdî	آرام آرام	hêz (f.):	نیرو، وسیله
hêja (adj.):	برجسته، بارزش، عزیز	hijdeh	هیجده
hêjîn / hêjîyan / hêj (v.):	تکان خوردن	hikumet (f.):	دولت، حکومت
hêjîr (f.):	انجیر	hil	حرف اضافه پیش از فعل
hêk (f.) / hêk k. (v.) / hêkerûn	تخم مرغ / تخم گذاشتن / املت	hilanîn (v.):	بلند کردن، رفع کردن
hêl (f.):	محل، جا، سمت	hilatin (v.):	طلوع کردن، فرار کردن
hêlîn (f.):	وسوی	hilavêtin (v.):	پريدن، جست و خیز کردن
hênik / honik (adj.):	لانه	hilibijartin (v.):	انتخاب کردن
	خنک	hilciniqîn (v.):	ناگهان جستن

hilçinîn (v.):	از ریشه کندن، به خود جذب کردن بلند	hişk (adj.) / hişk k.	خشک، سفت / خشک کردن
hildan (v.):	کردن، برداشتن، برد ن	hişyar / şîyar (adj.):	هوشیار، آگاه
hilgirtin (v.):	بلند کردن	hivdeh	هفده
hilkişandin (v.):	بالا کشیدن، بلند کردن	hîna	هنوز
hilkirin (v.):	کندن، بلند کردن	hîv (f.):	کره ماه
hilkişîn (v.):	بالا رفتن، صعود کردن	honan / hon (v.):	بافتن
hilm (f.):	بو، بخار	honijîn / honij (v.):	چرت زدن
hilweşandin (v.):	به هم ریختن، فرو پاشیدن، خراب کردن	hov (adj.):	وحشی، خشن
hilweşîn (v.):	فرو پاشیدن، ریختن	hozan (m.):	سرودخوان
him	همچنین، نیز	hucre (f.):	سلول زندان، حجره
hin	بعضی	hukim (f.):	حکم، قدرت
hinar (m.):	انار	hundir	داخل، درون
hindik	کم، اندک	huner (m.) / hunermend	هنر / هنرمند
hingî	در این هنگام، در این صورت	hungiv / hinguv (m.):	عسل
hirç (m.):	خرس	hurmet (f.) / hurmet k./ hurmetkar	احترام / احترام گذاشتن / محترم
hiş (m.) / bêhiş	هوش، عقل / بی عقل، بی هوش، احمق	hûn (pron.):	شما
		hûr (adj.) / hûr k.	کوچک، ریز، مفصل، معا و احشا / خرد کردن، شکستن

îcar	این بار	jimar / hejmar (f.) / jimartin	شمارش، عدد / شمردن
îdare (f.):	اداره	jimêr (v.):	شمردن
îlon (f.):	ماه کردی برابر سپتامبر	jîn (f.) / jîn anîn / jîn k. / jînap / jinebî / jinxal	زن، همسر / ازدواج کردن / زن عمو / بیوه زن / زن دایی
îmkan (f.):	امکان، وسیله	jî (adv.):	همچنین
îmze (f.):	امضا	jîr (adj.):	ز رنگ، هوشمند
în (f.):	جمعه	jîn / jîyan / jî (v.) / jîyan (f.):	زندگی کردن / زندگی
îro	امروز	jor (m.):	بالا، روی
îsal	امسال		
îsk / îskeîsk (f.):	حق، زاری		
îskîn / îsk (v.):	حق، حق کردن		
îsot (f.):	فلفل		
îspenax (f.):	اسفناج		
îsev	امشب		
J			
jahr (f.) / jahr d.	سم، زهر / مسموم کردن	ka (m.):	کاه
jan (f.):	درد، رنج	ka	کجاست، کجا
jê	از او	kal (adj.):	پیرمرد
(prep.contr.) :		kalemêr	پیرمرد
jê kirin (v.):	جدا کردن، قطع کردن	kambax (adj.):	متاسفانه، افسوس
jêhatî (adj.):	توانمند، درس خوان	kanî (f.):	چشمه
[li]jêr (prep.):	در پایین	kanûn	ماه کردی برابر دسامبر
ji (prep.) / ji ber ku / ji bo / ji bona / ji xwe	از / چون / برای / وانگهی / بعلاوه	kar (m.) / karker (m.) / bi kar anîn	کار / کارگر / به کار بردن، استفاده کردن
		kar k.	کار کردن، سودمند بودن
		kar (f.):	سود، منفعت
		karmend	دختر

karîn / kar (v.):	کچل	kevok	کبوتر
kartol (f.):	سیب زمینی	kew (m.):	کبک
kasik (f.):	کاسه	keya (m.):	دهدار
kaş k. (v.):	کشیدن	keys (f.):	موقعیت، فرصت
kaxez (f.):	کاغذ	kezî (f.):	گیس بافته، دختر
keç / keçik (f.):	دختر		بالغ
keçel (adj.):	کچل	kêf (f.) /	لذت، شادی /
ked (f.):	دسترنج، زحمت، کار	kêfxweş (adj.):	شاد، خوشحال
kef (f.):	کف	kêlek (f.):	پهلو، کنار
kefçî (m.):	قاشق	kêm (adj.):	کم
kej (adj.):	بو	kêr (f.):	چاقو
kelîn / kel (v.):	جوشیدن	kêr (bi) (adj.) /	مفید / مفید بودن
kember (f.):	کمر بند، کمر	bi ker hatin	
kenîn / ken (v.):	خندیدن	kibrît (f.):	کبریت
ker (m.):	خر، الاغ	kilam (f.):	ترانه مردمی
kerr (adj.):	کر	kilît (f.):	کلید
kerem (f.) / ji	لطف، کرم /	kin (adj.):	کوتاه
kerema xwe ra	لطفافرمایید	kinc	لباس
/ kereme ke		kiras (m.):	پیراهن
kes (m./f.):	کس، شخص	kirê (f.):	کرایه
kesk (adj.):	سبز	kirin k. (v.):	انجام دادن
keştî (f.):	کشتی	kirrîn / kirr (v.):	خریدن
ketin / kev (v.):	افتادن	kişandin /	کشیدن / کشیده
kevan (f.):	کمان	kişîn (v.) / kişîn	شدن
kevir (m.):	سنگ	/ kiş (v.):	
kevn (f.):	کهنه، قدیمی	kişik (f.):	بازی شطرنج
		kitêb (f.):	کتاب

kî (interrog.)/ kîjan	کی، چه کسی / کدامیک	kun (f.):	حفره، سوراخ
kîler	انباری	kundir (m.):	کدو
kînga (interrog.):	کی، چه زمانی	kur (m.)/ kurap / kurmam	پسر / پسرعمو / پسرعمو
kîlo (f.):	کیلو	kursî (f.):	چهارپایه، صندلی کم ارتفاع
kîn (f.):	کین، نفرت	kuştin / kuj (v.):	کشتن
koçer	کوچرو	kutan / kut (v.):	زدن، کوبیدن
kok (f.):	نژاد، ریشه	kuxîn / kux (v.):	سرفه کردن
kolan (f.):	کوچه، خیابان	kûçik (m.):	سگ
kolan / kol (v.):	کندن	kûr (adj.):	عمیق
kom (f.) / kom k.	گروه / گردهم آوردن	kûz (f.):	کوزه، سبو
komar (f.):	جمهوری		
komcivîn (f.):	کنگره، گردهمایی	L	
komel (f.):	جامعه، انجمن	lal (adj.):	لال
kon (m.):	چادر عشایری	laş (m.):	لاشه، بدن
kor (adj.):	کدر	lava (f.):	التماس
koşk (f.):	کاخ، کلبه	law (m.):	پسر، فرزند
kotin / koj (v.):	جویدن	lawaz (adj.):	لاغر
kovar (f.):	مجله	lazim	لازم
ku (relat.):	که	lepekurt	توانمند، توانایی
ku (interrog.):	کجا	leqîn / leq (v.):	حرکت کردن، جابجا شدن
kuçe (f.):	کوچه	lerizîn / leriz (v.):	لرزیدن
kul (f.):	درد، رنج	leşker (m.):	سرباز
kulîlk (f.):	شکوفه، گل		
kum (m.):	کلاه		

leymûn (f.):	لیمو	علوفه
lez (adj.): / bi lez	عجله / با عجله	loma بدین خاطر
lê	اما	loqinte (f.): رستوران
lê		lorandin / آواز خواندن، آوازی را
(prep.contr.li+ wî/wê):	حرف اضافه تضاد	lorîn (v.): زمزمه کردن
M		
lê anîn	همانگ ساختن، سازش	ma (exclam.): اما، چرا؟
	دادن	maç kirin (v.): بوسیدن
lê çûn	شباهت داشتن	maf (m.): حق، حقوق
lê dan	زدن	mal / malbat (f.): خانه، خانواده
lê hatin	مناسب بودن	mal (m.) / maldar / اموال / ثروتمند /
lê ketin	برخورد کردن، لمس کردن	malhazirî غذای آماده در خانه
	تحقیق	malîn / mal (v.): مالیدن، جارو کردن
lê kolîn	کردن، جستجو کردن	mam (m.): عمو
lê xistin	زدن، نواختن	mamoste استاد، معلم
lêv (f.):	لب	man / mayîn / mîn (v.): ماندن
li (prép):	در، به سمت	mange (f.): گاو
lihêf (f.):	لحاف	mar (m.): مار
ling (m.):	پا، لنگه	mase (f.): میز
livîn / liv (v.):	جنبیدن، حرکت کردن	masî (m.): ماهی / ماهیگیر
lîstik (f.):	بازی	mast (m.): ماست
lîstin / lîz (v.):	بازی کردن	me (pron.): ما
lod (m.):	پشته، مجموعه	meh (f.): ماه
		mehîn (f.): مادیان

mehkeme (f.):	دادگاه	mijûl (adj.):	اشغال، مشغول
meqes (f.):	قیچی	mil (m.):	بازو، شانه
merd (adj.):	بخشنده، دست و دل‌باز	mimkun (adj.):	ممکن
meriv (m.):	انسان	min (pron./adj.):	من
meşîn / meş (v.):	حرکت کردن، راه رفتن	mirin / mir (v.):	مردن
met (f.):	عمه	mirîşk (f.):	مرغ
metel mayîn	بیکار ماندن، تعجب کردن	mist d. (v.):	مالش دادن
mezin (adj.):	بزرگ	mişk (f.):	موش
meydan (f.):	میدان	mixabin	متاسفانه
mêjî (m.):	مغز	mizgîn / mizginî (f.):	مژده
mê (f.):	ماده، مؤنث	mîh (f.):	میش
mêr (m.) / mêr k.	شوهر / شوهر کردن	mîna (prép):	همچون، مانند
mêr (adj.):	مرد، شجاع	mîr (m.):	شاهزاده، امیر
mêş	زن‌بور	mîx (m.):	میخ
mêşin (m.):	گوسفند	mîz (f.) / mîz k.	شاش / شاشیدن
mêtin / mêj (v.):	مکیدن	moz (f.):	زن‌بور عسل
mêvan (m./f.):	مهمان	[li xwe] mukir hatin (v.):	اعتراف کردن
mêwe (f.):	میوه	muxtar (m.):	دهیار، مسئول ده
mêze k. (v.):	نگاه کردن	mû (m.):	مو، کرک
mij (f.):	مه	N	
mijdar (f.):	ماه کردی برابر نوامبر	na (négation.):	نه
mijîn / mij (v.):	مکیدن	nalîn / nal (v.):	ناله کردن
		name (f.):	نامه

nan (m.):	نان	neyar (m.):	دشمن
narîn (adj.):	ظریف، دوست داشتنی	nezan (adj.):	نادان
nas (adj.)/ nas k. / naskirin / xwe dan nas k.	آشنا / شناختن / آشنایی / خود را معرفی کردن	nêçîr (f.):	شکار
nasîn / nas (v.):	شناختن	nêr (m.):	مذکر، نر
nav (m.)/ navnîşan (f.):	اسم / نشانی	nêrî (m.):	بز نر
nav (f.)/ li nav / navbeyn / navçe	میان / درمیان / بین / میان، منطقه	nêzîk	نزدیک
navend	مرکز	niha	حالا
naz (f.):	ناز	nihêrtin / nihêr (v.):	نگاه کردن
nazik (adj.):	ظریف، نازک	nimûne (f.):	نمونه، مثال
ne (nég.):	نه	[ji] nişka va	ناگهان
nefer (m.):	نفر	nivîn (f.):	رختخواب
neh	نه	nivîs (f.) / nivîskar / nivîsar (f.) / nivîsevan	نویشته / نویسند / مقاله / نویسند
nehs (adj.):	نحس، شوم	nivîsandin / nivîs (v.):	نوشتن
nenûk (f.):	ناخن	nizm (adj.):	کم ارتفاع
neqil (f.):	انتقال، نقل	nîsan (f.):	ماه کردی برابر آوریل
neqandin / neqîn (v.):	نشان کردن، انتخاب کردن	nîsk (m.):	عدس
nerm (adj.):	نرم	nîşan (f.):	نشان، علامت، نامزد
netewe (f.):	ملت	nîv (m.) / nîvê şevê	نصف / نصف شب
newal (f.):	دره	nîvro	ظهر
nexweş (adj.)/ nexweşxane (f.):	مریض / بیمارستان	nobedar	نگهبان
		nod	نود
		nozdeh	نوزده

numre (f.):	شماره،نمره	pel (m.):	برگ،برگه
nû (adj.):	نو،تازه	pelixîn / pelix (v.):	له شدن
O		pembe (adj.):	صورتی
ode (f.):	اتاق،سالن	pembû (f.):	پنبه
otêl (f.):	هتل	pence (m.):	پنجه
ox	آخیش!	pencere (f.):	پنجره
oxir (f.):	سرنوشت،شانس	penîr (m.):	پنیر
oxir be	سلامت باشی!سفر بخیر	per (pl.) / per û bask	پر،برگه / بال و پر
P		perçe (f.):	پارچه
pace (f.):	پنجره	perde (m.):	پرده
pal d. (v.):	تکیه دادن،خواهیدن	pere (m.):	پول
panzdeh	پانزده	perîşan (adj.):	پریشان،بیچاره
paqij (adj.):	تمیز،پاک	perpitîn / perpit (v.):	بحث کردن،غلتیدن
par (f.):	بخش،سهم	pesn (m.):	ستایش
par	پارسال	[li] pey	درپی،به دنبال
	دفاع	peya(m.):	پیاده،مرد
parastin / parêz (v.):	کردن،محافظت کردن	peya bûn	پیاده شدن
parve kirin	تقسیم کردن	peyda k. (v.):	پیدا کردن
[li] paş	پشت	peyivîn / peyiv (v.):	صحبت کردن
paşîn (f.):	نهایی،آخرین،پایان	peyvik (f.):	کلمه
payîz (f.):	پاییز	pez (m.):	گوسفند
pehn (adj.):	پهن	pê (m.):	پا
pehtin / pêj (v.):	پختن	pêç	باندپیچی
		pêçan / pêç (v.):	پیچیدن

pêçî (f.):	انگشت	pirtûk (f.):	کتاب
pêk hatin (v.):	تشکیل یافتن، بوجود آمدن	pisîng	گربه
pêl (f.):	موج	pismam (m.):	پسرعمو
pênc (m.):	پنج	pişt (f.):	پشت، پشت
pêncî (m.):	پنجاه	piştgirî (f.):	پشتیبانی، حمایت
pêncşem (f.):	پنج شنبه	piştî	پس از
pêr	پریروز	pîr (f.):	پیر، مادر بزرگ
pêrar	دو سال پیش	pîr (adj.):	پیر
[li] pêş	در جلو	pîrejîn (f.):	پیرزن
pêş va çûn	جلو رفتن، پیشرفت کردن	pîremêr (m.):	پیرمرد
pêşî	از پیش، اول، نخست	pîrek (f.):	زن، پیرزن
pêşkêş k. (v.):	هدیه کردن	pîrik (f.):	زن عاقل
pêşkêşî (f.):	هدیه	pîroz (adj.) / pîroz k.	مقدس / تبریک گفتن
pêşnîyar (f.):	پیشنهاد	pîs (adj.):	کثیف، زشت
pêwendî (f.):	رابطه	pîvan (f.):	اندازه، پیمان
piçûk (adj.):	کوچک	pîvan / pîvîn / pîv (v.):	اندازه گرفتن
pijîn / pij (v.):	پختن	pîvaz (m.):	پیاز
pispor	استاد، متخصص	poles (m.):	پلیس
pirç (f.):	مو	por (pl.):	موی سر
pire	پل	postexane (f.):	پستخانه
pirr	زیاد، خیلی	poşman (adj.) / poşman b.	پشیمان / پشیمان شدن
pirranî	بیشتر، اکثریت	poz (m.):	بینی
pirs (f.) / pirs k.	مسئله، سؤال / سؤال کردن	pûl (f.):	تمبر
pirsîn / pirs (v.):	پرسیدن		

Q

qal k. (v.):	تعریف کردن، گفتن	qerimîn / qerim (v.):	کرخ کردن، بی حس شدن
qam (f.):	قامت، اندازه	qerisîn / qeris (v.):	یخ بستن، خیلی سرد بودن
qantir (f.):	قاطر	qet	هرگز
qas	لحظه، اندازه	qetîn / qet (v.):	پاره شدن، قطع شدن
qat (f.):	لایه، طبقه	qewimîn / qewim (v.):	رخ دادن
qatix (m.):	ماست	qey	انگار
qaz (f.):	غاز	qeza (f.):	تصادف، قضا
qebûl (f.):	قبول	qeza (f.):	قصبه
qedandin / qedîn (v.):	تمام کردن	qîjîn / qîj (v.):	فریاد کشیدن
qedexe (adj.):	ممنوع	qîma xwe pê anîn (v.):	راضی شدن
qedîn / qedîyan / qed (v.):	تمام شدن	qîrîn / qîr (v.):	فریاد کشیدن
qehirîn / qehir (v.):	عصبانی شدن، ناراحت شدن	qîz (f.):	دختر
qehwe (f.) / qehwexane	قهوه / قهوه خانه	qul (f.):	سورخ
qelandin / qelîn (v.):	سرخ کردن	qurmiçîn / qurmiç (v.):	چروک شدن، مچاله شدن
qelem (f.):	مداد	qût	سنگدان، دانه
qelew (adj.):	چاقی		
[lê] qelibîn / qelib (v.):	واژگون شدن	R	
qelişîn / qeliş (v.):	شکاف برداشتن	ra	حرف اضافه پس از فعل
qelîn / qel (v.):	سرخ شدن	rabûn (v.):	بلند شدن
qenc (adj.):	خوب	ragîhan (f.):	آگاهی، اطلاعات
qerax (f.):	کنار	raketin (v.):	خوابیدن، دراز

	کشیدن	rêber	راهنما، رهبر
rakirin (v.):	بلند کردن	rêncber (m.):	چوپان، کارگر
raman (f.):	نظر، اندیشه	rêtin / rêj (v.):	ریختن
ramûsan / ramîsan (v.):	بوسیدن	rêz (f.) / rêz k.	سری، صف، احترام / در ردیف قرار دادن
ran (m.):	ران	rêziman (m.):	دستور زبان
rast (adj.)/ rastî (f.) / rastî hatin	راست، درست / راستی / روبرو شدن، دیدن	rijîn / rij (v.):	پاشیدن، ریختن
rawestin (v.):	ایستادن	rind (adj.):	زیبا، خوب
raxistin (v.):	پهن کردن	ristin / rês (v.):	ریسیدن، بافتن
razan (v.):	خوابیدن	rizgar (adj.):	آزاد
razî (adj.):	راضی	rizîn / riz (v.):	پوسیدن
rehet (adj.):	راحت	rî (f.) / rîspî (m.):	ریش / ریش سفید
rehm (f.):	دلسوزی، رحم	roj (f.) / rojava (m.):	روز، آفتاب / غرب
reng (m.):	رنگ	rojhilat (m.)/ rojbaş / rojname	شرق / سلام / روزنامه
reqisîn / reqis (v.):	رقصیدن	ronahî (f.):	روشنایی
reş (adj.):	سیاه	rovî (m.):	روپاه
reşandin / reşîn (v.):	پاشیدن، پخش کردن، افشاندن، آبیاری	rû (m.):	چهره، رو
revîn / rev (v.):	ی کردن فوله کردن	rûbar (f.):	رودخانه
rewş (f.):	وضعیت	rûçikandin / rûçikîn (v.):	کندن
rewşenbîr	روشنفکر	rûmet (f.):	احترام، حرمت
rexne (f.):	انتقاد	rûn (m.) / rûnê nîvşik	روغن، چربی / روغن کره
rê (f.) / bi rê k. / bi rê ketin	راه، مسیر / فرستادن / به راه افتادن	rûniştin (v.):	نشستن
		rûpel (f.):	صفحه

S

sabûn (f.):	صابون	sernizmî (f.):	سرافکندگی
sal(f.):	سال	serxwebûn (f.):	استقلال
salix d.	بیان کردن، شرح دادن، اطلاع دادن	serma (f.):	سرما
sar (adj.):	سرد	sê (m.):	سه
savar (f.):	گندم خرد شده، نوع غذا	sêşem (f.):	سه شنبه
sax (adj.):	سالم، زنده	sêv (f.):	سیب
saz (f.):	ساز، ابزار موسیقی	sibat (f.):	ماه کردی برابر فوریه
saz (adj.) / saz k.	سازه، ساخته / ساختن	sifir	صفر
se / seg (m.):	سگ	silva (f.):	سلام
sed (m.):	صد	simbêl (m.):	سبیل
seden (f.):	علت، دلیل	sing (m.):	تیرک
se‘e‘t (f.):	ساعت	sipas (f.):	سپاس، تشکر
sekinîn / sekin (v.):	ایستادن، توقف کردن	sipî (adj.):	سفید
ser(m.) / serbest(adj.) / serbilind/serêk/serhildan/[li]serda/[bi]serda jî/be ser da k./ser...girtin(v.) / bi ser ketin	سر / آزاد / سر بلند / رئیس / اقام / روی / بعلاوه / افزودن / پوشاندن / مو فق شدن	sist (adj.):	سست، شل
sergîn (m.):	فضولات اسب	sivik (adj.):	سبک
serheng (m.):	سرهنک	siwar (m.) / siwar bûn	سوار / سوار شدن
		sî (f.):	سایه
		sîh (m.):	سی
		sing (f.):	سینه
		sînor (m.):	مرز
		sîr (m.):	سیر
		sîyaset (f.):	سیاست
		sobe (f.):	بخاری
		soberî (f.):	شنا
		sol (f.):	کفش

sond (f.):	قسم	şerpeze (adj.):	پرشان، درهم
sor (adj.):	قرمز	şert (m.):	شرط
soz (f.)/ soz d.	قول / قول دادن	şeş (m.):	شش
standin / stan / stîn (v.):	گرفتن، خریدن، بد ست آوردن	şev (f.):	شب
stêr / istêr (f.):	ستاره	şewat (f.):	آتش سوزی، سوزش
stîrî / istirî (f.):	شاخ	şewitîn / şewit (v.):	سوختن
stû (m.):	گردن	şewqe (f.):	کلاه لبه دار
stûr (adj.):	کلفت	şên (adj.):	شاد، خوشحال
stran (f.):	ترانه	şêr	شیر
stran / strê (v.):	ترانه خوان	şêrîn (adj.):	شیرین
		şêst (m.):	شصت
		şibak (f.):	شیشه
Ş			سفت کردن / محکم
şa (adj.):	خوشحال، شاد	şidandin / şidîn (v.):	کردن، فشار دادن
şaîr	شاعر	şik (f.):	شک
şagirt (m.):	شاگرد	şikandin / şikîn	شکستن
şandin / sîn (v.):	فرستادن	şikestin / sik (v.):	شکستن
şanzdeh (m.):	شانزده	şikeft (f.):	غار
şaş (adj.)/ xwe şaş k.	اشتباه / اشتباه کردن	şikîn / şikîyan / şik	شکستن
şe (m.)/ şe k.	شانه / شانه کردن	şil (adj.):	خیس، تر
şekir (m.):	قند	şiqitîn / şiqit (v.):	سر خوردن، لیز خوردن
şemî (f.):	شنبه		ن
şer (m.):	جنگ	şivan (m.):	چوپان
şerm (f.)/ şermok (adj.):	شرم، خجالت / خجالتی	şixul (f.):	کار

şixulîn / şixul (v.):	کار کردن	tarî (adj.):	تاریک
şîn (f.):	عزاء، ماتم	tas (f.):	کاسه
şîn (adj.):	آبی	taştê (f.):	صبحانه
şîr (m.):	شیر	tav (f.):	آفتاب
şîranî (f.):	دسر، شیرینی، ظرافت	tax (f.):	مجله
şîret (f.):	نصیحت	tazî (adj.):	لخت
şîv (f.):	شام	te (pron.):	تو، مال تو
şîyar (adj.):	هوشیار، آگاه	tebax (f.):	ماه کردی برابر اوت
şop (f.):	رد، اثر	tefîn / tef (v.):	خاموش شدن
şor (adj.):	شور	temaşe (f.) / temaşevan / temaşexane (f.):	منظره / تماشگر / تئاتر
şorbe (f.):	سوپ	temirîn / temir (v.):	خاموش شدن
şoriş (f.):	قیام	tenê (adj.):	تنها
şûştin / şo (v.):	شستن	teng (adj.):	تنگ، کم عرض
şûn (f.):	محل، جا، اثر	tenik (adj.):	ظریف، کم عمق
şûngir	جانشین	tenişt (f.):	بغل، کنار
şûr (m.):	شمشیر	tenûr (f.):	تنور
T		teqîn / teq (v.):	منفجر شدن
ta (f.):	تب		متوقف کردن، ترک
ta (f.):	نخ، بند	teral (adj.):	کردن، شم پوشی
ta (prep.):	تا، تازمانیکه		کردن
tal (adj.):	تلخ	terikandin / terikîn (v.):	ترک برداشتن
talan (f.):	غارت	terikîn / terik (v.):	با هم
tam (f.):	طعم	tev (prép.absolue)	مخلوط کردن
tarî / tarîti (f.):	تاریکی		

veciniqîn (v.):	ترسیدن، ناگهان بلند شدن	welat (m.):	کشور، سرزمین
vedan (v.):	کندن	welatparêz	میهن پرست
[lê] vegerandin (v.):	پاسخ دادن، برگرداندن	wenda (adj.) / wenda bûn / wenda k.	غم شده / غم شدن / غم کردن
vegerîn (v.):	برگشتن، برگرداندن	wer (prêverb.):	حرف پیش از فعل
vekirin (v.):	باز کردن	werdek (f.):	اردک
veqetîn (v.):	جدا شدن	wergerandin (v.):	ترجمه کردن، واژگون کردن
vereşîn (v.):	استفراغ کردن، قی کردن	westîn / west (v.):	خسته شدن
veşartin (v.):	پنهان کردن	westîya (adj.):	خسته
vexwarin (v.):	نوشیدن	weşan (f.):	انتشارات، نشر
vê (démonstr.fém.):	این	weşandin / weşîn (v.):	منشر کردن
vêxistin (v):	روشن کردن	weşîn / weş (v.):	پخش شدن، ریختن (برگ)
[li] virr (m):	اینجا	wêne (f.):	عکس، تصویر
vî (démonstr.mas c.):	این	wêran (adj.):	ویران
		wêrîn / wêr (v.):	جرات کردن
		wusa	آن طور، اینطور

W

wan (pron.pers.démonstr.):	آنها
war (m.):	سرزمین، محل، جا
weka	مانند، همانند
wekhevî (f.):	برابری، شباهت

X

xal (m.) / xalojin (f.) / xaltî (f.):	دایی / زن دایی / خاله
xal (f.):	خال / نقطه
xan (f.) / xanim	خان، ارباب / خانم

xan (f.) :	کاروانسرا، هتل	xilas (adj.):	تمام
xanî (m.):	خانه	xirab (adj.)/ xirab k.	بد، خراب / خراب کردن
xapandîn / xapîn (v.):	فریب دادن	xirar (f.):	گونی گندم انداختن /
xapîn / xap (v.):	فریب خوردن	xistin / x (v.):	زدن، نواختن
xav (adj.):	خام	xizan (adj.):	بیچاره، بدبخت
xax (adj.):	بی شرم، وقیح	xizmet (f.) :	خدمت
xebat (f.):	کار، مبارزه	xîyar (m.) :	خیار
[le]xeber d.	خبر	xort (adj.) :	جوان، پسر جوان
xebitîn / xebit (v.):	مبارزه کردن، کار کردن	xulam (m.) :	غلام، خدمتکار
xelk (m.):	مردم	xurîn / xur (v.) :	خاریدن
xem (f.)/ xengîn	غم، درد / غمگین	xurt (adj.) :	قوی
xemilîn / xemil (v.):	تزئین شدن	xuşk (f.) :	خواهر
xeniqîn / xeniq (v.):	خفه شدن	xwar (adj.) / [li] xwarê	کج، پایین / پایین
xerîb	غریب، بیگانه	xwarin / xw (v.) :	خوردن
xeter (f.):	خطر	xwe (réféchi.) :	خود
xew (f.):	خواب	xweda (m.) :	خدا
xewîn / xew (v.):	خوابیدن	xwedî (m.) :	صاحب، مالک
xewn (f.):	خواب	xwelî (f.) :	خاک، خاکستر
xeyidîn / xeyid (v.):	قهر کردن، عصبانی شدن	xwendegeh (f.) :	مدرسه
xêr (f.)/ xêrhatin (f.) / xêrxwaz (adj.):	نیکی / خوشامد گوئی / خیر خواه	xwendekar	دانشجو
		xwendin / xwîn (v.) :	خواندن، تحصیل کردن
		xwerû (adj.) :	خالص، پاک

xwestin / xwaz	خواستن، درخواست	zanko (f.) :	دانشکده
(v.) :	کردن	zarava (m.) :	لهجه
xweş (adj.) :	خوش، خوب	zarûk (m.) :	بچه
xweşik (adj.) :	زیبا، قشنگ	zava (m.) :	داماد
xwezî / xwezîka	ای کاش!	zayîn / zan / zê (v.) :	به دنیا آوردن
xwê dan (v.) :	عرق کردن	zebeş (m.) :	هندوانه
xwêdan / xwîdan (f.) :	عرق	zehf	فراوان، زیاد
xwîn / xûn (f.) :	خون	zehmet (adj.) :	زحمت، سخت
xwîngerm (adj.) :	خونگرم	zelal (adj.) :	زالال، شفاف
		zelîqandin / zelîqîn (v.) :	چسبانیدن
		zencîr (f.) :	زنجیر
Y	یا	zengîn (adj.) :	ثروتمند
ya	یازده	zer (adj.) :	زرد
yazdeh/yanzde h	دوست، عزیز	zevî	مزرعه
yar	یک	zewcîn / zevic (v.) :	ازدواج کردن
yek	هرگز	zeyt (f.) :	روغن
yekcar	اتحاد	zeytûn (f.) :	زیتون
yekîfî	یکشنبه	zêde (adj.) :	زیاد
yekşem		[lê] zêde k.	افزودن
		zêr (m.) :	طلا
Z		zik (m.) :	شکم
zalim	ظالم	zilam (m.) :	مرد
zana (adj.) :	دانا، آگاه	ziman (m.) :	زبان
zanîn / zan (v.) :	دانستن، بلد بودن	zinar (m.) :	سنگ بزرگ، تخته سنگ
zanîngeh (f.) :	دانشگاه		

zirzv (adj.) :	نازک، ظریف
zivirîn / zivir (v.) :	برگشتن
zivistan (f.) :	زمستان
ziwa (adj.) :	خشک
zîn (m.) :	زین
zîndan (f.) :	زندان
zîv (m.) :	نقره
zor (f.) / zora yekî birin	زور / کسی را شکست دادن
zor (adj.) :	سخت
zozan (m.) :	ییلاق
zurne (f.) :	سرنا، نوعی آلت موسیقی
zû (adj.) :	زود، سریع
zûrin / zûr (v.) :	زوزه کشیدن، ناله کردن

	فارسی/کردی		آتش درست
	الف	agir k. , pê x.	کردن، آتش زدن
av	آب	otobos	اتوبوس
girêz	آب دهان، بزاق	peyitandin ,	اثبات کردن
ava ,	آباد، شکوفا	îsbat k.	اثار، کتاب
bixêrûbêr		berhem	اجازه دادن، گذاشتن
ava k.	آباد کردن، ساختن	hêştin , berdan	اجازه
	آبپاشی		ندادن، جلوگیری
av d. ,	کردن، آبیاری	nehêştin , ber	کردن
reşandin	کردن، پخش کردن	lê g.	اجازه، دستور
bîra	آبجو	destûr	اجازه، دستور
ewr	آبر	destûr	اجداد
bijank	آبرو	bav û kal ,	احترام
birî	آبرو	bapîr	احترام، شرف
alet , saz ,	ابزار، آلت (موسیقی)	hurmet ,	احمق، بی عقل
amûr		rûmet	آخور
goştav	آبگوشت	rûmet , şeref	اداره
şorbe	آبگوشت	bêhêş	اداره کردن، تحمل
şîn	آبی	axur	کردن
ode	اتاق	îdare	ادامه دادن
	اتاق کوچک، تکه	bi rê va birin	آراستن
çavî , parçe	پارچه	berdewam k. ,	آرام
ode , çavî	اتاق، اتاقک	domandin	آرام
yekîtî	اتحاد	xemilandin	آرام
agir	آتش	aram , aşîr	آرایشگر مرد
agirbes	آتش بس	hêdî	ارباب، آغا
	آتش درست	berber	
agir k. , agir	کردن، آتش	axa	
gur k.	افروختن		

têkilî	ارتباط، پیوند	îspenax	اسفناج
ard , arvan	آرد	hewandin	اسکان دادن، پناه دادن
werdek	اردک	çek	اسلحه
qîmet , biha , hêjayî	ارزش، قیمت، بها	nav	اسم
miraz , daxwaz	آرزو، خواست	esman , ezman	آسمان
miraz	آرزو، خواست	aş	آسیاب
enîşk	آرنج	aşvan	آسیابان
ji nav ra k. , hedimandin	از بین بردن، نابود کردن	dîl , girtî	اسیر، زندانی
ji xewê ra b.	از خواب بیدار شدن	aşpêj	آشپز
ji xewê ra b.	از خواب بیدار شدن	metfax , aşxane	آشپزخانه
ji alî , bi	از طرف، با	şaş k. , tev li hev k.	اشتباه کردن، به هم زدن
serbest , azad , rizgar	آزاد	şaş , nersat , çewt	اشتباه، نادرست
rizgar k. , xilas k.	آزاد کردن، نجات دادن	li hev hatin	آشتی، سازش
serbestî , azadî	آزادی	aştî	آشتی، صلح
zewicîn	ازدواج کردن	tîrêj	اشعه
hesp	اسب	dagîr k.	اشغال کردن
bar k.	اسباب کشی	dagîr k.	اشغال کردن
Hestî	کردن، بار کردن	dagîr k. , mijûl k.	اشغال کردن
astar	استخوان		کردن
bîhna xwe d.	آستر		کردن، مشغول
verêşîn	استراحت کردن		کردن
serxwebûn	استفراغ کردن، بالا آوردن		اصلاح کردن، درست کردن
	استقلال		کردن
		derûdor , texm li dor	اطراف
			اطراف، حول

bawerî	اعتماد، باور	amade k.	آماده کردن
daxuyanî	اعلامیه، بیانیه	amade , hazir	آماده، حاضر
dest pê k.	آغاز کردن	emaret	امارت
dest pê k.	آغاز کردن، شروع کردن	derzî	آمپول، سوزن
destpêk	آغاز، شروع	ceribandin	امتحان کردن
serî , destpêk	آغاز، شروع	hatin	آمدن
ketin	افتادن	hêkerûn	املت
afirandin	آفریدن، ایجاد کردن	ewelkarî	امنیت
aferîn	آفرین	hêvî	امید
zêde k.	افزایش دادن، زیاد کردن	mîr	امیر، شاهزاده
bi ser da k. , [lê] zêde k.	افزودن	hinar	انار
zêde k.	افزودن، زیاد کردن	lod	انبار علوفه
aso	افق	hîlbijartin	انتخاب کردن
ceribandin	اقدام کردن، مبادرت کردن	hîlbijartin	انتخابات
şîyar	آگاه، هوشیار		انتقاد
hay	آگاهی، خبر، وجدان	lome k.	کردن، سرزنش کردن
zanîn	آگاهی، شناخت، دانش	heyf g. , tol hildan	انتقام گرفتن
agah , nûçe , hay , xeber , ragîhan	آگاهی، اطلاعات، خبر	li wir	آنجا
eger	اگر	kirin	انجام دادن، کردن
alûc	آلوچه	hejîr	انجیر
lê	اما	avêtin	انداختن
		pîvan	اندازه گرفتن
		qas	اندازه (همان)
		bejn , qam	اندام، قد
		mêrkuj	انسان کش، قاتل

meriv , camêr , zılam	انسان، مرد	va ye	این است
piştgirî	انسجام، پشتیبانی	li vir	اینجا
teqîn	انفجار	dema bê , paşeroj , dahatî	آینده
şoriş , şoreş	انقلاب		
tilîya mezin , tilîya beranî	انگشت شصت		ب
pêçî	انگشت (پا)	bi	با
tilî	انگشت، دست	biha , hêja , giranbiha	با ارزش
tirî	انگور	tev gerîn	با هم گشتن
ew , wan	آنها	ba	باد
hesin	آهن	behîv	بادام
ew , wî	او	balîcan	بادمجان
deng	آوا، صوت، صدا	bar	بار
kılam , stran	آواز، ترانه	car	بار، دفعه
anîn	آوردن	baran	باران
anîn	آوردن	baran barîn	باران باریدن
ewilîn , pêşîn	اولین	hemal	باربر، حمال
alıqandin	آویزان کردن	bazar	بازار
dalıqandin	آویزان کردن		باز شدن، شکوفه
alıqandin , bi dar va k.	آویزان کردن، آویختن	vebûn	دادن
eyalet	ایالت	vekirin	باز کردن
îstasyon	ایستگاه	bazû , bask , mil	بازو
îstasyon	ایستگاه	lîstik	بازی
westgeh	ایستگاه، توقفگاه	lîstin	بازی کردن
bawerî	ایمان، اعتقاد	bexçevan	باغبان
ev	این	bexçe	باغچه

bask	بال	bê	بدون
hilkişîn	بالا رفتن، صعود کردن	bêşik , bêguman	بدون شک، مسلما
li jor . li ser	بالای، روی	bi vî awayî	بدین ترتیب
balîf	بالش	toxim , tov	بذر
ban	بام	wekhevî	برابری
pêç	بانداز، باندپیچی	bira	برادر
banqe	بانک	biratî	برادری
tev , giş , be hev ra	باهم، همه، همدیگر	ji bo , ji bona	برای، به خاطر
bawer k.	باور کردن	birin	بردن
bawerî	باوری، ایمان	hilgirtin	بردن، برداشتن
bîyan	بایستن	berf	برف
xeynî	بجز	berf barîn	برف باریدن
zarûk , gede	بچه، پسر	bereket	برکت، فراوانی
beş , perçe , kirtî	بخش، تکه، قسمت	pel , kaxez	برگ، کاغذ
beş , par	بخش، قسمت	veger	برگشت
bexşîş	بخشش، انعام	vegerîn	برگشتن
lê borîn , bexşîn	بخشیدن، عفو کردن	vegerîn , zivirîn	برگشتن، بازگشتن
xirab	بد، خراب	bername	برنامه
pîs	بد، زشت، پست	birinc	برنج
bextreş , perîşan , kambax	بدبخت، پریشان	berx	بره
laş , gewde , beden	بدن، لاشه	birrîn	بریدن، قطع کردن
deyn	بدهی	bizin	بز
		nêrî	بز نر
		bêrûmet , newêrek , newêr	بز دل، ترسو
		mezin	بزرگ

mezin k.	بزرگ کردن	welidandin,	به دنیا آوردن
gir , qelew	بزرگ، گنده، چاق	zarûk anîn	
girê d.	بستن	di nêzîk da	به زودی
girtin	بستن، دستگیر کردن، گرفتن	ber bi ... va	به سوی
girê d.	بستن، وابسته کردن	rêz k.	به صف کردن، ردیف کردن
geş	باشش	tev dan	به هم زدن، مخلوط کردن
şûşe	بطری، شیشه	biha	بها، قیمت
paş nîvro	بعداز ظهر	bihar	بهار
hin	بعضی	baş k. , pêş va	بهیود یافتن، پیش بردن
kenar , kêlek	بغل، کنار	birin	بهتر
dikandar	بقال، مغازه دار	çêtir , baştir	بهترین
bela , bedbextî	بلا، بدبختی	herî baş , çêtir , baştir	بهشت
bela	بلا، مصیبت	bihişt	بو
bilbil	بلبل	bîhn , bîn	بو کردن، حس کردن، متوجه شدن
rakirin	بلند کردن	bîhn k./g. , hîs k. , hesîn	بودن
hilanîn	بلند کردن	bûn	بودن
bilind k.	بلند، مرتفع	bûn	بوسیدن
bilindî	بلندی، ارتفاع	ramîsan , ramûsan , maç k.	بی فایده
erê , belê	بله	bêkêr	بی گناه
bilêt	بلیط	bêguneh	بیابان، صحرا
bombe	بمب	çol	بیست
bi bîr anîn , hatin bîr	به خاطر آوردن	bîst	
bi dest x.	به دست آوردن		
bûn , hatin dinyê	به دنیا آمدن، متولد شدن		

zêde , bêtir	بیشتر	daketin	پایین رفتن، پایین آمدن
pirrtir , zêdetir	بیشتر، زیادتر	betanî	پتو
bêkarî	بیکاری	pehtin , patin	پختن
bîyanî , xerîb	بیگانه، غریبه	belva k.	پخش کردن، از بین بردن
bêr	بیل	bav	پدر
nexweşxane	بیمارستان	bapîr	پدر بزرگ
poz	بینی	bapîr , kal	پدر بزرگ
jinebî	بیوه زن	xezûr	پدرزن، پدرشوهر
	پ	tijî	پر
pê , ling , nig	پا	per	پر
qumaş	پارچه	belaş	پراکنده
caw	پارچه	porteqal	پرتقال
çirandin	پاره کردن	ala	پرچم
bersîv , cewab	پاسخ، جواب	çenebaz , pirrbêj , geveze	پر حرف
bersîv d., lê vegeandin	پاسخ دادن	pere d.	پرداختن، پرداخت کردن
pakêt	پاکت	perde	پرده
panzdeh	پانزده	tijî k. , dagirtin	پر کردن
dawî , paşî	پایان، آخر	firrîn , dizîn	پرواز کردن، دزدیدن
serbajar , paytext	پایتخت	pinpinîk	پروانه
bingeh	پایه، اساس	heywan xwêdî k.	پرورش دادن (حیوان)
bingeh	پایه، اساس	pêr	پریروز
payîz	پاییز	şerpeze	پریشان، درهم
nizim k.	پایین آوردن		
daxistin	پایین آوردن		

dixtor	پزشک، دکتر	pêncî	پنجاه
çilmisîn	پژمردن	pencere , şibak , pace	پنجره
paş , paşê ,piştî , dawî	پس از	pêncan	پنجم
dusibê	پس فردا	penc	پنجه
lê vegerandin	پس فرستادن	veşartin	پنهان کردن، مخفی کردن
jêrîn	پست، پایین	penîr	پنیر
postexane	پستخانه	fireh	پهن، وسیع
kur , law	پسر	potîn	پوتین
law	پسر، فرزند	post , çerm	پوست
pismam	پسرعمو	pêçan , nixamtin	پوشاندن، پیچیدن
pişt	پشت	pere , zîv	پول، نقره
[li] paş , [li] pey , dawî	پشت، پس از	peya	پیاده
pişt , dawî	پشت، پس از ، در پایان	pîvaz	پیاز
pişteş	پشتیبانی، حمایت	ba dan	پیچاندن
herî	پشم	pîr , extîyar	پیر، سالخورده
poşman b.	پشیمان شدن	pîr , kevn , kal	پیر، کهنه، پیرمرد
pire	پل	kiras , îşlig	پیراهن
polês	پلیس	zor lê birin	پیروز شدن، شکست دادن
sitar k. , hewandin	پناه دادن، پذیرفتن	serketin	پیروزی
pena , sitar	پناه، ماوی	li cem	پیش
pena	پناهگاه		پیش
pembû , caw	پنبه	pêş ketin , pêş va çûn	رفتن، پیشرفت کردن
pênc	پنج		کردن
pêncşem	پنج شنبه	li cem , li ba	پیش، نزد

pêşveçûn	پیشرفت	heyirîn	تحسین کردن
pêşverû	پیشرو	texte	تخته
pêxember	پیغمبر	zinar	تخته سنگ بزرگ
		texte , tablo	تخته، تابلو
	ت	hêk	تخم مرغ
da ku , ji bo ku	تا که، برای اینکه	kilam gotin , stran	ترانه گفتن
heta / heta sibê	تا، تا زمان / تا فردا	wergerandin	ترجمه کردن
heta	تا، تا زمانیکه	dil pê êşan , hêyf lê hatin	ترحم، دلسوزی
havîn	تابستان	tîrs	ترس
tewe , sobe	تابه، ماهی	tîrsîn	ترسیدن
	تابه، بخاری	tîrş	ترش
tîcar , tucar , dikandar	تاجر، مغازه دار	tîrş	ترش
tarî	تار، تاریک، مبهم	dev jê ber d. , terikandin	ترک کردن، ول کردن
tarîx , wext	تاریخ	berdan , terikandin	ترک کردن، ول کردن، طلاق دادن
dîrok	تاریخ	pirase	تره
tarî	تاریک	sipas k.	تشکر کردن
teze	تازه	pêk anîn	تشکیل دادن، بوجود آوردن
nû	تازه، نو	pêk hatin	تشکیل
li ber ketin	تاسف خوردن	tî	تشنه
çerx	تایر، چرخ	qeza	تصادف
rast k. , tesdîq k.	تایید کردن	qerar , biryar d./g.	تصمیم گرفتن
ta , agir	تب		
bivir	تبر، ساطور		
pîroz k.	تبریک گفتن		
tucaret	تجارت		

azadanî , tehtîl	تعطیلات	qedîn ,	تمام کردن
guhartin	تغییر دادن، تغییر کردن	qedîyan , xilas k.	
tif	تف	qedandin	تمام کردن، به پایان بردن
ferqî , cûdayî , cûdatî	تفاوت، فرق	qedandin	تمام کردن، به سر رساندن
şirov	تفسیر، نظر	qedandin ,	تمام کردن، پایان بردن
tifing	تفنگ	xilas k.	
daxwazname	تقاضا، درخواست	pûl	تمبر
par k.	تقسیم کردن	bajarvanî	تمدن
par va k.	تقسیم کردن	paqij	تمیز
salname	تقویم	paqij k.	تمیز کردن
	تکان	teral , tembel	تنبل
livîn , leqîn	خوردن، حرکت کردن	teng	تنگ، کم عرض
ducar k. , dubare k.	تکرار کردن	gelî	تنگه، دره
kerî , parî	تکه، قسمت، قاچ	[bi] tenê	تنها
hewl	تلاش	tenê , bêkes	تنها، بی‌کس
tal	تلخ	ristin	تنیدن، بافتن
	تلف کردن، اسراف	binî	ته، باطن
berhewa k.	کردن، ولخرجی کردن	gef	تهدید
		te	تو
telefon	تلفن	tu	تو
	التماس	jêhatî , lepekurt	توانا، شایسته
lava k. , rica k.	کردن، خواهش کردن	karîn , şîyan	توانستن
		top , gulle	توپ، گلوله
temaşê	تماشا، چشم انداز	tû	توت

titûn , tutin	توتون، تنباکو	wêrîn	جرات کردن
bal , dîqet	توجه، دقت	ceza	جزا، تنبیه
bîhn , rawestin	توقف، استراحت	qutî	جعبه، قوطی
tîr	تیر، پیکان	bexdenûs	جعفری
tûj	تیز	cot	جفت، شخم
tûj	تیز، زننده	civîn	جلسه، گردهمایی
	ث	li ber , pêş	جلو، جلوی، پیش
sanîye	ثانیه	li pêş	جلو، روبروی
zengîn , dewlemend	ثروتمند	kom k. , civandin	جمع کردن، گرد هم آوردن
	ج	kom k. , berhev k.	جمع کردن، گرد هم آوردن
cîh , qad , şûn , meydan	جا، محل، مکان، میدا	în	جمعه
	ن	komar	جمهوری
cîh , cî	جا، مکان	cin	جن
der	جا، مکان	şer	جنگ
herikîn , rijîn	جاری شدن، حرکت کردن	şer , pevçûn	جنگ، درگیری
balkêş	جالب، قابل توجه	şer , têkoşîn	جنگ، مبارزه
civak	جامعه	ceng	جنگ، نبرد
civat	جامعه، انجمن	daristan	جنگل
jîndar , zindî	جاندار، فرزنده	başûr	جنوب
şûngir	جانشین	gerdûn	جهان
enî , rû	جبهه، پیشانی	dojeh , cahenem	جهنم
veqetandin	جدا کردن	xort , ciwan	جوان
cûda	جدا، متفاوت	çûçik	جوجه
wêrîn , curet	جرات	gore	جوراب
		pizirik	جوش، دمل

kelandin , kelan , pijîn	جوشاندن، پختن	kanî , çavkanî	چشمه
kelîn , kelandin	جوشیدن، جوشاندن	kanî	چشمه، منبع
cûtin	جویدن	çawa	چطور، چگونه
kurisandin , kotin	جویدن، ساییدن	bawil , valêz	چمدان
berîk	جیب	çend , hin	چند، بعضی
		çend , çiqas	چند، چه مقدار
		çetel	چنگال
		çi	چه
	چ	kî	چه کسی
çap	چاپ	çar	چهار
kon , çadir	چادر	çardeh	چهارده
kêr	چاقو	çarşem	چهارشنبه
çene	چانه	çil	چهل
çene	چانه	şivan	چوپان
bîr	چاه، فکر ، حافظه	ji ber ku	چون، به خاطر اینکه
çay	چای	çinîn	چیدن
çep	چپ	tişt	چیز
talan	چپاول، غارت		ح
ji bo çi , çima	چرا	bîr	حافظه، فکر
çêregeh	چراگاه	hakim	حاکم، قاضی
don , bez	چربی	anka , niha	حالا، اکنون
çêrîn , çêrandin	چریدن، چراندن	xeber dan , peyvîn , axaftin	حرف زدن
zemq	چسب	meşîn , gav avêtin	حرکت کردن، به راه افتادن
zemq , benîşt	چسب، آدامس	tevger	حرکت، جنبش
zeliqandin	چسباندن		
çav	چشم		
dev ji ... ber d.	چشم پوشی کردن		

reqîb	حریف، رقیب	derketin , derhatin	خارج شدن
hesab	حساب		
hesab	حساب		خارج کردن، بیرون
çavnebar , dexes , behecok	حسود	deranîn	آوردن، عصاره
	حفظ		گرفتن
parastin	کردن، محافظت	xurîn	کارخانه
	کردن	xwelî	خاریدن
maf xwestin	حق طلبی، حق	gewr , boz	خاکستری
	خواستن	xwerû	خالص، پاک
heq , maf	حق، حقوق	vala	خالی
fetisandin	حقه کردن	xav	خام
gulîsk , gustîlk	حلقه، انگشتری	tefandin , temirandin	خاموش کردن
destan	حماسی (داستان)	xanim	خانم
heman	حمام	xwanim , banû	خانم، بانو
av li xwe k. , serê xwe şûştin	حمام کردن، دوش گرفتن	mal , xanî	خانه، ساختمان
	حمایت	xanî , avahî , bîna	خانه، ساختمان، بنا
alîkarî k. , pişt g.	کردن، پشتیبانی	mal , malbat	خانواده، خانه
êriş k.	کردن	nûçe , dengûbehs	خبر، اخبار
hewş	حمله کردن	şermok	خجالتی، خجول
heywan	حیات	xweda	خدا
	حیوان	bi xatirê te/we	خدا حافظ
	خ	xulam , xizmetkar	خدمتکار
derva	خارج، بیرون	ker	خر، الاغ
li der va	خارج از		

xirabûn , arize	خراب شدن، نقص	kenîn	خندیدن
	فنی پیدا کردن	xew	خواب
rû d.	خراب کردن، اتفاق افتادن	razan , raketin	خوابیدن
hilweşandin	خراب کردن، از بین بردن	di xewê ra çûn	خوابیدن، به خواب رفتن
bac	خراج، مالیات	raketin , razan	خوابیدن، دراز کشیدن
mesref	خرج، مصرف	xwestin , daxwaz	خواست، آرزو
hirç	خرس	daxwaz , xwestin ,	خواست، آرزو
kiroşk , kêroşk	خرگوش	dilbijîn	
dîk	خروس	xwestin	خواستن
kirrîn	خریدن	xwestin	خواستن
westîn , betilîn	خسته شدن	xwendin	خواندن
ziwa	خشک		خواندن، تحصیل کردن
ziwa k.	خشک کردن	xwendin	کردن
ziwa k.	خشک کردن	xuşk , xwişk	خواهر
hêrs	خشم	baş	خوب
xet , xêz	خط	baş , qenc	خوب، نیک
talûke , xeter	خطر		خود را روی ... انداختن، جشن، پرید
dengê xwe	خفه شدن، سکوت	xwe ser ... da avêtin , baz d.	ن
birrîn , deng nekirin	خفه کردن، خفه شدن	xwe kuştin	خودکشی کردن
fetisandin , xeniqîn	خلافه کردن، کوتاه کردن	xwarin	خوردن
kin k. , kurt k.	خلافه کردن، کوتاه کردن	xweş	خوش، خوب
tewîn	خم شدن	pê xweş hatin , bi xweşa ... çûn	خوشایند بودن
hevîr	خمیر		

xweş	خوشایند، خوش	heb , qût , dane	دانه، عدد
dilşa , bextewar , bextîyar , dilgeş	خوشحال، خوشبخت	berendam	داوطلب، نامزد
beraz	ت	keç , qiz	دختر
beraz	خوک	derî	در
xwîn , xûn	خوک	hingê , hingî , wê çaxê	در آن هنگام
meriv , xizim	خون	li hember , li	در برابر، روبروی
dirûnkar , terzî	خویشاوند	rûyê , beramber	دراز کردن، طولانی
kerem , xêr	خیاط	dirêj k.	کردن
xêrxaz	خیر، نیکی	dar	درخت
şil	خیرخواه	dar	درخت
gisin	خیس	rez	درخت انگور
	خیش	hewr , sipindar	درخت تبریزی
	د	birîqîn	درخشیدن
dadgeh	دادگاه	êş , azar	درد، آزار
dan , dayîn	دادن	êş , xirab	درد، بدی
dermanxane	داروخانه	êş	درد، رنج
das	داس	kul	درد، رنج
çîrok	داستان	derd , xem	درد، غم
hebûn	داشتن، وجود	ders	درس
	داشتن	ders	درس
zava	داماد	rast	درست
zava	داماد		
zanîn	دانستن	çêkirin	درست کردن، تعمیر
xwendekar	دانشجو		کردن
zanîngeh	دانشگاه	rast	درست، راست

rast	درست، صحیح	navgîn , halet	دستگاه، وسیله
rast	درست، صحیح	girtin	دستگیر
di gava	در طول، هنگام		کردن، گرفتن
derman k.	درمان کردن	destmal	دستمال
derman	درمان، دارو	destmal , xewlî	دستمال، حوله
derman , çare	درمان، دارو	rêziman	دستور زبان
li nav , li		ferman , emir	دستور، فرمان
hundir , di ...	در میان، داخل	şîranî	دسر
da		deşt	دشت
newal	دره کوچک	neyar , dijmin	دشمن
derew , virr	دروغ	vexwendin	دعوت
derew k.	دروغ گفتن	def , dawil	دف
hundir	درون، داخل	defter	دفتر
derya , behr	دریا	buro , nivîsgeh	دفتر، محل کار
gol	دریاچه، برکه	bin erd k.	دفن کردن
	دریافت	dixtor	دکتر
standin , girtin	کردن، گرفتن، بدست	qumçe , bişkoj	دکمه
, wergirtin	ت آوردن	dilnizm	دل نازک
diz	دزد	dil	دل، قلب
dest	دست	delîl , peyît	دلیل، مدرک
	دست زدن، کف	dûv , boç	دم
çepik lê d.	ردن	şimik	دمپایی
gihêştin	دست یافتن، رسیدن	di pey ... da	دنبال کردن، پیروی
bazind , bazin	دستبند	çûn , dan dû	کردن
ked , cot	دسترنج، شخم	diran	دندان
avrêj , tuwalêt		dinya , cîhan	دنیا
, daşir ,	دستشویی، توالت	deh	ده
avrêjxane			

dev	دهان	do	دیروز
du , didu	دو	beroş	دیگ
dozdeh , duwanzdeh	دوازده	din	دیگر
du qat	دو برابر	êdî	دیگر، از این پس
duzîne	دو جین	dîn	دین
dirûn , dirûtîn	دوختن	dêw	دیو
dûr	دور	dîwar	دیوار
dirêj	دور، دراز	dîn	دیوانه
dor	دور، نوبت		ذ
dûrbîn	دوربین دورچشمی	garis	ذرت
dem , çax	دوره، زمان	helîn , helandin	ذوب شدن، حل شدن
dem , çax	دوره، زمان		
[jê] hez k.	دوست داشتن		
şêrîn	دوست		ر
	داشتنی، شیرین	serek	رئیس
heval , dost	دوست، رفیق	serek	رئیس
heval , hevrê	دوست، همراه	rehet , hêsan	راحت، آسان
hevaltî , dostî	دوستی	sir	راز
yekşem	دوشنبه	razî k.	راضی کردن
dotin	دوشیدن	ran	ران
dewlet	دولت		رانندگی
baz b. revîn , bezîn	دویدن، فرار کردن	ajotin	کردن، راندن
seredan	دیدار	şofêr	راننده
dîtîn	دیدن	rê	راه
dereng	دیر	rêhel , çare	راه حل، چاره
dereng	دیر	rê	راه، جاده

rêber	راهنما، رهبر	sibetir	روز بعد، فردای آن
rey , deng	رای		روز
çaryek , çarek	ربع، یک چهارم	roj , tav	روز، آفتاب
rehm	رحم، شفقت	rojane	روزانه، روزمره
bûyer	رخداد، اتفاق	rojbaş	روزبخیر، سلام
dews , şop	رد، اثر	rojname	روزنامه
rêz	ردیف	gund	روستا
ref , rêz	ردیف، طاقچه	gundî	روستایی
gihêştin	رسیدن، پیوستن	geş	روشن، درخشان
gihêştin	رسیدن، دست یافتن	ronka , eşkere	روشن، واضح، زلال
gihêştî	رسیده، آماده	, zelal	
hatûçûn	رفت و آمد	ronahî	روشنایی
çûn	رفتن	ronahî	روشنایی
çûn	رفتن	rewşenbîr	روشنفکر
dîlan	رقص	rûn	روغن
reqisîn ,		runê , zeyt	روغن زیتون
leyîstin	رقصیدن	[li] ser	روی
reng	رگ	jor , ser	روی، بالای
damar	رگ	gevizîn	روی زمین غلتیدن
keskesor ,	رنگین کمان	xewn dîtin	رویا دیدن ، خواب دیدن
heftreng		xewn	رویا، خواب
rovî	روباہ	rijandin	ریختن، پاشیدن
li ... rast hatin	روبروشدن/ ملاقات کردن	rêstin , honan	ریسیدن، بافتن
can , ruh	روح، جان	honan	ریسیدن، تنیدن
çem , rûbar	رودخانه	rî	ریش
rodî	روده	rah , kok	ریشه
roj	روز		

	ز	jahr	زهر، سم
çog	زانو	zû , lez	زود، سریع
ziman	زبان	zor , xişûnet	زور، خشونت
zimannas	زیانشناس	pirr , gelek , zêde	زیاد، فراوان
birîn	زخم	gelek , pirr	زیاد، فراوان
birîndar	زخمی	pirr , gelek	زیاد، فراوان
birîndar k.	زخمی کردن	zizar d. , zizar lê d.	زیان رساندن، صدمه زدن
lê d. , lê x.	زدن	zerar , zîyan , heyf	زیان، ضرر، حیف
lê x. , lê d.	زدن، مالیدن	xweşik , bedew	زیبا، قشنگ
zer	زرد	ciwan , delal , rind , xweşik	زیبا، قشنگ، عزیز
qeysî	زردآلو	ciwanî , xweşikî , rindî	زیبایی
jîr , bîaqil , bihiş	زرنگ، عاقل	zeytûn	زیتون
zivistan	زمستان	li jêr , li bin	زیر، پایین
erd , xwelî , ax	زمین	jêr , bin	زیر، پایین
erdhêjan	زمین لرزه	[li] bin	زیر، پایین
jîn	زن	derpê	زیرشلوازی
moz	زنبور	zîn	زین
zembîl , sepet	زنبیل، سبد		
zembîlfiroş	زنبیل فروش		
zincîr	زنجیر		
girtîgeh , hepisxane , zîndan	زندان		س
girtî , hepsî	زندانی، بازداشتی	ava k. , saz k. , çê k.	ساختن، درست کردن
jîn , jîyan	زندگی	sade	ساده
jîyan	زندگی کردن	seet	ساعت
zeng , jeng	زنگ، زنگار	seet	ساعت

çeq	ساق پا	sedsal	سده، قرن
sal	سال	ser	سر
hêşînayî	سالاد، سبزیجات، سر	sernizmî	سرافکنندگی
salane	سبزی	leşker , esker	سرباز
salveger	سالانه	ser jê k.	سربریدن
sî	سالگرد	qelîn	سرخ شدن
hêşîn , kesk	سایه	sar	سرد
sebz	سبز	sar k.	سرد کردن، خنک کردن
sivik	سبزی	kuxîn	سرفه کردن
cer , kûz	سبک	serma	سرما
simbêl	سبو، کوزه	zurne	سرنا
sipas	سبیل		سرنگون
spartin	سپاس، تشکر	rûxandin , birrîn	کردن، افکندن، قطع کردن
paşê	سپردن، اعتماد کردن	oxir , bext , qeder	سرنوشت، قدر
berbang	سپس	serheng	سرهنک
pesn	سپیده دم	lez	سریع، باعجله
stûn	ستایش، مدح	çop , zibildank	سطل آشغال
comerd	ستون	şidandin	سفت کردن، فشار دادن
zor , zehmet , dijewar	سخت	por	سفر
sext , nişk	سخت، سفت	geşt , ger	سفر، گردش
asteng , dijarî	سختی، مشکل	sipî	سفید
gilî	سخن، گله، شکایت	ketin	سقوط، افت
bend , bendav	سد، مانع	bêdengî	سکوت
		kûçik , seg	سگ

silav	سلام	sêv	سیب
desthilat	سلطه، اقتدار	kartol , patat	سیب زمینی
sal (m.) , emr	سن، سال، عمر	şîş	سیخ
belge	سند، برگه	sîr	سیر
kevir	سنگ	têr	سیر
giran	سنگین	sêzdeh	سیزده
sê	سه	cixare	سیگار
sêşem	سه شنبه	cixare	سیگار کشیدن
siwar	سواره	kişandin	
fîkandin	سوت زدن	cixarekêş	سیگاری
kar , qezec	سود، منفعت	sêlav , lehî	سیل، سیلاب
kar , qezenc	سود، منفعت	sînema	سینما
kar , qezenc	سود، منفعت	sîng	سینه
kar k.	سود بردن	sîng	سینه
kar k.	سود بردن، منفعت کردن	teyfik	سینی، بشقاب
qul k.	سوراخ کردن		ش
qul k.	سوراخ کردن، شکاف کردن	şax	شاخه، شعبه
qul , kun	سوراخ، حفره	şên	شاد، خوشحال
şewitandin	سوزاندن	dilxweş , dilşad , şa	شاد، راضی
şewat	سوزش، سوختن	şadî , dilxweşî , xweşbextî	شادی، دلخوشی، خوشبختی
derzî	سوزن	kêf , zewq	شادی، لذت
sîh	سی	mîz	شاش، ادرار
sîyaset , ramyarî , rêzanî	سیاست	şaîr	شاعر
reş	سیاه	xwendekar , şagird	شاگرد، محصل

şîv	شام	şûştin	شستن
şanzdeh	شانزده	şeş	شش
şans , siûd , bext	شانس	pişik	شش، ریه
şe	شانه	şêst	شصت
mil	شانه، کتف	helbest	شعر
şah , qiral , key	شاه، پادشاه	çeqal	شغال
dibe	شاید	devkî	شفاهی
belkî , dibe ku	شاید، بلکه	şik k.	شک کردن
şev	شب	şik , guman	شک، تردید
êvarbaş	شب بخیر، سلام	nêçîr	شکار
lê çûn	شباهت	qelişîn	شکاف برداشتن
lez xistin	داشتن، شبیه بودن	şikandin	شکستن
deve , huştir	شتاب دادن	şikandin , derizandin	شکستن، شکاف برداشتن
mêr , netris , mêrxas , biwêr , wêrek	شتر	zik	شکم
kes , şexs	شجاع، نترس	geş , vebûn	شکوفه شدن، باز شدن
giran	شخص، کس	hûn , we	شما
şert , merc	شدید، سنگین	numre	شماره
rojhilat	شرط	bakûr	شمال
tev li ... bûn , beşdar b.	شرقی	hejmartin	شمردن
fedî , şerm	شرکت کردن	şûr	شمشیر
binamûs , durist	شرم، حیا	find , mûm	شمع، موم
sirîk	شریف، درست	soberî	شنا
	شریک	nas k.	شناختن
		nas k.	شناختن
		şemî	شنبه

godar	شنونده	deng , ewaz ,	صدا، آواز
bihîstin	شنیدن	sewt	
bajar	شهر	gazî k. , bang	صدازدن
bajar	شهر	k.	
beledîye ,		rengdêr	صفت
şaredarî	شهرداری	rûpel	صفحه، برگ
mêr	شوهر	sifir	صفر
asê	شیب، سرازیری	xaç	صلیب
şîr	شیر	sandelî , kursî	صندلی
şêr	شیر	qase	صندوق
bêrîvan	شیردوش	sindoq	صندوق، گاو صندوق
cam	شیشه	rû	صورت
awa , tewir	شیوه، روش	rîha xwe kur	صورت خود را
		k.	تراشیدن، اصلاح کردن
	ص	hesab	صورتحساب، حساب
sabûn	صابون	pembe	صورتی
keya , muxtar	صاحب	derb	ضربه
	اختیار، رئیس	zerar , zîyan	ضرر، زیان
xwedî ,		zeîf , qels ,	ضعیف
mamoste	صاحب، استاد	bêhêz	
xwedî , xudan	صاحب، مالک	bêhêz k.	ضعیف کردن، از قدرت انداختن
birûsk	صاعقه		
sibe , beyanî	صبح		
sebir	صبر		ط
xeberdan	صحبت، مکالمه	li gora	طبق، براساس
sed	صد	qat , tebeqe	طبقه
deng	صدا	xweza ,	طبیعت، سرشت
		xwerist	

zêr	طلا	dadî , edalet	عدالت
ben , bend , têt	طناب، نخ، ریسمان	hejmar , jimar	عدد، شمارش
kişandin , ajotin	طول کشیدن	hejmar , numre	عدد، شمارش، رقم
		nîsk	عدس
	ظ	xwê dan	عرق کردن
zalim , bêrehm	ظالم	bûk	عروس
zordar	ظالم	bûk	عروس
zalim , stemkar	ظالم، ستمکار	dawet	عروسی
derketin , xuya b., dîyar b.	ظاهر شدن، نمایان شدن	şîn	عزاء، ماتم
xuya , dîyar	ظاهر، نمایان	hêja	عزیز، محترم، شایسته ته
firaq	ظرف	hungiv	عسل
zerf	ظرف، پاکت نامه	eşîr	عشایر، قبیله
tenik , zirav	ظریف، نازک	evîn , eşq	عشق
zulm k.	ظلم کردن	gopal , şivdar	عصا، چوبدستی
		êvar	عصر، شب
	ع	endam	عضو
adet	عادت	efû	عفو
evîndar , dildar	عاشق	qertel , eylo	عقاب
zana	عاقل، دانا	wêne	عکس
kevok	عبارت، جمله	sedem	علت، دلیل
derbas .. bûn	عبور کردن	sedem , hêş , aqil	علت، دلیل
lez k. , lezandin , zû k.	عجله کردن	zanîn , zanist	علم، دانش
zû k.	عجله کردن، بالا بردن	li dij , hember	علیه، در برابر
		met , xaltî , amojin , jinap	عمه، خاله، زن عمو

ap , mam , xal	عمو، دایی	revandin ,	فراری دادن، بلند
kûr	عمیق	rakirin	کردن
kûr k.	عمیق کردن	ji bîr k.	فراموش کردن
cejn	عید، جشن	Franse	فرانسه
berçavik	عینک	franq	فرانک (واحد پول)
		sibê	فردا
	غ	şandin	فرستادن
şikeft	غار	fersend , keys	فرصت
qaz	غاز	ferheng	فرهنگ لغت
xwarin	غذا	çand , çandinî	فرهنگ، کشت
xwarin ,	غذا	firotin	فروختن
xwarek		balafirgeh	فروودگاه
xwarin ,	غذا، خوراک		فریاد کشیدن، داد زد
xwarek		qêrîn , qîrîn	ن
xwaringeh	غذاخوری، رستوران	xapandin	فریب دادن
rojava	غرب	betal k.	فسخ کردن، باطل
rojava	غرب		کردن
xorîn , gurmîn	غریدن، غرش کردن	guvişandin	فشاردادن، چلاندن
xemgîn ,	غمگین، ناراحت	dem , demsal	فصل، زمان
bifikar		sergîn	فضولات اسب
xemgîn ,	غمگین، ناراحت	çalak	فعال
berketî		feqîr , hejar ,	فقیر، بیچاره
	ف	xizan ,	
rizîn	فاسد شدن	belengaz	
navber	فاصله	fikirîn	فکر کردن
firin , tenûr	فر، تنور	bilûr	فلوت
revîn	فرار کردن	fam k. , tê	فهمیدن، درک
		gihêştin	کردن

pola	فولاد	qe	قلعه
		şekir	قند
	ق	qehirîn	قهر کردن، عصبانی شدن
heyran	قابل تحسین	xeyidîn , bi	قهر کردن، عصبانی شدن
kefçî	قاشق	hêrs ketin	شدن
Qantir	قاطر	qehwe	قهوه
xalî , xalîçe	قالی، قالیچه	esmer , qemer	قهوه ای
qîma xwe bi ...	قانع شدن، راضی شدن	beran	قوچ
anîn	شدن	beq	قورباغه
zagon , qanûn	قانون	quritandin	قورت دادن، بلعیدن
lirê , zagonî	قانونی، درست	siz	قول، عهد
gor , mezel	قبر، مزار	xurt	قوی
pejirandin ,	قبول کردن	qewî , zexm	قوی، محکم، بزرگ
qebûl k.	قبول کردن	serhildan	قیام
qebûl k.	قبول کردن	raperîn	قیام
tevkuştin ,	قتل عام کردن، نابود کردن	rengpîşe	قید
qirkirin	کردن		ک
qurban	قربانی		کاخ
deyn d.	قرض دادن	koşk	کار
deyn g./k.	قرض کردن	kar m.	کار
sor	قرمز	kar , şixul ,	کار
sond	قسم	xebat	کار کردن
qesab	قصاب	şixulîn ,	کار، خدمت
trên	قطار	xebitîn	کارت
nîvçe , hêştin ,	قطع کردن، ناقص گذاشتن	kar , xizmet	
birrîn	گذاشتن	qert	
qefes	قفس		

fabrîqe , karxane	کارخانه	kîjan	کدام، کدامیک چند، بعضی
pispor	کارشناس، ذیصلاح	kundir	کدو
kargeh	کارگاه	ker	کر
karmend	کارمند	kirê	کرایه
kase	کاسه	kirê k.	کرایه کردن
tas , kasik	کاسه	kurm	کرم
kaxez , kaxit	کاغذ	nivşîk	کره
temam	کامل، تمام	caşş	کره خر
qamyon	کامیون	kes	کس، فرد
qenal , cû	کانال	yekî , kesekî	کسی، شخصی
ka	کاه	çandinî	کشاوری
ka	کاه	kuştin	کشتن
biraştin , sor k. , qelandin	کباب کردن، سرخ کردن	kuştin	کشتن، به قتل رساندن
kezeb , cîger	کبد، جگر	keşk , heştî	کشتی، قایق
kew	کبک	welat	کشور
kevok	کبوتر	kişandin , hilkişandin , kaş k.	کشیدن، بالا کشیدن
çakêt	کت		
pirtûk , kitêb	کتاب	qîm k. , têr k.	کفایت کردن، بس بودن
gemar	کثافت	sol , pêlav	کفش
qirêj k.	کثیف کردن	sol	کفش
qirêj , pîs	کثیف، بد	dersxane , çîn	کلا، طبقه
li ku , ka	کجا	kum , şewqe	کلاه
keçel	کچل	şewqe	کلاه لبه دار
kîjanî , kîjanê	کدام، کدامیک	stûr , qalind	کلفت، قطور

bêje , gotin , peyvic	کلمه، گفته، سخن	ku	که
kilît	کلید	kevn	کهنه
kilîd k. , qufil k.	کلید کردن، قفل کردن	kevn	کهنه، قدیمی
dêr	کلیسا	kin , kurt	کوتاه، خلاصه
gurçik	کلیه	kurt , kin	کوتاه، خلاصه
hindik	کم	bar k.	کوچ کردن، بار کردن
nizim	کم ارتفاع، کتاه	koçer	کوچرو، عشایر
kêm k. , jê xistin	کم کردن، کاستن	piçûk	کوچک
kêm , andir	کم، نادر	kuçe	کوچه
kevan	کمان	kolan , cade	کوچه، خیابان
kêmasî	کمبود، نبود	berşîr	کودک شیرخوار
dolab	کمد	kor	کور
kember	کمربند	çîya	کوه
alîkarî	کمک	kînga , dîşa jî	کی، چه زمانی، باز هم
alîkar	کمک دستیار	çente	کیف
alî k. , alîkarî k.	کمک کردن / یاری دادن	çente , xirar	کیف، گونی
tenişt , kêlek , alî	کنار، بغل، سمت	kîlo	کیلو
kolan	کندن	kîlometre	کیلومتر
hilçinîn , rûcikandin	کندن، از ریشه درآوردن	xeraj	گاراژ
rakirin	کندن، بلند کردن	gez k. , dev li ... k. , vedan	گاز گرفتن، دهان انداختن، کندن
hilkirin , siwar b.	کندن، سوار شدن	gav	گام، لحظه
ku	که	carina , carcaran	گاهی

geh	گاهی		
carina , carcaran	گاهی، بعضی مواقع	girtin , standin	گرفتن، بدست آوردن، خریدن
mange , çêlek	گاو	pê g. , girtin	گرفتن، نگه داشتن
ga	گاو نر	gur	گرگ
conega	گاو نر	germ	گرم
gamêş	گاو میش	germ k.	گرم کردن
ga	گاونر	germa , germayî	گرما
parsek	گدا	girêk	گره
danîn cîh	گذاشتن (سر جای)	girêk k.	گره زدن، بستن
bi cîh k. , danîn	گذاشتن، جا کردن	deste	گروه، دسته
xistin , danîn	گذاشتن، قرار دادن، اذ داختن	kom , deste	گروه، دسته
derbas b. , buhurîn	گذشتن، عبور کردن	girîn	گریه کردن
pisîng	گریه	ger , geşt	گشت، گردش
gilover	گرد	[lê] gerîn	گشتن، جستجو کردن
zivirandin, vegerandin , çerixandin , fitilîn	گرداندن، چرخاندن، برگرداندن	lê gerîn	گشتن، جستجو کردن
gerîn , gerîyan	گردش کردن	gotin , soz , xeber	گفتار، سخن
gerok	گردشگر، مسافر	gotin	گفتن
gerden , stû , ustî	گردن	çîçek , kulîlk	گل
gûz	گردو	gul	گل
birçîtî	گرسنگی	hermo	گلابی
birçî	گرسنه	gazin	گله، سرزنش
		qirik	گلو
		wenda k.	گم کردن، از دست دادن

bacgeh	گمرک	lal	لال
guneh	گناه	lambe	لامپ، فانوس
sûc , tawan	گناه، تاوان		دیواری
gunehkar	گناهکار	hêlîn	لانه، آشیانه
xezîne	گنجینه	lêv	لب
genim	گندم	cil	لباس
mezin , qelew	گنده، بزرگ	kinc	لباس
genî	گندیده، فاسد	cil , kinc	لباس
bêşîng ,		cil lê k.	لباس پوشاندن
hêlîkan	گهواره		لباس
firingî	گوجه فرنگی	çilên xwe	در آوردن، لخت
pez	گوسفند	derxistin	شدن
pez	گوسفند	fîstan	لباس زنان کرد
go / guh	گوش	fistan	لباس زنانه
goşt	گوشت	beşirîn	لبخند زدن
goşt	گوشت	pidî	لشه
quncik , goşe	گوشه، زاویه	herrî	لجن، گل و لای
guhar	گوشواره	nivîn	لحاف
gewher	گوهر، جواهر	gav , qas	لحظه
gîya	گیاه، علف	tazî , rût	لخت، عریان
gêj	گیج، منگ	kêfxweş	لذتبخش
gulî	گیسوان بافته	bitam , tamdar	لذیذ، خوشمزه
kiryaz , gêlas	گیلاس	lerizîn , hêjîn ,	لرزیدن
		hêjîyan	
	ل	nerm , şêrîn	لطیف، نرم، شیرین
lazim , gerek ,	لازم، بایسته، ضروری	eciqîn ,	له شدن، له کردن
hewce , pêwîst		helisandin	
zeîf , lawaz	لاغر، ضعیف	zarava	لهجه

fasûlye	لوبيا	meh	ماه
şiqitîn , şimitîn	ليز خوردن، سر خوردن	çirîya pêşîn , cotmeh	ماه کردی برابر اکتبر
alastin	ليسيدن	tebax	ماه کردی برابر اوت
leymûn	ليمو	nîsan	ماه کردی برابر آوريل
	م	kanûn	ماه کردی برابر دسامبر
em , me	ما	çileyê paşîn	ماه کردی برابر ژانويه
we	ما شما	hezîran	ماه کردی برابر ژوئن
dê , dayik	مادر	tîrmeh	ماه کردی برابر ژوئيه
dapîr , pîr	مادر بزرگ	îlon	ماه کردی برابر سپتامبر
xesû	مادر زن، مادر شوهر	sibat	ماه کردی برابر فوريه
dêlik	ماده سگ	adar	ماه کردی برابر مارس
bend , nivîsar	ماده قانون، مقاله	gulan	ماه کردی برابر مه
mê	ماده، مونث	çirîya pêşîn , mijdar	ماه کردی برابر نوامبر
mehîn	ماديان	hîv , heyv	ماه (کره)
mar	مار	masî	ماهی
qatix	ماست	meeş, mehanî	ماهیانه، حقوق
mast	ماست	masivan	ماهیگیر
erebe	ماشین	têkoşîn , xebat	مبارزه
me	مال (ما)		
bac	مالیات		
malîn , gêzî k.	مالیدن، جارو کردن		
man , mayîn	ماندن		
man , mayîn	ماندن		
asteng	مانع		
wek , mîna	مانند، همانند		

şervan	مبارزه، جنگجو	xwendegeh , dibistan	مدرسه، دبستان
bimbarek , pîroz	مبارک، مقدس	gû	مدفوع
yek k.	متحد کردن	rêvebir	مدیر، رهبر
werimandin	متورم ساختن	mezheb	مذهب
sekinandin , rawestandin	متوقف کردن، ایستاندن	rîçal	مریا، ریشه
zor li ... k.	مجبور کردن، زور گفتن	çargoşe	مربع
bêkar , azeb	مجرد	saz k. , hel k.	مرتب کردن، درست کردن، حل کردن
kovar	مجله	gel , xelk	مردم
dor lê g.	محاصره کردن	meriv , xelq	مردم، انسان
dor lê g. , pêçan	محاصره کردن، پیچیدن	mirin	مردن
parêzger	محافظ، مدافع	mirin , can dan	مردن
parastin	محافظت کردن، دفاع کردن	sînor , tixûb	مرز، حدود
birêz	محترم	mirîşk	مرغ
naverok	محتوی	varik	مرغ یکساله
ber	محصول	navend	مرکز
ber , berkêşan	محصول، بازده	nexweş	مریض
war	محل، سرزمین، جا	aciz k.	مزاحم شدن، اذیت کردن
tax	محلّه	zevî	مزرعه
şîlo , şêlû	محو، مبهم	tam	مزه، طعم
dijber , hember	مخالف	pirs	مسئله، سوال
veşartî , dizî , nihênî	مخفی، نهان	berpîrsîyar	مستول
qelem , pênuş	مداد، قلم	karbidest	مسئول، رئیس
		camî , mizgeft	مسجد

henegê xwe pê k.	مسخره کردن، شوخی کردن	dan ber hev	مقایسه
fırçe k.	مسواک زدن	pîr , ezîz , ewlîya	مقدس، پیر، عزیز
fırçe	مسواک، فرچه	rêzname	مقررات، قاعده
çav bi ... ketin	مشاهده کردن	mêş	مگس، زنبور
kulm	مشت	netewe	ملت
mişterî , kiryar	مشتری	qedexe k.	ممنوع کردن
dîyar	مشخص	ez , min	من
navdar	مشهور	min	من
nas	مشهور، شناخته، آش نا	lê hatin	مناسب بودن
şewirîn	مشورت کردن	sengeşî	مناظره، بحث
çapemenî	مطبوعات	weşandin	منتشر کردن
agahdar k. , agahî pê d. , salix d.	مطلع ساختن، آگاهی دادن	li benda ... man b.	منتظر ماندن
ewle	مطمئن	herê m , navçe	منطقه
bindest	مظلوم	teqîn	منفجر شدن
hevçax , hevdem	معاصر، همزمان	teqîn	منفجر شدن
made , meda	معدده	neyênî	منفی
dikan	مغازه	dûman , dû	مه، دود
dikan , mexaze	مغازه	nazik , baş , dilo van	مهربان، خوب
mêjî	مغز	girîng	مهم
mane	مفهوم، معنا	mêvan	مهمان
kêr	مفید	porzer , kej	مو زرد، بور
li ber xwe d.	مقاومت کردن	mû , pîrç	مو، کرک
		pêl	موج
		mûz	موز
		mişk	موش

mijar , kirde	موضوع، فاعل (دستو	destgirtî	نامزد
	رزبان)	nîşan	نامزدی
bi ser ketin	موفق شدن	name , tîp	نامه، حرف (القبلا)
nav , navber	میان	nan	نان
di nav	میان	danê nîvro	ناهار
nav , orte	میان، وسط	netris , mêt ,	نترس، با جرات
bizmar , mîx	میخ	biwêr	
mase	میز	encam	نتیجه
mîh	میش	dawî , netîce	نتیجه، پایان
nîştiman	میهن	ta	نخ
welatparêz	میهن پرست	nok	نخود
mêwe , fêkî	میوه	gazî , bang ,	ندا، دعوت، صدا، فریاد
		hawar	
		nêr	نر، مدبر
wenda b.	ن	nêrdevan	نردبان
neçar , bêgav	ناپدید شدن	nerm k. , şêrîn	نرم کردن، ظریف
nenûk	ناچار، مجبور	k.	کردن
nezan	ناخن	nerm , sist	نرم، سست
bêrê ,	نادان	nêzîk	نزدیک
bêzangonî	نادرست، غیرقانونی	nêzîk b.	نزدیک شدن
nerast , neheq	نادرست، ناحق	nîşan d.	نشان دادن
nazik	نازک، ظریف	nîşan d.	نشان دادن
tenik , zirav	نازک، ظریف	nîşan d.	نشان دادن
nazik , nerm	نازک، نرم	navnîşan	نشانی
nankor	ناسپاس	rûniştin	نشستن، تشکیل
çêr , xeber	ناسزا، فحش		جلسه دادن
nalîn	ناله کردن	rûniştin	نشستن، ساکن
nalîn , axîn	ناله، آه		بودن

nîv	نصف	gigil	نوعی ذرت
nîv	نصف، نیم	nevî	نوه
şîret	نصیحت	nivîskar	نویسنده
şîret kirin	نصیحت کردن	nivîsevan , nivîskar	نویسنده
raman	نظر، اندیشه	îhtîyac , pêwîstî	نیاز، احتیاج
ray , dîtin	نظر، دیدگاه	nîyet	نیت
rexne	نقد، انتقاد	hêz , qewet	نیرو، قدرت
nuxte , xal	نقطه، خال	jî , him	نیز، همچنین
qal k. , gotin	نقل کردن، گفتن	nîvro	نیمروز، ظهر
awir	نگاه تند		ه
mêze k. , nihêrtin	نگاه کردن، بررسی کردن	har	هار
dîtin	نگاه، دید، چشم انداز	harî	هاری
xuya b. , hatin dîtin	نمایان شدن، دیده شدن	otêl	هتل
nûner , niwêner	نماینده	hedef , armanc	هدف
xwê , xoy	نمک، عرق	dîyarî	هدیه
na	نه	îkram , pêşkêş	هدیه
neh	نه (عدد)	pêşkêş k.	هدیه کردن
ne ... ne	نه...نه	her	هر
dawîn , paşîn	نهایی، پایانی	gerçî , her çend ku	هر چند، با اینکه
dawîn	نهایی، پایانی	herçî	هر چه
nû , teze , taze	نو، تازه	herkes	هر کس
nozdeh	نوزده	tu car , qet , yekcar	هرگز، هیچ وقت
nivîsandin , nivîsîn	نوشتن	hezar	هزار
vexwarin	نوشیدن	dendik	هسته، دانه

dendik	هسته، دانه	hîna , hê	هنوز
heştê	هشتاد	hewa	هوا
heft	هفت	balafir , firok	هواپیما
hefte	هفته	hewayî	هواپی
hivdeh	هفده	hijdeh	هیجده
tehm d.	هل دادن، به جلو راندن	tutişt , qet	هیچ چیز، هیچ
wek , mîna	همانند، مانند	qet tu	هیچ، اصلا
wek , heta	همانند، یکسان	û	و
pê ra çûn	همراهی کردن	ketin , hundir	وارد شدن
cîran	همسایه	qelibandin , hilweşandin	واژگون کردن، فرو ریختن
mêr	همسر (مرد)	ferhengok	واژه نامه
hevkar	همکار	rastîn	واقعی، راستین
desthevî , hevkarî	همکاری	walî	والی، استاندار
hemû , giş	همه	hebûn	وجود داشتن، بودن
herkes	همه، هر کس	hov	وحشی
qelebalix	همه، شلوغی	rewş	وضعیت
hevvaltî	هموطن	hal , rewş	وضعیت، احوال
hergav , herroj , tim	همیشه	avdest	وضو
zebeş	هندوانه	erk	وظیفه
huner	هنر	dilsoz	وفادار، دلسوز
hunermend	هنرمند	wext , dem	وقت، زمان
di wexta , di dema	هنگامی که	an na	وگرنه، والا
wexta ku , dema ku , gava ku	هنگامی که، لحظه ای که	wêran	ویران، خرابه
		taybetî	ویژگی

ya , an , yan	ی	cemidandin ,	یخ بستن
hîn k. ,	یا	qerisîn	
elimandin	یاد دادن، تدریس	cemed	یخ، یخبندان
hîn b. , elimîn	کردن	bûz , cemed ,	یخبندان، یخ
yanzdeh	یاد گرفتن	qeşem	
çete	یازده	yek	یک
dîtîn , peyda k.	یاغی، راهزن	yekşem	یکشنبه
, çar k.	یافتن، پیدا	nîr	یوغ، اسارت
sêwî , bêkes	کردن، حل کردن	zozan	ییلاق
	یتیم		

جواب های صحیح؛

تمرین ۱- الف؛

۱- نان خشک ۲- درِ قرمز ۳- خانه بلند ۴- سنگ سیاه ۵- آب زلال ۶- معشوقه زیبا ۷-
موهای بلند ۸- راه جدید ۹- اندام بلند ۱۰- خانه های کم ارتفاع ۱۱- اسب خاکستری رنگ
۱۲- دوستان درسخوان ۱۳- لباس های نو ۱۴- چشمان سیاه ۱۵- لب های قرمز ۱۶- کارهای
سخت ۱۷- شکم گرسنه ۱۸- برگ سفید ۱۹- بهار شکوفا (با هزاران گل) ۲۰- دختر زیبایی
جوان ۲۱- باد سرد ۲۲- تابستان گرم ۲۳- برف سفید ۲۴- گرگ هار ۲۵- مار زرد ۲۶- مردم
ستمیدیده ۲۷- دوست خوب ۲۸- عموی عزیز ۲۹- روز تازه ۳۰- برگ سبز ۳۱- صدای تند و
تیز ۳۲- آسمان آبی ۳۳- ابرهای سیاه ۳۴- دختران زیبا ۳۵- روزنامه های گردی ۳۶- طلای
زرد ۳۷- مس قرمز ۳۸- خواب سبک ۳۹- جنگ کثیف ۴۰- مرد جوان گندمگون ۴۱- دختر
جوان با موهای بور ۴۲- پسر بور ۴۳- ماست ترش ۴۴- پرچم قرمز ۴۵- آرد نرم و لطیف ۴۶-
آتش درخشان ۴۷- گرد یتیم ۴۸- قلب جریحه دار ۴۹- زخم عمیق ۵۰- زندگی شاد

تمرین ۱- ب؛

1. Mêrê kinik; 2. jina pîr; 3. keça mezin; 4. fistanên zer; 5. cilên
kurdî; 6. gundên mezin; 7. bexçên xweşik; 8. hespên boz; 9. çemên
mezin; 10. xortê mêrxas; 11. porên zer; 12. keça bedew; 13. kurê
piçûk; 14. xanîyê kevn; 15. hespê qenc; 16. sêvên sor; 17. kulîlka zer;
18. mehîna boz; 19. qarûkê qemer; 20. bayê sar; 21. ezmanê şîn; 22.
pirtûkên kesk; 23. berfa sipî; 24. çêleka reş; 25. dayîka xemgîn; 26.
cilên şîn; 27. merivên zengîn; 28. deftera sor; 29. derîyê zer; 30. pozê
dirêj; 31. barê giran; 32. pirtûka pîroz.

تمرین ۲- الف؛

۱- یک مرد ثروتمند ۲- یک دوست خوب ۳- یک در کوچک ۴- یک جوان با ارزش ۵-
یک بینی دراز ۶- دوستان ۷- یک خانه بزرگ ۸- یک دختر زیبا ۹- جوانان ۱۰- یک آب تازه
۱۱- یک چای گرم ۱۲- یک راه دراز ۱۳- یک کوچه کم عرض ۱۴- یک بار سنگین ۱۵- یک
زن گرد ۱۶- یک سیب قرمز ۱۷- یک چاه عمیق ۱۸- یک نان گرم ۱۹- یک سنگ سیاه ۲۰-
یک شهر بزرگ ۲۱- یک رودخانه دراز ۲۲- یک دوست سخاوتمند ۲۳- یک زبان زیبا ۲۴- یک
ستاره سرخ ۲۵- یک چهره سفید ۲۶- یک روستای کوچک ۲۷- یک احوالپرسی گرم و
صمیمانه ۲۸- یک ابر سیاه ۲۹- یک باد خنک ۳۰- یک دستمال تمیز ۳۱- مردان ۳۲- کتاب
ها ۳۳- روزنامه ها ۳۴- یک فلفل تند ۳۵- یک سرزمین آزاد ۳۶- یک لیموی ترش ۳۷- یک

غذای شور ۳۸- یک عسل شیرین ۳۹- یک درخت خشک ۴۰- یک دختر زرنگ ۴۱- یک مرد تنبل ۴۲- یک درخت زرنگ ۴۳- یک دانشجوی کُرد ۴۴- یک خواننده کوشا ۴۵- یک دوغ خنک ۴۶- یک کشاورز فقیر ۴۷- یک آغای ثروتمند ۴۸- یک بهار زیبا ۴۹- بچه های شیطان ۵۰- یک سوال سخت.

تمرین ۲- ب ؛

1. Fistanekî sor; 2. xanîyekî xweşik; 3. kaxezeka sipî; 4. çayeka tarî; 5. zarûkên bîaqil; 6. keçekê mezin; 7. lawekî piçûk; 8. qîzeka bedew; 9. merivekî bêitirs; 10. jineka ciwan; 11. xanîyekî mezin; 12. bajarekî kevn; 13. çayeka baş; 14. destekî hêja; 15. guleka sor; 16. kulîlkeka binefîşî; 17. hin kulîlkên zerîn; 18. xanîyekî sipî; 19. hîrçekî gir; 20. welatekî dûr; 21. destekî paqij; 22. tilîyeka zirav; 23. hin xwendekarên jîr; 24. hin nûçeyên baş.

تمرین ۳- الف ؛

۱- برادر خزال ۲- دست چپ ۳- چشمان سیاه بریوان ۴- برادر کوچک زوزان ۵- در خانه بزرگ ۶- جاده یک روستای کوچک ۷- آغاز سال ۸- ماه مارس ۹- روزهای سرد زمستان ۱۰- خواهر زیبای شیرین ۱۱- دوست عزیز مَمو ۱۲- در آهنی سیاه ۱۳- مداد زیبای قرمز ۱۴- قلعه ها و کاخ های آغای روستا ۱۵- ماههای تابستان ۱۶- پنجره های خانه ۱۷- ساعت سینم ۱۸- دختر عمومی تاجین ۱۹- روستائیان دهوک ۲۰- خانه زین ۲۱- کوههای کردستان ۲۲- دوست (دختر) مَم ۲۳- پدر ناز ۲۴- عطر گل سرخ ۲۵- رنگ دستمال ۲۶- زن جوان ۲۷- پسر عمومی آراس ۲۸- پدر و مادر شکو ۲۹- در خانه ۳۰- دایي زَر ۳۱- خواهر بریوان ۳۲- دختر عمومی رزگو ۳۳- میز کار ۳۴- کوه بلند آزارات ۳۵- دریاچه بزرگ وان ۳۶- باروهای دراز دیار بکر ۳۷- راه آزادی ۳۸- مسئله مردم کُرد ۳۹- برگ های زرد پاییز ۴۰- خاله برچم ۴۱- عمه سینم ۴۲- عمومی گلچم ۴۳- نی چوبان ۴۴- پدر بزرگ کُرد ۴۵- دایي شروان ۴۶- روزهای بهار ۴۷- شب های طولانی زمستان ۴۸- دشت [شهر] موش ۴۹- نی چوبان ۵۰- یک روستای همسایه ۵۱- کوچه های یک شهر تاریخی ۵۲- آزادی کردستان ۵۳- جشن نوروز ۵۴- اول مه.

تمرین ۳- ب ؛

1. Fistanê Bêrîvanê; 2. lawê Soro; 3. qîza apê Azad; 4. mehîna reş a gundî; 5. gurên çîyan; 6. mîhên gundî; 7. bajarên Kurdistanê; 8. demên salê; 9. fêkiyên sor ên baxçe; 10. bajarê Meletîyê; 11. hespên boz ên gund; 12. perdên odê; 13. ava kanîyê; 14. kuçên teng ên bajarê

Amedê; 15. porên reş ên Jîyanê; 16. pirtûkên Rojhat û Beyanê; 17. bapîrên zarûkan; 18. karê gundîyan; 19. gundîyên gundê Zoxê; 20. Partîya Serbestîya Kurdistanê; 21. şeva Newrozê; 22. rengên çiçekan; 23. dîwarên xanî; 24. darên kuçê; 25. dikana tucar; 26. çîyayê Qerejdaxê; 27. pismamên Mizgîn.

تمرین ۴- الف ؛

۱- تو درست را می خوانی ۲- من شعرها را می نویسم ۳- آنها سیب می خورند ۴- پدر
برویان روغن حیوانی و تخم مرغ می فروشد ۵- گرگ ها گوشت می خورند ۶- من یک سیب
می خورم ۷- میش ها و بزها، بزغاله ها و بره ها می چرند ۸- گندم و جو زرد می شوند (می
رسند) ۹- برف می بارد ۱۰- ما یک ماشین می خریم ۱۱- او به مدرسه می رود ۱۲- تو خانه
شاهزاده را می بینی ۱۳- آنها دوست تاجین را می بینند ۱۴- شما آنها را می خواهید ۱۵- من
پیش (خانه) شیرکو می روم ۱۶- ما به خانه می رویم ۱۷- برگهای درختان زرد می شوند و می
افتند ۱۸- پدر گل هیچ چیز نمی گوید ۱۹- پرنده پرواز می کند ۲۰- اسب پرواز نمی کند
۲۱- بچه راه می رود ۲۲- کارگران به شهر می روند ۲۳- من به بازار می روم ۲۴- من صورت
تو را می بینم ۲۵- آنها (غذا) می خورند ۲۶- زنان لباس ها را می شویند ۲۷- چوپان روستای
درخوست گوسفندان را به دشت می برد ۲۸- او شب حیوانات باری را به روستا می آورد ۲۹- او
(مذکر یا مؤنث) به ترکیه می رود ۳۰- او (مذکر یا مؤنث) ماست می خورد ۳۱- برادرت هیچ
چیز نمی خواهد ۳۲- من سیگار نمی کشم ۳۳- اسب ها گوشت نمی خورند ۳۴- او به [شهر]
وان نمی رود ۳۵- ما به روستا نمی رویم ۳۶- بچه ها کار نمی کنند ۳۷- دختر کوچولو نان
خشک نمی خورد ۳۸- زنان جنگ را نمی خواهند ۳۹- جانگو کتاب را نمی خواند ۴۰- او نمی
تواند ۴۱- من نمی دانم ۴۲- دختران سیابند بازی نمی کنند ۴۳- آب می جوشد ۴۴- روغن
در حال سوختن است ۴۵- شما می خندید ۴۶- آنها گریه می کنند ۴۷- شوار یک نامه می
نویسد ۴۸- خواننده های فارقین، ترانه های گردی می خوانند.

تمرین ۴- ب ؛

1. Ez dixwim; 2. tu dikevî; 3. ew dibêje; 4. ew tê; 5. ew cilan
dişon; 6. em erebeyeka mezin dajon; 7. hûn çayê tînin; 8. ew keviran
davêjin; 9. dayik fistanekî didirû; 10. kûçik diewtin; 11. ez xanîyê
piçûk dibînim; 12. Perîxan mastê tirş naxwe; 13. çûçik difirrin; 14.
keçika piçûk digirî; 15. ew birinca Qerejdaxê difiroşin; 16. hûn
çûçikan digirin; 17. em stranên kurdî dibêjin; 18. ew dizarin; 19. em
diwêrin; 20. ez merivan dibînim; 21. ew sêvên sor dixwe; 22. ez

kulîkên sor dikirrim; 23. ez şîvê dixwim; 24. Xosrow nameyekê dişîne; 25. ew fistanekî buha difiroşe; 26. ez naqehirim; 27. hûn hespên reş dibînin; 28. ez nabêjim; 29. tu nayêyî; 30. ew najimêre; 31. ew nikare; 32. em baş najîn; 33. ez dengê te nabihîsim; 34. tu nakenî; 35. hûn nanekî nakirrin; 37. ew nalîzin; 38. ew nakujin; 39. ew nalerize; 40. tu nizanî; 41. ew nawêre; 42. em nikarin; 43. ew naxwazin; 44. ew narevin; 45. Serbest naqîre; 46. hûn pirr naxwînin; 47. ew rastîyê nabêjin; 48. Dîjle û Jîyan diçin gund.

تمرین ۵- الف ؛

۱- مرد پیر است ۲- زن زیباست ۳- بچه کوچک است ۴- در سبز است ۵- اسب خاکستری است ۶- برادرم بلند است ۷- خواهرت زرنگ است ۸- مادر هوی لاغر است ۹- نان خیس است ۱۰- شما جوان هستید ۱۱- رنگ در قرمز است ۱۲- برادرم تنبل است ۱۳- ساکنان شهر ثروتمند نیستند ۱۴- برف سفید است ۱۵- کتاب بزرگ قرمز است ۱۶- اسم او گلپز است ۱۷- اسم تو زاره است ۱۸- اسم من تاجین است ۱۹- اسم همسرم بیان است ۲۰- خانه شما کوچک است ۲۱- خانه ما دور است ۲۲- سینم همسر (زن) توست ۲۳- او همسرم (زنم) نیست ۲۴- دفتر نازک است ۲۵- کتاب کلفت است ۲۶- بهار زیباست ۲۷- تابستان گرم است ۲۸- زمستان سرد است ۲۹- خانه بزرگ است ۳۰- گل زن دایی توست ۳۱- آتش گرم است ۳۲- من (اسمم) آزاد هستم ۳۳- شما زرنگ هستید ۳۴- من لاغر هستم ۳۵- من معلم هستم ۳۶- من یک کشاورز هستم ۳۷- تو یک بچه هستی ۳۸- تو زرنگ هستی ۳۹- تو بزرگ (بلند) هستی ۴۰- نه، من کوچک (کوتاه) هستم ۴۱- ما مهمان هستیم ۴۲- ما دانشجو هستیم ۴۳- شما جوان هستید ۴۴- شما پیر هستید ۴۵- دیوارهای خانه ما بلند هستند ۴۶- روستائیان ما فقیر هستند ۴۷- چهار فصل در سال وجود دارد؛ بهار، تابستان، پاییز، زمستان ۴۸- او مادرم است ۴۹- آزاد دوست من است ۵۰- سنگ سیاه است ۵۱- دجله و فرات (رودخانه های) درازی هستند ۵۲- کوه آرات بلند است ۵۳- علف سبز است ۵۴- طلا زرد است ۵۵- شیر همیشه شیر است خواه نر خواه ماده ۵۶- ساکنان روستای ما بیسواد هستند ۵۷- فلفل تند است ۵۸- عسل شیرین است ۵۹- نمک شور است ۶۰- لیمو ترش است ۶۱- شب های زمستان طولانی است ۶۲- ما گُرد هستیم ۶۳- او ترک است ۶۴- ما عرب نیستیم ۶۵- خانه رَمو دور است ۶۶- خانه ما نزدیک است ۶۷- چشمان خر بزرگ هستند ۶۸- دیلان خواهر زاده من است ۶۹- برچم دختر دایی من است ۷۰- سینم خواهر گلچم است.

تمرین ۵- ب ؛

1. Navê te Hejar e; 2. rengê derî kesk e; 3. pencere û dîwar sor in; 4. fistanê wê şîn e; 5. derîyê malê bilind e; 6. pirtûka mezin qehweyî ye; 7. mehîna me ya reş nexweş e; 8. lingên wî dirêj in; 9. porên Zînê zer in; 10. çavên te şîn in; 11. birazîyên wî piçûk in; 12. mase sipî ye; 13. tu xort î; 14. em dilxweş in; 15. bûka ciwan rindik e; 16. xuşka te hevala me ye; 17. navê min Kewê ye; 18. Zînê qîza dixtor e; 19. ez nexweş im; 20. tu keça Nazdarê yî; 21. ew ne lawê Rizgar e; 22. welatê me Kurdistan e; 23. destên zarûkên te qirêj in; 24. em meriv in; 25. hûn merivên ciwan û jîr in; 26. ew bêhêş in; 27. Agirî çîyayekî bilind e; 28. Goran şairekî mezin ê kurd e; 29. tu gundî yî; 30. hûn birçî ne; 31. ew ne bajarî ne.

تمرین ۶- الف ؛

۱- لازم است که خانه ما بیایی ۲- ما باید به پُست برویم ۳- بایستی رئیس (استاد) به ما اجازه بدهد ۴- باید به خانه برویم ۵- بایستی مطالعه بکنند تا زرنگ شوند ۶- شاید فردا باران ببارد ۷- تو باید کار کنی ۸- ما باید دوستانمان را ببینیم ۹- شما بایستی روزنامه های گُردی را بخوانید ۱۰- تو نمی توانی بدوی ۱۱- تو نوشتن بلد نیستی ۱۲- او نمی خواهد پول بدهد ۱۳- مادرم به من اجازه بازی کردن نمی دهد ۱۴- می خواهم شام بخورم ۱۵- وضعیت ما را ببیند ۱۶- مجله آرمانج را بیاورد تا به دوستان بفروشد ۱۷- بخندد و سرگرم شود ۱۸- شامش را آرام بخورد ۱۹- بایستی دو نان بگیرد ۲۰- باید برای دانستن، بخوانیم ۲۱- باید گندم را بچینید ۲۲- ما می خواهیم به مدرسه برویم ۲۳- بایستی تخم مرغ ها را برای فروش به شهر ببریم ۲۴- نباید از خواستن حقوق خوب بترسیم ۲۵- ما نمی خواهیم بیاییم ۲۶- یک سیب خواهم خرید و آن را خواهم خورد ۲۷- تو گندم ما را آسیاب خواهی کرد ۲۸- زمستان آتی، برف خواهد بارید ۲۹- فردا به قولپ خواهیم رفت ۳۰- سنگ نینداز ۳۱- زمین را نَکن ۳۲- به روستایت برنگرد ۳۳- شِرو فردا به شهر نخواهد رفت ۳۴- من سرم را خواهم شست ۳۵- تو دست مرا خواهی گرفت ۳۶- او سریع قدم خواهد زد ۳۷- ما امشب گوشت و برنج خواهیم خورد ۳۸- شما پیش (خانه) ما خواهید آمد ۳۹- آنها صدای ما را خواهند شنید ۴۰- ماه آینده، من مجله «دوران جدید» را به تو خواهم داد ۴۱- پس فردا، من ماهیگیری خواهم کرد ۴۲- شما شب به خانه بر خواهید گشت ۴۳- هفته آینده، تو یک نامه خواهی فرستاد ۴۴- ماه آینده، او به پاریس خواهد آمد ۴۵- سال آینده، ما یک خانه بزرگ خواهیم خرید ۴۶- در تابستان، هوا گرم خواهد شد ۴۷- من فردا نخواهم آمد ۴۸- من درس را خواهم خواند ۴۹- من دوستم را خواهم دید ۵۰- تو صورت خود را خواهی شست ۵۱- از صبح تا شب گردش خواهیم کرد ۵۲- ما به زودی

آزاد خواهیم شد ۵۳- ما به حقوق خود خواهیم رسید ۵۴- بیا خانه ما را ببین ۵۵- برو، نایست
 ۵۶- سیگار خوب نیست، سیگار نکش ۵۷- انتشارات کردی ۵۸- جوجه ها را به شهر ببر و آنها
 را بفروش ۵۹- آهسته قدم بزن (راه برو) ۶۰- کارت را سریع تمام کن ۶۱- دوستانت را فریب
 نده ۶۲- آب را نریز (پر نکن) ۶۳- از آنها نترس ۶۴- سنگ ها را نینداز ۶۵- راحت دراز است،
 زود برو.

تمرین ۶- ب ؛

1. Ezê goşt nexwim; 2. nekeve; 3. qîza te wê erebê bajo; 4. nehêle
 zarûk bigirî; 5. masî bigire; 6. firingîya rizî nexwe; 7. erdê bikole; 8.
 bistirên û bireqisin; 9. kurê Hêviyê dê bixwîne bibe dixtorekî baş; 10.
 roja newrozê xortên kurd dê bilîzin û bistirên; 11. zarûk dê bimînin;
 12. ezê savara dayika Zerê bixwim; 13. bila neçe bimîne; 14. sibê tuyê
 karê xwe biqedînî; 15. hefta bê tuyê wî bibînî; 16. gundî dê sebzên
 xwe bifiroşin; 17. rojnamê nexwîne; 18. dersên xwe biqedîne; 19. tu
 qirêj î, xwe bişo; 20. gerek e hûn xwe neqehirînin; 21. hûnê sibê dengê
 wî bibihîsin; 22. qerebalixîyê nekin; 23. îşev emê rojnamên kurdî
 bixwînin; 24. jin û zarûkan biparêzin; 25. eger hûn bixwazin emê bi
 kişikê bilîzin; 26. kincên we qirêj in wan biguhirînin; 27. gerek e ew
 (bên) werin; 28. (ez) dixwazim te bibînim; 29. (ew) nikare bê; 30. dibê
 ez biçim; 31. ez dikim daran bibirrim; 32. gerek e destûrê bidin me;
 33. merivê reben nedikare (nedizane) bixwîne, nedikare binivîse; 34.
 ez naxwazim ku ew erebeya min bajo; 35. bavê wê dixwaze ew here
 dibistanê; 36. ez ditirsim wê biêşînim; 37. hûn naxwazin ku ew
 biweste; 38. dibê tu biçî kar; 39. dê û bavê te dixwazin te bibînin; 40.
 dibê ew bixebitin; 41. dibê kerîyê pez bibin zozanan; 42. nexweş
 nikarin xwarinê bixwin; 43. Evîn naxwaze bigere; 44. dibê em zû
 herin; 45. nehêlin ew caman bişikîne; 46. ew dixwaze nameyekê
 binivîse; 47. mamoste dixwaze hûn dersên xwe biqedînin.

تمرین ۷- الف ؛

۱- او پیش (خانه) من است ۲- او در خانه نیست ۳- مادرت در شهر است ۴- برایم چای
 بیاور ۵- او برایم یک نامه می فرستد ۶- برادرم در باغ بازی می کند ۷- ما با تبر درختان را
 قطع می کنیم ۸- او به میل خود در شهر گردش خواهد کرد ۹- من حقیقت را به او خواهم
 گفت ۱۰- لطفاً، آهسته بخوان ۱۱- تلاش ما بیهوده نیست ۱۲- از مدت‌ها پیش ۱۳- از دور ۱۴-
 من در خانه می مانم ۱۵- تا یک ساعت به شهر خواهیم رسید ۱۶- مرد، بدون اسب می آید

۱۷- او خسته و تشنه است ۱۸- من پدر و برادرم را در حیاط می بینم ۱۹- گندم و پیازها را به بریوان بده ۲۰- ساعت پنج خواهم آمد ۲۱- در کوچه های تنگ، با او قدم می زنم ۲۲- او در روستا می ماند ۲۳- تو برای او یک گل سرخ می آوری ۲۴- نمی خواهم با او بازی کنم ۲۵- پزشک می گوید که: تو بدون عینک، فاصله دور را نخواهی دید ۲۶- من با قاشق، سوپ را می خورم ۲۷- ما پیش همسایه ها می مانیم ۲۸- شما با بچه ها بازی خواهید کرد ۲۹- ما در ماه آینده درباره مسئله ملی صحبت خواهیم کرد ۳۰- شما با ما خواهید آمد ۳۱- لباس را با آب گرم بشوی ۳۲- با صدای بلند سرود «ای دشمن!» را بخوان ۳۳- نامه هایت را به کُردی بنویس ۳۴- در خانه های خود، کُردی صحبت کنید ۳۵- به هتل نرو، بیا خانه ما ۳۶- او برای خودش یک مصیبت اما برای دیگران یک گل است.

تمرین ۷- ب؛

1. Di roja îroyîn da zarûkên kurd li Tirkîyê di xwendegehên tirkî da, li Îranê di xwendegehên farisî da û li Sûrîyê di yên erebî da dixwînin; 2. emê ji Kerkûkê heta Dihokê bimeşin; 3. em bi çetel kevçî û bi kêrê xwarinê dixwin; 4. gerek e tu vê çîroka xweşik bi dengê bilind bixwînî; 5. dibê tu bi min ra bêyî gundê Sadîyê; 6. Zozan baş naxwîne; 7. emê ji Wanê heta Amedê bi qamyonê biçin; 8. kalê min di şevên zivistanê yên dirêj da wê ji me ra çîrok û efsaneyan bibêje; 9. sibê emê biçin tîyatroyê li leyistina Mem û Zînê binihêrin; 10. eger hûn bixwazin emê biçin dîrdarîyên kevn ên Dîyarbekirê bibînin; 11. gol bi masîyan tijî ye hûnê bi torê wan bigirin; 12. dibê şîr di quşxanê da bikele; 13. gundî bi gasin erdê diqelişîne; 14. emê di dema gera we ya Kurdistanê da destûrê bidin wan bila bi we ra bigerin.

تمرین ۸- الف؛

۱- دختر عموی تو رسید ۲- آنها رسیده اند (آنجا هستند) ۳- شما دیدید ۴- من یک زن دیدم ۵- شما گوشت خریدید ۶- برادرم یک اسب به من داد ۷- او یک سیب خورد ۸- شما دو پیراهن (زنانه) به سینم خان دادید ۹- او یک بار به خانه آمده است ۱۰- او به مدرسه رفت ۱۱- تو امروز به خانه آمدی ۱۲- هیچ کس نیامد ۱۳- تو امروز برادرت را دیدی ۱۴- دیشب کسی به خانه شما آمد ۱۵- یکی از دوستان قدیمی را دیدم ۱۶- تو در خانه را بستى ۱۷- هلین یک فنجان شیر دوشیده است ۱۸- او انگشتش را با چاقو برید ۱۹- مادرم برای عمه (خاله) کازیبانه لباس های سفید و یک لباس قرمز دوخته است ۲۰- پدر بزرگم در جنگل روستایم، درختان را قطع کرد ۲۱- من صبح زود، تخم مرغ ها را جوشاندم ۲۲- دایی ام با

دمجان، پیاز و سیب زمینی را در بازار فروخت ۲۳- تمام کبریت هایم را روشن کردم ۲۴- من کامیون را راندم ۲۵- او صدایم را شنید ۲۶- تو شکم درد داری ۲۷- بچه ها گریه کردند ۲۸- ما در باغ مان یک چاه عمیق کندیدم ۲۹- کار شما تمام نشد ۳۰- من فریب خوردم (اشتباه کردم) ۳۱- زوزان دست هایش را شست ۳۲- برگهای درختان افتاد ۳۳- آسمان شکاف خورد، زمین لرزید، باران بارید، دنیا عوض شد ۳۴- آب جوشید، روغن سرخ شد، شکر آب شد.

تمرین ۸- ب ؛

1. Ez li erdê ketim û min lingê xwe şikand; 2. keç û xortên ciwan li rezê xalê min tirî xwarin; 3. te kevirekî mezin avêt (li) nav avê; 4. wî nameya xwe bi qelemeka reş nenivîst; 5. do, wî ez li kuçê dîtîm; 6. min tu ji wan parastî; 7. wî ji bo te gulên sor kîrîn; 8. we nan û mast xwarin; 9. wan romana «Şivanê Kurd» a Erebe Şemo xwend; 10. we em westandin; 11. qîzxala min Şanaz hat; 12. guran xezal girt; 13. gundî mîh û bizin kîrîn; 14. şivan kerîyê pez çêrand; 15. te bi qelema sor a birayê xwe nivîst; 16. wan em xapandin; 17. xanîyên gund şewitîn; 18. eskeran rê li me birrîn.

تمرین ۹- الف ؛

۱- پارسال، خانه ما آمده بود ۲- ما شعرهای گُردی می خواندیم ۳- دیشب، بچه ها خندیدند ۴- عایشه، دختر دایی ام، پنج روز در هفته به مدرسه می رفت ۵- ماه می درخشید ۶- برادرهای او نمی خواستند خواهرشان را به پسر بدهند ۷- چشمانش خیلی خوب نمی دیدند ۸- گوش هایش خوب نمی شنید ۹- قبل از غذا، دست هایشان را نمی شستند ۱۰- دیلبر خیلی گرسنه بود ۱۱- سرِبست غذای شور نمی خورد ۱۲- بچه ها غذایشان را به مدرسه می بردند ۱۳- پیشمرگه ها از روستای ما محافظت می کردند ۱۴- در آن هنگام، مردم ما زندگی خوبی داشتند ۱۵- هنگامی که رسیدی، من شام می خوردم ۱۶- چیزی توجه ام را جلب کرد ۱۷- میرزا گوشت را خوب نمی جَوید ۱۸- هنگامی که رِناس می رفت، بچه ها گریه می کردند ۱۹- پدرت مریض شده است ۲۰- تو اسم مرا شنیده ای ۲۱- دو سال است که پیاده به روستای رُخ می روی ۲۲- اسبم را در روستا می گذاشتم ۲۳- تا کنون، صدای زیبایش را نشنیده بودم ۲۴- او گوشت خوک نخورده بود ۲۵- مادرم خمیر را آماده کرده بود ۲۶- آیا به یادت می آید که پنج سال پیش به دیار بکر آمده بودی، کنار دجله بودیم و ماهی گرفته بودیم ۲۷- هوا خیلی گرم بود و ما در رودخانه شنا کردیم.

تمرین ۹- ب ؛ 1. Xelkê Çinarê pirr tişt dipirsîyan; 2. havînê gundîyên Bismilê genimên xwe diçînin; 3. cotkar tovên genim direşandin; 4. di

wê şeva sar da ba dihat û carina jî berf dibarîya; 5. jin û zarûk hêdî hêdî dimeşîyan; 6. Reşo lawekî nehs bû û dersên xwe nedizani; 7. kûçik bê sekin diewtîyan; 8. payîzê pilên daran zer dibûn û diweşîyan; 9. pisîngê mişk girtibû; 10. wî bi dengê bilind xwendibû; 11. gava hûn hatin gund em çûbûn; 12. wexta ez gihêştîm av kelîyabû; 13. gava me hûn dîtîm em pirr dilşa bûn; 14. me li mala xalê te savareka pirr bitam xwaribû; 15. dayikan zarûkên xwe diparastin; 16. wan rast nedigot.

تمرین ۱۰- الف ؛

۱- این یک کیف است ۲- این یک دیوار است ۳- این یک خانه بزرگ است ۴- این بچه است ۵- این یک بچه است ۶- آنها برادر هستند ۷- آن یک گل نیست ۸- آن یک مادیان است ۹- تو این نامه را می خوانی ۱۰- این اسب برای تو است ۱۱- این اسب و این مادیان خیلی جوان هستند ۱۲- این انسان زرنج است ۱۳- این در قرمز است ۱۴- این دوست خیلی کار می کند ۱۵- آن دیوار بلند است ۱۶- این خانه بزرگ است ۱۷- من این لباس زنانه قرمز را می بینم ۱۸- آن جوان به گردی می نوشت و با صدای بلند برای دوستانش می خواند ۱۹- آن زن هر روز همراه همسایه هایش کنار رودخانه لباس و ظرف می شوید ۲۰- من پدر آن جوان را در خانه رزگو دیده بودم ۲۱- ما اینجا خواهیم ماند، اگر شما می خواهید، به آنجا بروید ۲۲- نمی دانم چرا از آن روز، سُوین با من قهر کرده است ۲۳- امسال به ییلاق نرفتیم ۲۴- امشب (دیشب) هوا خیلی سرد بود ۲۵- امروز درس دستور زبان گردی را خواهیم خواند ۲۶- تنها برو، این بار با تو نمی آیم ۲۷- امروز هوا گرم است ۲۸- آن سیب ترش است ۲۹- شش سال است که من در پاریس هستم ۳۰- این روزنامه گران است ۳۱- این سنگ سنگین است ۳۲- من آن روز نیامدم ۳۳- من این هفته کار نمی کنم ۳۴- این یک ماهی سیاه است ۳۵- آن سیب زرد است ۳۶- به تو گفته بودم که این حرفهای بد را نگو ۳۷- پس از آن روز، دیگر از تاریکی نترسید ۳۸- اولین بار است که در این شهر می گردم ۳۹- در این شب تاریک، چشم چشم را نمی بیند ۴۰- فدای آن چشمان سیاه، موهای بلند، گیسوان گل گلی بروم.

تمرین ۱۰- ب ؛ 1. Wê êvarê em tî bûbûn Bêrîvanê taseka dewê sar ji me ra anîbû; 2. wî ev pirtûka xwend û paşê ew xist çenta te; 3. li ser wan çîyayên bilind mij û dûman, berf û baran kêş nedibûn; 4. min xaniyên vî gundî ji sere çîyayên Şengalê nedîtibûn; 5. ev pirtûkên edebî pirr giranbiha ne; 6. li van kulîlkên xweşik binihêrê 7. van solan û vê seetê bidine min; 8. eva hanê rojnema we ye, ya min di çenta min da ye; 9. ji kerema xwe ra van naman bigirin û bi lez bişînin buroya aboqatê me yê (li) Ruhayê; 10. evê hanê karê we ye û yê hanê jî yê

hevalên we ye; 11. wan pirtûka tarîxê û nexşa Kurdistanê li malê hêştin; 12. Hêvî ev fistan û yê hanê dane min.

تمرین ۱۱- الف ؛

۱- هزاران نفر در [شهر] آمد (دیاربکر) راه پیمایی کردند ۲- آنها، آنان را یکی یکی شمردند ۳- بیش از پنج هزار نفر آمدند ۴- او نصف خربزه را خورد ۵- امسال، پدرم یک بسته مداد برایم خرید ۶- می توانم چهار تا چهار تا، تا صد بشمارم ۷- بیش از بیست دوست به جمع ما پیوستند ۸- عروسی آنان سه روز و سه شب طول کشید ۹- دوازده ماه یک سال می شوند ۱۰- پدرم سه عدد نان خرید ۱۱- یکی از دوستان دکتر است، یکی نیز استاد است ۱۲- چهار نفر آنان، دانشجو هستند ۱۳- بیست نفر سرباز به ما حمله کردند ۱۴- مادرم دو عدد سیر و یک پیاز به ترشی انداخت ۱۵- در روستای ما، یک پسر بیست ساله و یک دختر هیجده ساله ازدواج کردند ۱۶- هزاران سال، زمان گذشت، اما باز هم کوههای ما، ماندند ۱۷- من نصف یک خربزه [شهر] آمد را خوردم ۱۸- هر روز، ما سه عدد و نیم نان می خوریم ۱۹- پسرم چهارده ماهه است اما هنوز نمی تواند راه برود ۲۰- برو از بازار یک شانه تخم مرغ، دو کیلو قند، نیم کیلو عسل، چهار عدد پیاز بخر و بپا.

تمرین ۱۱- ب ؛

1. Do min sê xwendekarên kurd dîtîn; 2. me ji fêkîfiroş du zebeş û sê kîlo tirî kirrîn; 3. ew dixwaze her du xuşkên xwe bibîne; 4. bavê Şervan du kitêbên çîrokên kurdî dide hevalên wî; 5. hevala min lingên xwe şikandin; 6. seet pênc û nîv e; 7. do me du filmên fransîzî (firanseî) dîtîn; 8. ez bîst û heft salî me; 9. ewê di seet şeşan da bêm me bibînin; 10. vê êvarê di seet heşt û nîvan da were; 11. zarûkên Hêvîyê yek pênc salî, yê din heft salî ye; 12. sibê emê pêncî mêşinan bifiroşin tucarên bajêr; 13. ew du zarûkên herî xweşîk ên xwendegehê ne.

تمرین ۱۲- الف ؛

۱- هیچ کس را برتر از او نمی بینم ۲- گرگها از جلوی ما فرار کردند ۳- ماهی های خوب زیر آبهای عمیق هستند ۴- ناگهان دیدم که پلیس مخفیانه پشت سرمان می آید ۵- در شهر ما، کوچه ها خیلی تنگ هستند ۶- در روستای ما، چهار خانه سوختند ۷- درخت بزرگ کنار خانه ما، برگهای خود را ریخت ۸- دفتر روی میز است ۹- من آن را نمی دانم ۱۰- من به او نگفتم ۱۱- زن و بچه هایش با هم نهار خوردند ۱۲- پسر عمویم پای راست خودش را در راه شکست ۱۳- مادر پیش دخترهای خود می باشد ۱۴- مادر بزرگم، خدمتکار خود را پیش آنان

فرستاد ۱۵- شیر و نان به او بده ۱۶- از او یک بوسه گرفتم ۱۷- دیشب زمین لرزید اما ما متوجه نشدیم ۱۸- دایی ام برای بچه هایش یک توپ خرید ۱۹- آنها از صبح تا شب با آن بازی می کنند ۲۰- به شما گفته بودم که آن ماهی ها را نخورید، از آن ناراحت خواهید شد ۲۱- غذا را به او دادی ۲۲- (حرفهایش را) باور نمی کنم ۲۳- هیچ چیز از او نمی خواهیم ۲۴- دزدها پنجره را شکسته اند و از آن وارد خانه شده اند ۲۵- با آن دچار بلا (درد سر) شده ایم ۲۶- چاقو از آن آویزان ماند ۲۷- اتاق خیلی تنگ است، نمی توانیم راحت در آن رقص کنیم ۲۸- فرهاد شاخه درخت را شکست و از آن پایین آمد ۲۹- او نمی تواند مرا شکست دهد، همیشه برنده می شوم ۳۰- یادم نیامد، به او نگفتم ۳۱- چشمانش نمی بینند، من هفته نامه رونهی را برایش می خوانم ۳۲- من مجله گووند را برایش فرستادم، او از آن خوشحال شد ۳۳- مجله «چرا» از نظر ادبی غنی است، نویسندگان برجسته ای در آن مطلب می نویسند ۳۴- سه دستمال برای خودم خریدم ۳۵- امروز ساعت هفت و نیم از خواب بیدار شدم ۳۶- ما در آخرین انتخابات، چهار و نیم درصد آرا را کسب کردیم ۳۷- ساعت چهار درسم را تمام خواهیم کرد ۳۸- سه بار از او پرسیدم، اما هیچ جوابی به من نداد ۳۹- دهها نفر در کوچه های تاریک فرار می کردند ۴۰- در هر سال، دو یا سه کیلو گوشت می خوریم ۴۱- برنامه در ساعت شش و نیم تمامی می شود.

تمرین ۱۲- ب ؛

1. Pirtûk û defter li ser textebendê bûn; 2. birayê Reşo bi tevî hemû malbata xwe va bi erebê çû Entabê; 3. xanî û rezê wî çar seetan ji Mehabadê dûr in; 4. zarûk hê li ber derîyê bexçe ne; 5. wan dîya xwe li ber mala Xanimê dît; 6. min kitêba xwe ya erdnîgarîyê di çenta hevalê xwe da nedît; 7. di nav vî bexçeyî da dar bilind û pirr xweşik in; 8. min li bazara Zaxoyê ji xwe ra sol û kinc kîrrîn; 9. di pirranîya bajarên piçûk ên Kurdistanê da xanî nizm û kuçe teng in; 10. em li nav gundê we gerîyan û me li wir xalê te dît; 11. dibê tu herî di cejna gund da hevalên xwe bibînî.

تمرین ۱۳- الف ؛

۱- تو (حرفهای) مرا باور نمی کنی ۲- ما بلند شدیم ۳- آنها پیاده شدند ۴- من در را باز کردم ۵- دانشجویان بلند شدند ۶- باور کن، من روزی به [شهر] آمدم برخوایم گشت ۷- من اسم تو را فراموش کردم ۸- من این مرد را نمی شناسم ۹- من در زدم ۱۰- یک روز ظهر، او به خانه برگشت ۱۱- شیرین به او پاسخ می دهد ۱۲- او از من دست کشید ۱۳- تا زمانی که زنده ام از یاد نخواهم برد ۱۴- روستائیان دورش جمع شدند ۱۵- هرکاری کردم، از من دست

برداشت ۱۶- من پنجره را باز نکردم ۱۷- من همراه با او بودم ۱۸- او به چشمان من نگاه می کند ۱۹- تو یک دختر پیدا نکردی ۲۰- چای درست کن ۲۱- آنها سیب ها را توزیع می کنند ۲۲- عمه ام پسرش را بوسید ۲۳- جوانان روزنامه ها را توزیع کردند ۲۴- من کتابهایم را جمع کردم ۲۵- این زن شوهرش را خیلی دوست دارد ۲۶- پدرم آن خانه را آباد کرد ۲۷- این در را باز کن ۲۸- آن مردان دوستان ما را رسوا کردند ۲۹- به خاطر دیدارش از او تشکر کن ۳۰- خانه مان را در نزدیکی رودخانه درست خواهیم کرد ۳۱- رشو در محله کردها یک مغازه اجاره کرد ۳۲- مغازه هزار را به من نشان بده ۳۳- ما با دوستان فرانسوی کار می کنیم ۳۴- آفتاب زمین را گرم می کند ۳۵- لطفاً، یک چای پر رنگ بریز ۳۶- در تابستان ها، آب را در کوزه ها می گذاشتیم ۳۷- بلند شد، به سوی سنگ دوید و به سرش زد ۳۸- از روستا خارج شد و به سوی کوهها روانه شد ۳۹- آرام آرام بر بالای خانه های آنها رفتیم ۴۰- یک زنبور پسر خزال را نیش زد ۴۱- هنگامی که به خانه رسیدم، او می رفت ۴۲- آن را با کلید باز کردم ۴۳- آنها صبح زود ما را از خواب بیدار کردند ۴۴- ما از راه خارج نمی شویم ۴۵- شما بارتان را بر نمی دارید ۴۶- آنها روستاها و شهرهای ما را ویران کردند ۴۷- از خواسته (قضیه) درست خویش دست برنخواهیم داشت ۴۸- ساعت دوازده شب شده است، هنوز هم بچه ها نمی خوابند.

تمرین ۱۳- ب ؛

1. Vî derîyî veke û tê keve hundir; 2. her sibe em ji malê derdikevin diçin karê xwe; 3. em giş rîya Amedê nas dikin; 4. sibê solkar solên te û yên xuşka te dê çê ke; 5. şeva çûyî (derbasbûyî) leşker ketin gundê me û malên me talan kirin; 6. ji bo daweta dotmama min me sê bizin ser jê kirin; 7. eve sê sal in ku ez ji welatê xwe dûrim û min biryar girt di nêzîk da ezê vegerimê; 8. welatê min ewqas xweşik e, ez li xwe ranagirim li dîdemên wî yên bedew, li newalên wî yên kûr, û li deştên wî yên fireh biheyirim; 9. bi me pirr sar e, çayeka germ ji semawerê tê ke em vexwin hinek pê germ bin; 10. wêneyên malbata xwe û yên gundê xwe nîşanê min bide.

تمرین ۱۴- الف ؛

۱- او کلماتی (سخنانی) در گوش من می گوید ۲- ما با چند تن از دوستان خود یک انجمن فرهنگی درست کردیم ۳- چند بار برایش نامه فرستادم اما هیچ جوابی نداد ۴- این چه غذایی است، اینقدر نمک به آن زدی ۵- شوان چقدر زیبا ترانه های گُردی می خواند ۶- افراد زیادی در شب نوروز ما شرکت کردند ۷- خیلی متأسفانه! هنوز کردهای زیاد هنوز هم خواندن و نوشتن را بلد نیستند ۸- تو فلان کس را دیدی ۹- من از فلان کس پرسیدم ۱۰- می گویند

از فلان زمین، نفت استخراج کرده اند ۱۱- هر کس از دوستان، بخواهد، خجالت نکشند، برای رقص دسته جمعی بلند شوند ۱۲- هرگاه از او پول می خواستم، ترشویی نمی کرد و به من می داد ۱۳- هر روز به اندازه دو ساعت مطالعه می کنم ۱۴- تمام دوستان ما از شما راضی هستند ۱۵- از میان همه میوه ها، [میوه] به را بیشتر دوست دارم ۱۶- بعضی روزنامه ها، حقیقت را نمی نویسند ۱۷- بعضی کتابها برای بچه ها سنگین هستند ۱۸- این نان خشک است، لطفاً یکی دیگر را بیاور ۱۹- یک دوست دیگر بلند شد و یک شعر خواند ۲۰- همان طور که از او ناراحتی، او نیز از تو ناراحت است ۲۱- نمی دانی او چقدر تو را دوست دارد ۲۲- من خیلی در دنیا گشتم، اما کسی را به اندازه تو زیبا ندیدم ۲۳- بارها در خانه آنها جمع می شدیم ۲۴- ما در شهر زیاد اما در روستاها کمتر هستیم ۲۵- یک انسان تحصیلکرده است و همه چیز را می داند ۲۶- هر کس به این ترانه گوش دهد، گریه خواهد کرد.

تمرین ۱۴- ب ؛

1. Tu nizanî ez çiqas ji te hez dikim; 2. min çend rûpel ji vê kitêba hunerî xwendin; 3. vê sibê filan kes hat min bibîne; 4. ez her roj di seet pêncan da ji xewê radibim; 5. wexta me mala xwe bar kir çend kes hatin alîkarîya me; 6. cara bê ezê ji te ra kovarên kurdî bînim; 7. ez gelek caran ji bo dîtina bavê xwe diçim gund; 8. darên bexçê apên te fêkîyan pirr didin; 9. zarûkên îroyîn bi her tiştî dizanin; 10. tuyê li Amedê silavên min ji hevalan ra bibêjî; 11. filan kesî xeberên gundê me ji min ra anîn; 12. ez ji hemû keçikên din pirrtir ji te hez dikim; 13. min gelek dostên kurd vexwendin mala xwe; 14. ew ji hemû xwarinên kurdî hez dike; 15. gerek e hemû çekên hilweşandinê qedexê bin; 16. sibê, hin kes ji me wê ji bo gereka dirêj bi rê kevin; 17. meha were, ez dizanim bavê min wê çend hespan li bajêr bikirre.

تمرین ۱۵- الف ؛

۱- ماه آتی من یک ماشین خواهم داشت ۲- من یک خانه بزرگ ندارم ۳- آنها هیچ چیز ندارند ۴- او گرمش نیست ۵- ما سردمان نیست ۶- برادرم یک خانه دارد ۷- در باغچه، درخت وجود دارد ۸- کنار خانه ما درختان بلند وجود دارند ۹- زیر درختان، سایه وجود دارد ۱۰- او یک پدر بزرگ دارد ۱۱- من یک مادیان قشنگ داشتم ۱۲- در کاسه خدمتکار آب هست، اما آن آب خنک نیست ۱۳- در طبقه بالای خانه ما سه اتاق وجود داشت ۱۴- جلوی خانه یک باغچه وجود دارد ۱۵- پشت باغچه یک جوی وجود دارد ۱۶- شیرین یک لباس سفید داشت ۱۷- در شهر ما سه هتل، چهار دانشگاه، یک سینما، یک سالن تئاتر و دو بیمارستان وجود

دارند ۱۸- یک برادر دارم، و او دو خواهر دارد ۱۹- او چهار خال داشت ۲۰- ما کار داریم ۲۱- شما یک دوست برجسته دارید ۲۲- ما هیچ چیز نداریم ۲۳- یک صندلی زیر میز وجود دارد ۲۴- او یک دوست داشت اسمش زینه بود ۲۵- کردها دوستان زیادی ندارند ۲۶- در دنیا حدود سه هزار زبان وجود دارند ۲۷- موهایش دراز بود ۲۸- پارسال یک دوست خیلی زیبا داشتم ۲۹- در قصبه ما داروخانه وجود نداشت، برای خرید دارو به شهر می رفتیم ۳۰- ما یک سرزمین ثروتمند داریم، اما ما فقیر هستیم ۳۱- ما دو گوش، دو دست و دو چشم داریم ۳۲- او اینجا چه کار می کند؟ ۳۳- در روستای ما هنوز هم برق وجود ندارد.

تمرین ۱۵- ب ؛

1. Hevalekî te heye; 2. hevalê min tune ne; 3. çavên reş û xweşik ên vê keçika ciwan hene; 4. mehîneka boz a gundîyan heye; 5. li ber derî kûçikek heye, dibê haya te ji te hebe; 6. hevalekî wî yê qenc li Dêrsimê hebû; 7. dolbendeka hevrişim li serê Bêrîvanê heye; 8. haya min ji malbata Bedirxan tune ye; 9. we ji min ra gotibû li mala we ya li gund seg û pisîng hene; 10. sala were dê xanîyekî min ê xweşik li bajêr hebe; 11. her wext di mala me da birinc û kartol hene; 12. sîh û du xwendekar di dersxana me hene, bîst law û dozdeh keçik; 13. gava em piçûk bûn li mala me her tim şîr hebû; 14. dibê her gav di berîka te da pere hebe; 15. xal û xaltîyên min gelek zarûkên wan hene; 16. çaxa zarûkên min mezin bin dê bibin merivên baş; 17. qîza Lezgîn bûye jinikeka ciwan û bedew.

تمرین ۱۶- الف ؛

۱- پدر تو کجاست؟ ۲- سر راه چه می بینی؟ ۳- در یک سال چند ماه وجود دارد؟ ۴- شما کجا هستید؟ ۵- آیا او یک دستمال دارد؟ ۶- دخترها چه چیزی را به تو دادند؟ ۷- آنها چه خوردند؟ ۸- آیا بچه ها معلم را می بینند؟ ۹- اسم زن تو چیست؟ ۱۰- موهای دیژله چه رنگی هست؟ ۱۱- پیشانی رشو چگونه است؟ ۱۲- ساعت چند است؟ ۱۳- بعداً چه کسی خبر داد؟ ۱۴- چه کسی شام را درست می کند؟ ۱۵- چه کسی انجام می دهد؟ ۱۶- چه کسی حرف می زند؟ ۱۷- شما چه کار کردید؟ ۱۸- او شیر را به چه کسی فروخت؟ ۱۹- آیا آنها را می شناسی؟ ۲۰- خواهرت چند ساله است؟ ۲۱- چند روز پیش آمدی؟ ۲۲- چند برادر داری؟ ۲۳- آفتاب ساعت چند طلوع می کند؟ ۲۴- چه کار می کنی؟ ۲۵- کدام زبانهای خارجی را بلد هستید؟ ۲۶- او چند درخت می بیند؟ ۲۷- گوشت کدام حیوانات را دوست دارید؟ ۲۸- او کدام دختر را دوست دارد؟ ۲۹- چه کسی به شما گفت من نمی خواهم بیایم؟ ۳۰- در خانه

شما چگونه است؟ ۳۱- بزرگ است یا کوچک؟ ۳۲- چه کسی می خواهد روی تخته بنویسد؟
 ۳۳- چرا شام نمی خوری؟ ۳۴- خانه شما کجاست؟ ۳۵- کجا می روید؟ ۳۶- کوچه های شهر
 شما تنگ هستند یا عریض؟ ۳۷- کجا به دیدن من می آیی؟

تمرین ۱۶- ب ؛

1. Tu li ser textê reş çi dinivîsî? 2. hûn çawa ne? 3. xanima te û zarûkên te çawa ne? 4. rengê vî fîstanî çawa ye? 5. ev sol ji çerm in? 6. tu Kurd î yan Faris î? 7. bav û dîya te li ku ne? 8. bajarê herî mezin ê Kurdistanê kîjan e? 9. gelo zarûk xwarina xwe dixwin? 10. tuyê di seet çendan da rabî? 11. tu çi dixwazî vexwî, çay yan qehwe? 12. hûn çima bi kurdî naxwînin? 13. ma xwendegehên kurdî li Tirkîyê tune ne? 14. gelo ew kî ye? 15. tu wê nas nakî? 16. hûn bi zimanekî din bi qasî kurdî dewlemend dizanin? 17. kîjan çêtir e?

تمرین ۱۷- الف ؛

۱- هنگامی که او آمد، من می خواستم خودم را بشویم. ۲- اگر به خاطر تو نبود، آن پسر را با دستهای خودم می کشتم. ۳- اگر هوا سرد بود، ما وارد آب نمی شدیم. ۴- ای کاش ما زیر دست نبودیم و یکی از ملت های آزاد دنیا بودیم. ۵- اگر تو آنقدر حرف نمی زدی، آنها کسل نمی شدند. ۶- اگر پول داشتم به پاریس می رفتم. ۷- اگر می دانستم غذا خیلی تند است، آن را نمی خوردم. ۸- اگر ثروتمند بودم یک خانه بزرگ را می خریدم. ۹- اگر هوا گرم بود، ما وارد آب می شدیم. ۱۰- اگر امسال باران می بارید، گندم رشد می کرد. ۱۱- اگر او درسش را می خواند، پسر زرنگی می شد. ۱۲- اگر او می خواست، آن را به او می دادم. ۱۳- اگر بلد بودم، بازی می کردم. ۱۴- ای کاش به خانه اش می رفتیم، شاید با ما قهر کند. ۱۵- ای کاش به حرف ما گوش می دادید، در این صورت اشتباه نمی کردید. ۱۶- ای کاش فرار می کردیم، در این صورت دچار باران نمی شدیم. ۱۷- اگر تمام نشده بود، آن را به تو هدیه می کردم. ۱۸- ای کاش پول آورده بودی. ۱۹- ای کاش کارهایت را دو ساعت پیش تمام کرده بودی. ۲۰- ای کاش فردا باران نمی بارید، ما لباسهایمان را خشک می کردیم. ۲۱- اگر لباس های من تازه بود، خوش تیپ تر می شدم. ۲۲- خوب، غذا را زود نمی خوردند، مگر نمی دانستند ما می آییم؟ ۲۳- اگر کارت را زود تمام کرده بودی، زودتر از ما می رفتی. ۲۴- اگر دیروز پدرم می آمد، برادرم در راه او را می دید.

تمرین ۱۷- ب ؛

1. Eger wî bi dengê bilind xeber dabûya minê bibihîsta; 2. eger wî ew bidîta wîyê ew bibira bajêr; 3. eger wî dermanê xwe xwaribûya

ewê zûtir baş bûya (bibûya); 4. eger av ewqas germ nebûya minê destên xwe neşewitandana; 5. eger fistan ewqas buha nebûya minê ew bikirîya; 6. eger tu birçî bûya teyê tiştên xwarinê bigirtana; 7. eger min navnîşana wî zanîbûya (bizanîya) minê jê ra ev name bişanda; 8. eger te ev pirtûk bidaya minê ew bigirta; 9. eger min erebe kirrîbûya em dê biçûna bajarên din ên Kurdistanê; 10. eger derî baş girtî bûya wê diz neketiba malê; 11. eger dengê Şivan ewqas xweş nebûya wê godar ewqas xemgîn nebûna (nebûyana, nebana); 12. eger zarûk ji dengê bomban netirsîyana ewê negirîyana.

تمرین ۱۸- الف ؛

۱- آب کثیف خورده نمی شود. ۲- آدامس جویده می شود. ۳- دوغ و شیر در خانه ها فروخته می شود. ۴- جشن نوروز هر سال در ۲۱ مارس گرمای داشته می شود. ۵- داستان مَمِ آلان در چهار قسمت کردستان، تعریف می شود. ۶- دستهای کثیف با صابون و آب گرم، بهتر شسته می شوند. ۷- در این برکة کوچک، ماهی گرفته نمی شود. ۸- بعد از غذا، جای خورده می شد. ۹- هر چه از او خواسته شد، او آن را انجام می داد. ۱۰- زبان کردی در دانشگاه سورین تدریس می شود. ۱۱- دیشب ماه گرفتگی شد. ۱۲- در [شهر] آمد در قهوه خانه ها، شطرنج نیز بازی می شود. ۱۳- دزد از طرف نگهبان بانک دستگیر شد. ۱۴- روزنامه ها به صورت دستی توزیع می شدند. ۱۵- در خانه ما هر شب به رادیو ایروان گوش داده می شد. ۱۶- در مغازه آن ها، لباس های خیلی گران فروخته می شوند. ۱۷- چه کسی کشته شد؟ ۱۸- این چیز گفته نمی شود.

تمرین ۱۸- ب ؛

1. Kî hat şandin; 2. qet tu tişteki li malê nemaye her teşt hatîye xwarin; 3. tu tişteki balkêş di vê hevpeyvînê da nehat gotin; 4. tu dizanî hesp çawa hatin dizîn? 5. her sal zevîyên gundê me tên çandin; 6. bi wî merivî ra tu tişt nayê kirin. 7. li gora xeberên ku me bihîstine xwarzê Şero bi destê cendirman hatîye kuştin; 8. pênc mîh ji bo cejna Qurbanê hatine ser jê kirin; 9. li pêşîya xanîyê wan du sê çal hatibûn kolan; 10. her tişteki vê malê yeko yeko hatin hejmartin; 11. sibê kincên qirêj li qeraxa çem wê bîn şuştin.

تمرین ۱۹- الف ؛

۱- من از دیدار شما خیلی خوشوقت هستم. ۲- حرفهای من به مغز او فرو نمی رفت. (اوبه حرفهای من گوش نمی داد) ۳- در ساختن دیوار، سیمان به کار می رود. ۴- تا

آنجایی که من می دانم. ۵- آن ها با شکنجه، گوشت بدنم را جدا کردند. ۶- او تا هنگام خواب از جلوی ما رفت و آمد کرد. ۷- به اسبی که پسر عمویت به آخور برد، جو و آب بده. ۸- شستن آن لباس ها راحت است. ۹- برای پیدا کردن گرگ ها به من کمک کن. ۱۰- این فرد در یک درگیری سرش شکست. ۱۱- شاهو برای خرید یک اسب به شهر رفت. ۱۲- من روی حرفم می ایستم. ۱۳- من از خواندن او هیچ چیزی نمی فهمم. ۱۴- در حرفهای شما، واقعیت های زیادی وجود دارد. ۱۵- صدای فریاد آنان به گوش من می رسد. ۱۶- مادرشان با خیاطی، بچه های خود را نگهداری می کرد. ۱۷- چرا بچه های تو به حرفهایت گوش نمی دهند. ۱۸- از آمدن تو خیلی خوشحال شدیم. ۱۹- دیروز خبر مرگ او را شنیدم. ۲۰- شیر داغ، دهان بچه های کوچک را می سوزاند. ۲۱- از در باز سرما وارد می شود. ۲۲- عمر رفته باز نمی گردد. ۲۳- با دست لرزان نمی توان خوب نوشت. ۲۴- هر چه روزنامه به کردی نوشته می شوند، آن را بگیرد و بخواند. ۲۵- نامه ای که سه هفته پیش برایش فرستادم، به دستش نرسیده است. ۲۶- آبی که خوردیم، سرد بود. ۲۷- خانه ای که در آن می مانم، بزرگ نیست. ۲۸- کسی که بگوید از مرگ نمی ترسم، دروغ می گوید. ۲۹- فلفلی که خوردیم خیلی تند بود، دهانم را سوزاند. ۳۰- من گمان می کنم که وضعیت ما در آینده نزدیک، تغییر خواهد کرد. ۳۱- کسانی که چای می خورند، لطفاً دستشان را بلند کنند. ۳۲- هر چه در سرزمین ما اتفاق بیفتد، از آن با خبر هستیم. ۳۳- آیا فردی را که در کوچه راه می رود می شناسی؟ ۳۴- آنچه را که در دل داری، به من بگو.

تمرین ۱۹- ب ؛

1. Werin xwaringeha Hêlînê hûnê lê xwarina bitam bixwin; 2. dîtina Amedê ji serê van bedenên gelek bedew e; 3. hûn çawa li rastî van mêrxasan hatine? 4. eger hûn dixwazin herin wî gundî dibê ji vî çîyayî derbaz bin; 5. ancax piştî lêgerîneka dûr û dirêj diz hate girtin; 6. ew kesê ku do te li bazarê dît ew birayê min e ku li xeraja (geraja) Dijlê dixebite; 7. hûn dixwazin çi bixwin û çi vexwin? 8. em li nîgar û heykelên hunermendên kurd ku berhemên xwe li Parîsê nîşan dan heyran man; 9. ew kî bû te navnîşana min dayê? 10. hûn li vê kargehê çi karî dikin?

کتابنامه

(۱) کتابهای دستور زبان و توصیف درباره کرمانجی

Avaliani, Ju. Ju., Materialy po sliznomu glagolu kurdsogo jazyka (Matériaux concernant le verbe composé du kurde), Samarcande 1962.

«Nekötorye slucai glagol' noj noj frazeologii kurdsogo jazyka» (Quelques cas de phraséologie verbale du kurde), Trudy Samarkandskogo gosudarstv-ennogo Universiteta N.S. 113, 1961, 85-99.

Badilli, K., Kürtçe grameri, kürmançça lehçesi (Brève grammaire du dialecte ku-rmanji), Ankara, Ankara Basim ve Ciltevi, 1965, IX, 160 p.

Bahâ' al-dîn Amêdî, Sâdiq, Rêzmana kurdî, kirmacî ya jorî w jêrî ya hevberkirî (Grammaire kurde, une comparaison du kurde septentrional et du kurde méridional), Ministère de l'Enseignement supérieur, Bagd-ad 1987, 481 p.

Bäkaev, C. X, Govor kurdov Turkmenii, Moscou, Académie des Sciences 1962, 270 p.

Jazyk äzerbajdzanskix kurdov (La langue des Kurdes azerbaidjanais), Moscou 1965, 283 p.

Jazyk kurdov SSSR (La langue des Kurdes d'URSS), Moscou 1973, 351 p.

Rol' jazykovyx kontaktov v razvitii jazyka Kurdov SSSR, Moscou 1977, 285 p.

Osnovy kurdskej orfografii (Les principes de l'orthographe kurde), Moscou 1983, 272 p.

Baran, Dersên zmanê kurdî Türkçe izahlı, Kürtçe dil dersleri (cours de la langue kurde), éd. Roja Nû, Stockholm 1988, 167 p.; 2^{ème} éd. Istanbul, Deng 1991, 167 p.

Barnas, Usso B., & Johanna Salzer, Lehrbuch der Kurdischen sprache, Ein Standardwerk für Anfänger und Fortgeschrittene, Wien 1994, 265 p. + cass-ette.

Barr, K., «Aufzeichnungen über Kurdische Dialekte», in : Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlass von F. C. Andreas, Hrsg. Von A. Christensen, Berlin 1939, 111-487.

Bedir Khan, Dj. et Lescot, R., Grammaire kurde, dialecte kurmandji, Paris, Librairie d'Amérique et d'Orient 1970, X. 372 p.

Bedir Khan, K. A., Langue kurde, Paris 1952, 252 p. Polycopie des cours professés à l'Ecole Nationale des Langues Orientales Vivantes.

Le Kurde sans peine, cours pratiques de la langue kurde, Paris, Institut kurde de Paris 1989, 206 p.

Beidar, P., Grammaire kurde, Paris P. Geuthner 1926, 78 p.

Blau, J., Le kurde de 'Amâdiya et de Djabal Sindjâr, Paris, Klincksieck 1975, 252 p.

«Le kurde», in : Compendium Linguarum, Wiesbaden 1989, pp. 327-335.

Cabолоv, R.L., Očerki istoričeskoj fonetiki kurdsogo jazyka (Esquisse de phonétique historique de la langue kurde), Moscou 1976, 102 p.

Očerki istoričeskoj morfologii kurdsogo jazyka (Esquisse de morphologie historique de la langue kurde) Moscou 1978, 92 p.

Cegerxwîn, Awa-w destûra zimanê kurdî (Grammaire de la langue kurde), Begded 1961, XVI, 206 p.

Ciwan, M., Türkçe açıklamalı – Kürtçe Dilbilgisi – Kurmanc Lehçesi, Bâlinge (Suède), Jîna Nû 1992, 224 p.

Cukerman, I. I., «Očerki kurdsogo gramatiki» (Esquisse de grammaire kurde), Iranskie Jazyki, II, Moscou 1950.

«Očerki grammatiki kurdsogojazyka» (Esquisse de grammaire de la langue kurde), Trudy Inst. Jazyk, VI. Moscou 1956.

Očerki kurdsogo gramatiki. Glagol'nye formy kurmandži (Esquisse de grammaire kurde: les formes verbales du kurmandji), Moscou 1962, 238 p.

Xorasanskij kurmankji, issledovanie i teksty (Le kurmandji du Khressan, recherche et textes). Nauka, Moscou 1986, 271 p.

Dordeijn, Margreet, The decay of fergativity in Kurmanci, Language internal or contact induced? Studies in Multilingualism 3, Tilburg University Press, Smersfoort 1996, 183 p.

Ellow, Agha Petros, Assyrian Kurdish and Yezidis, Indexed Grammar and Vocabulary with a new grammatical notes, Bagdad, Government Press 1920, 87 p.

Hadank, K., Untersuchungen zum Westkurdischen : Bötî und Êzädî, Berlin 1938.

Garzoni, M., Grammatica e Vocabolario della lingua kurda, Rome, Stampa Propag. Fike 1787, 288 p.

Jardine, R. F., Bahdinan Kurmanji, A Grammar of the Kurmanji of the Kurds of Mosul Division and Surrounding Districts of Kurdistan, Bagdad, Government Press 1922, 114 p.

Justi, F., Kurdische Grammatik, St Petersburg 1880; réimpression Vaduz 1976, 256 p.

Kurd, Reşîd, Rêzman a ziman a kurmancî, Damas, Imp. Keram 1959, 114 p.

Kurdoev, K. K., Grammatike kurdschego jazyka, (Kurmandži), fonetika, morfol-o-gia (Grammaire) de la langue kurde, kurmanji, phonétique, morphologie), Moscou – Leningrad 1957, 313 p.

- Grammatika kurdschego jazyka, na materiale dialektov kurmanji I sorani (Grammaire kurde, d'après les matériaux des dialectes kurmanji et sorani), Académie des Sciences de l'U.R.S.S., Institut d'Etudes Orientales, Moscou 1978, 294 p.

Le Coq, Albert von, Kurdische Texte kurmângi-Erzählungen und-Lieder, nebst einer Zâzâ-Erzählung Gesammelt und Herausgegeben in der Urschrift und in Transkription mit anhand und Wortsammlung Deutsch, Bâbâ-Kurdisch und Zâzâ, APA-Philo Press / Amsterdam, s.d. (1979)

Lerch, p., Forschungen über die Kurden und die iranischen Nordchaldäer. I – II, St Petersburg 1857-1858; réimpression Apa-Philo Press 1979, XXX 259 p.

MacKenzie, D. N., «Gender in Kurish», BSOAS, 16, 1954, pp. 529-541.

- «The origins of Kurdish», TPhS 1961, pp. 68-86.

- Kurdish Dialect Studies, London-Oxford University Press, vol. I, 1961 XXI, 247 p., vol. II, 1962, XIV, 378 p.

- «La langue (kurde)», Encyclopédie de l' Islam, Tome V, Paris 1986, pp. 482-483.

Makas, H., *Kurdische Texte und Kurdischen Studien*, réimpression Apa-Philo Press, Amsterdam 1979, 210 p.

Müller, F., *Kurmangi-Dialekt der Kurdensprache*, Wien 1864.

Paul L., *Kurdisch – Wort für Wort*, Kirmanci, Fernwald (R.F.A), 1994, 160 p. avec cassette.

Pkkert, P., *A Basic Course in Modern Kurmanji*, Alev Books publication, Gand (Belgique) 1991, 59 p.

Prym, E., Socin, A., *Kurdisch Sammlungen*, St Petersburg 1890.

Rhea, S. A., «Brief Grammar and Vocabulary of the Kurdish Language of the Hakari district», in : *Journal of the American Oriental Society*, New Haven 1872, vol. X, n° 1, pp. 118-155.

Rizgar Baran, *Uygulamali Kürtçe Dersleri-Dersên Kurdî (Leçons kurdes)*, Londres 1993, 340 p.

- *Learn Kurdish, dersên kurdî*, a multi-level course in Kurmanji Londres 1996, 299 p.

Sagniç, Feqi Hüseyin, *Pêseriya hewisina zmanê kurdi/Kürtçe ogrenme metodu I*, Istanbul, Melsa Yayinlari 1991.

- *Hêmana Rêzimanê Kurdi (Elément de grammaire kurde)*, Istanbul, Melsa Yayinlari 1991, 240 p.

Soane, Ely B., “Notes on a Kurdish dialect, the Shadi Branch of Kurmanji”, *JRAS* 1909, pt.4, pp. 895-921., 134 p.

Socin, A., «Die Sprache der Kurden», in : *Grundriss I*, 2, pp. 249-286.

Sokolova, V. S., «Novye svedeniya po fonetike iranskix jazykov», in: *Iranskie Jazyki*, II, Moscou 1950, pp. 10-14.

Očerki po fonetike iranskix jazykov, I... *kurdkij jazyk*, Moscou, 1953, pp. 78-103.

Tori, *Rêziman bi Kurmanci (Grammaire kurde)*, Leuven, Weşanên Azad 1990.

Wurzel, P., *Kurdish in 15 Lektionen*, Komkar-Publikation, Cologne 1992, 232 p.

Rêzimanê Kurdî ya kurmancî

Nivîskar : Joys Blo û Veysî Barak

Werger : Elî Belxkanlû

2008
Têhran